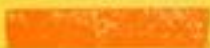




مجله هفتگی شنبه ۱۹ عرّب ۱۳۵۳

۱۶ روز در میان

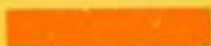
خون و آتش



Ketabton.com

رابرت گرافز شاعر

لطیف و شیرین سخن



انتشارات آنتیک و فشار



رئیس دولت وزیر خارجه هند را

بعضو رپذ یو رفتند

وزیر سرحدات در

ولایت پکتیا

* وزیر سرحدات با یکده از اقوام ولایت پکتیا در گردیز دیدن نمود.

* مشران اقوام پکتیا برای تحکیم نظام جمهوری و عده هرگونه همکاری را دادند. دیپلوم انجیر باچاکل وزیر سرحدات که جهت بازدید پاره‌ای از امور ولایت پکتیا رفته بود ساعت سه بعد از ظهر ۹ عقرب با یکده از اقوام ولایت پکتیا در کلوب یشاروالی گردیز دیدن نمود.

در این موقع یشاغلی روشن احمد شاه والی پکتیا، تورن جنرال سراج الدین قوماندان قوای عسکری دگروال عبدالغفور قوماندان فرقه ۱۲، روسای دوایر مرکزی ولایت پکتیا حاضر بودند مشران اقوام پکتیا احساسات گرم شانرا نسبت به بیان آمدن نظام جمهوری در افغانستان به وزیر سرحدات اظهار کردند و برای تحکیم نظام جمهوری و عده هرگونه همکاری را دادند.

وزیر سرحدات از اتحاد، صمیمیت و همکاری اوشان در نظام جمهوری با حکومت اظهار تشکر نمود.

یشاغلی وزیر سرحدات در محضر معلمین منورین اهالی و شاگردان لیسه عبدالرحمن گردیزی و دارالمعلمین که تعداد شان به بیش از ده هزار نفر می‌رسید گفت انقلاب برای سعادت و اعتلای همه مردم به میان آمده و به همین هدف استین را برای کار برزده ایم تا برای مردم افغانستان تریز مصدر خدمت گردیم.

یشاغلی وزیر سرحدات گفت نظریه‌های یکه یشاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بانی و مؤسس انقلاب مردم افغانستان دارند و همیشه می‌خواهند مردم را از نزدیک ببینند و متأسفانه نظریه گرفتاری زیاد تشریف آوری شان مشکل بوده امید است بتوانند در آینده نزدیک باشما دیدن نمایند.

قراریک خبر دیگر دیپلوم انجیر باچاکل وزیر سرحدات تمیبات نیک یشاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را دیروز به اهالی ولسوالی های چمکنی و جانی خیل منگسل و علاقه‌داری یعقوبی ولایت پکتیا رسانید.

وزیر سرحدات در حالیکه یشاغلی روشن احمد شاه والی پکتیا هم با وی بود در یک اجتماع بیش از شانزده هزار نفر را جمع به مزایای نظام جمهوری برای اعتلا و ترقی کشور و آسودگی مردم توضیحات ارائه نمود.

بقیه در صفحه ۷۰



پنا غلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه یشاغلی سوارن سنگه وزیر خارجه هند را بحضور پذیرفته اند. طاین ملاقات در بساطه روابط افغانستان و هند و مسائل مورد علاقه دو کشور مذاکراتی صورت گرفت

اعلامیه مطبوعاتی که در ختبه به مسافرت رسمی سردار سوارن سنگه

وزیر امور خارجه هند با افغانستان نشر شد

معدن سنگ رخام هلمند

از ذخائر بزرگ جهان

است

لشکرگاه (ب) ۱۲ عقرب: هیات جاپانی معدن سنگ رخام هلمند را از بهترین ذخایر بزرگ رخام جهان خوانده است.

هیات جاپانی که هفته گذشته برای مطالعه معدن سنگ رخام هلمند ولایت هلمند شده بود دیروز در لشکرگاه به خبرنگار باختر گفت اگر ماشین سنگ رخام هلمند تهیه گردد از خیابان برش ولایت بسمه کاری به محل معدن سنگ جابو گیری بعمل می آید.

هیات باین عقیده است اگر در طریق استخراج رخام بپیود بعمل آید در تولیدات آن پیشرفت خوبی حاصل خواهد شد و افغانستان در بین ممالک تولیدکننده رخام شهرت خوبی را حایز خواهد گردید.

معدن رخام ولایت هلمند در یکصد و بیست کیلومتری غرب لشکرگاه موقعیت دارد.

ژوئنون

در منطقه پرداخته شود. هر دو طرف موافقه نمودند تا به سویه های مختلف بین زعمای اینده های رسمی هر دو کشور جهت انکشاف همکاری در کلیه ساحات و تعاطی نظریات در مورد مسایلی که به صلح و ثبات منطقه تاثیر وارد میکند به تماس های نزدیک ادامه دهند. زعمای افغانی از وزیر خارجه هند برای تشکر نموده اند که مسافرت موصوف در راه تحکیم مناسبات بین هند و افغانستان قدم مهمی بوده است.

سردار سوارن سنگه از طرف رئیس جمهور و صدراعظم هند دعوتنامه دوستانه را جهت مسافرت به هند به یشاغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان تقدیم نمود. یشاغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان این دعوتنامه را با خوشی قبول نمودند.

سردار سوارن سنگه از حکومت دولت جمهوری افغانستان نسبت به مهمان نوازی های دوستانه که از ایشان و اعضای هیات هند در آئین مسافرت بعمل آمده است اظهار امتنان و خوشی نمودند.

و افغانستان و آزادی متقابل را برای تحکیم همکاری در همه ساحات به نفع مردمان هر دو کشور منعکس میکرد صورت گرفت. هر دو طرف پروگرام های موجوده همکاری هند و افغان مربوط امور اقتصادی، تخیلی، فرهنگی و ساحات دیگر را مورد بررسی قرار دادند. همچنان پیشنهاداتی مبنی بر همکاری نزدیک در این ساحات تحت مذاکره گرفته شده و موافقه روی اقداماتی که جهت تطبیق آنها اتخاذ میشود بعمل آمد.

هر دو طرف درباره مسایل مهم بین المللی و خاصیتا در مورد انکشاف اوضاع در منطقه تبادل افکار نمودند آنها نسبت به اوربند دوشرقمیان اظهار رضایت نموده و برای ثبات هر چه زودتر آن ابراز امید گردیدند بنا بر فوریت موضوع اعاده صلح در این منطقه آنها این نظر خویش را مجدداً تائید کردند که تخلیه اراضی که توسط تجاوز اسرائیل اشغال گردیده است بانیست بدون تأخیر مطابق فیصله نامه شماره ۲۴۲ سال ۱۹۶۷ ملل متحد صورت گیرد و به اعاده حقوق فلسطینی ها جهت تأمین صلح عادلانه و دوامدار

بنا بر دعوت حکومت دولت جمهوری افغانستان سردار سوارن سنگه وزیر امور خارجه جمهوری هند از تاریخ ۲۹ اکتوبر الی اول نوامبر ۱۹۷۳ مطابق هفت تا دهم عقرب ۱۳۵۲ به جمهوری افغانستان مسافرت رسمی نمودند یشاغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان سردار سوارن سنگه را بحضور خویش پذیرفتند و همچنان سردار سوارن سنگه با یشاغلی محمد زیم و دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و با رجال حکومت افغان مذاکراتی بعمل آورد.

در این مذاکرات از طرف افغانستان یشاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه یشاغلی عبدالرحمن پژواک سفیر کبیر منتخب دولت جمهوری افغانستان و هند و از جانب هند یشاغلی کی ایل مهتاسفیر کبیر هند در کابل و یشاغلی ایم ای رحمن معاون معین وزارت خارجه هند و یشاغلی کی سری نی و اسن مدیر روابط اقتصادی وزارت امور خارجه هند شرکت نمودند این مذاکرات در یک فضای دوستانه که پیوندهای نزدیک و تاریخی بین هند

مصاحبه مطبوعاتی وزیر فواید عامه در تالار رادیو افغانستان

یشاغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش را در تالار رادیو و موسس انقلاب، به مردم افغانستان دارند و پیرامون مهمترین موضوعات و فعالیت های آن وزارت به خبر نگاران رادیو، باختر آژانس و جراید توضیحاتی داد که در شماره آینده مفصلاً نشر خواهیم کرد.

صفحه ۲

بندهای محمد داؤد رئیس دولت در پیامی بمناسبت سال تاسیس جمهوریت ترکیه فرمودند:

پیوندهای برادری و دوستی بین مردمان افغانستان

و ترکیه ریشه عمیق دارد



پو هاند دوكتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور در حال قرائت پیام رئیس دولت و صدراعظم افغانستان بمناسبت تجلیل پیرجا همین سالگرد جمهوری ترکیه.

سفارت های کشور های متحابه مقیم کابل باخاتم های شان اشتراك داشتند . روزنامه های مرکز و شماره های روز ۷ افغانستان و ترکیه تحکیم مزید این روابط و همچنان توسعه روزافزون همکاری های علمی و فرهنگی بین دو کشور را آرزو برده اند . رادپوافغانستان نیز بدین مناسبت عصر دیروز پروگرام خاصی نشر کرد .

افغانستان برای اعتلا و پیشرفت مزید کشور برادر ترکیه ابراز مینمایم . در ضیافت شام ۸ عقرب دوكتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، دوكتور عبدالمجید وزیر عدلیه، بندهای فیض محمد وزیر داخله پوهاند دوكتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور مأمورین عالیرتبه عسکری و ملکی، اعضای انجمن دوستی افغان و ترک سفرای کبیر و اعضای

پیام بندهای محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت پنجاهمین سال تاسیس جمهوری ترکیه، دیشمچند دعوتی که به همین مناسبت از طرف سفارت کبری برای ترکیه در وقتل انترکانتی ننتل ترتیب شده بود، توسط وزیر اطلاعات و کلتور و ترجمه انگلیسی آن از طرف سفیر کبیر ترکیه قرائت گردید .

قایدملی مادرین پیام شان فرموده اند: درین موقع خجسته ای که برادران ترکی ما پنجاهمین سالگرد تاسیس نظام جمهوری خود را تجلیل مینمایند مسرت دارم بهترین تبریکات خود و همکارانم و مردم افغانستان را بحکومت و ملت باشیامت ترک ابراز نمایم .

نیم قرن قبل، مردم غیور ترکیه بر مبری راد مردم فداکار و زعم بزرگ خود انا ترک فقید نظام جمهوری راد کشور برادر بنیان گذاشت و افغانستان بحیث اولین کشور از این قیام ملی و تاسیس جمهوری پشتیبانی خود را ابراز و از مداخلات خارجی در امور ترکیه نگوشت نمود .

پیوندهای برادری و دوستی بین مردمان افغانستان و ترکیه در تاریخ کشور های ماریشه های عمیق و ناگسستی دارد به نیکویی ملاحظه مینمایم که این علایق طی این پنجاه سال به منفعت مردمان ما در مساحات مختلف بسط و گسترش یافته است .

تاسیس نظام جمهوری در افغانستان وجه مشترک دیگری به علایق دو کشور میافزاید تا روابط و همکاری های متمرکی که از سالیان دراز بین ما موجود بوده و است و در آینده توسعه انکشاف مزید یابد .

با استفاده از این فرصت یکبار دیگر تبریکات صمیمانه ام را توام با بهترین تمنیات خود و مردم

نظام جمهوری متضمن سعادت و رفاه تمام طبقات مردم میباشد

مجلس برای تسطیح آن اظهار آمادگی نموده اند به انجمنیان مربوط هدایت داده و راجع به امور عمرانی و مواصلاتی ولایت غور و باوالی آنجا مذاکره نمود .

بندهای فایق عصر دیروز به کابل مراجعت بندهای فایق عصر دیروز به کابل مراجعت کرد .

کار ترمیم عمارت آرشیف ملی و نسخ خطی افتتاح گردید

کابل (پ) ۱۴ عقرب: کار ترمیم اساسی عمارت آرشیف ملی و نسخ خطی ساعت ده قبل از ظهر دیروز پس از آنکه چند آیه از قرآن عظیم الشان تلاوت شد توسط پوهاند دوكتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور افتتاح گردید . یک منبع وزارت اطلاعات گفت: حکومت جمهوری افغانستان عمارت کورس عالی سابقه را که در سالنگ و ات واقع است و یکی از شکارهای معماری بشمار میرود اخیرا برای نسخ خطی و آرشیف ملی تخصیص داده است . بقیه در صفحه ۷۰ صفحه ۳

وزیر فواید عامه در اس یک هیات قبل از ظهر دیروز ذریعه طیاره عازم ولایت غور شده بود .

بندهای فایق در حالیکه والی غور و انجمنیان مربوط با او شان همراه بودند از میدان هوایی چغچران دیدن نموده و در قسمت اصلاح و اکمال کرد کار باقیمانده آن هدایت داد .

خط رنوی میدان هوایی غور قیلاطیق نقشه بطول دو هزار متر و عرض ۲۰ متر پیشبینی گردیده بود که از آنجمله ۱۶۰۰ متر آن تکمیل گردیده است .

وزیر فواید عامه گفت چون خط رنوی میدان مذکور برای پرواز طیارات نا کافی میباشد بناء چهار صد متر کار باقیمانده خط رنوی از طرف ریاست هوایی ملکی به مساعدت تختیکی وزارت فواید عامه تکمیل میگردد .

وزیر فواید عامه راجع به احداث سربک چغچران و هرات که مردم آن محل طی یک

وزیر فواید عامه از میدان هوایی چغچران دیدن کرد .

انجمن غوث الدین فایق وزیر فواید عامه دیروز دم اجتماع جمع غفیری از اهالی ولایت غور تمنیات نیک رئیس دولت رابه آنها رسانید . بندهای فایق طی بیانیه نظام جمهوری را که به اثر فدا کاری اردوی جوان بمان آمده الهام بخش سعادت و وسیله زندگی بر افتخار مردم خواند .

وی افزود که نظام جمهوری متضمن سعادت و رفاه تمام طبقات مردم با لخصوص طبقات محروم میباشد .

مقابله چند نفر از اهالی ولایت غور بوکالت از دیگران نظام جمهوری را از آرزوهای دیرینه مردم خوانده پشتیبانی خویش را از نظام جمهوری جوان ابراز نمودند .

آنها وعده هرگونه همکاری شان را زیر لوای جمهوری تحت قیادت و رهبری مدبرانه بندهای محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اظهار نمودند .

مسابقه تلاوت قرآن عظیم الشان در مالیزیا

● **بناغلی هاشمی از افغانستان درین مسابقه**
اشترک کرده بود
 ● **مباحثه قاری افغانستان با علمای دینی**
ممالک مختلف



بناغلی هاشمی هنگام تلاوت قرآن مجید عقب میکرو فون

کشور مالیزیا همه ساله مسابقات تلاوت قرآن عظیم الشان را برگزار میکند، این کشور اسلامی که بشکل جزیره نمایی در جنوب شرق آسیا موقعیت دارد شامل چند جزیره نیز می باشد و در انتهای جزیره نما بندر گاه عصری سنگاپور واقع است. امسال نیز مسابقه تلاوت قرآن کریم در پایتخت این کشور برگزار شد در آن قاریان ۲۳ کشور اسلامی و از جمله جمهوری افغانستان دعوت شده بودند.

بناغلی سید محمد یعقوب هاشمی سرمدرس دارالحفاظ کابل از طرف بناغلی هاشمی گفت:

خواستیم ضمن گفتگویی با وی خوانندگان عزیز را در جریان این مسابقه بگذاریم.

بناغلی هاشمی هنگام تلاوت قرآن مجید عقب میکرو فون

بناغلی هاشمی گفت: در آنجا اطلاع یافتیم که مسابقه قبل از آغاز شده و صرف یک شب دیگر باقیست همان بود که به محل مسابقه شتافتیم و اظهار آمادگی نمودیم، بمن گفتند: آیا برای حاضر شدن در مسابقه آمادگی لازم ندارید؟ در جواب گفتم: فرقی نمیکند، من به هر حال حاضر درین مسابقه سهم بگیرم.

باید علاوه کنم که اشترک کنندگان ممالک دیگر صرف قاریان قرآن کریم بودند و من علاوه بر تسلط در ادای قرآن حافظ قرآن کریم نیز هستم.

پس شما هر جایی را که می خواستید میتوانید با فصاحت بخوا نید؟

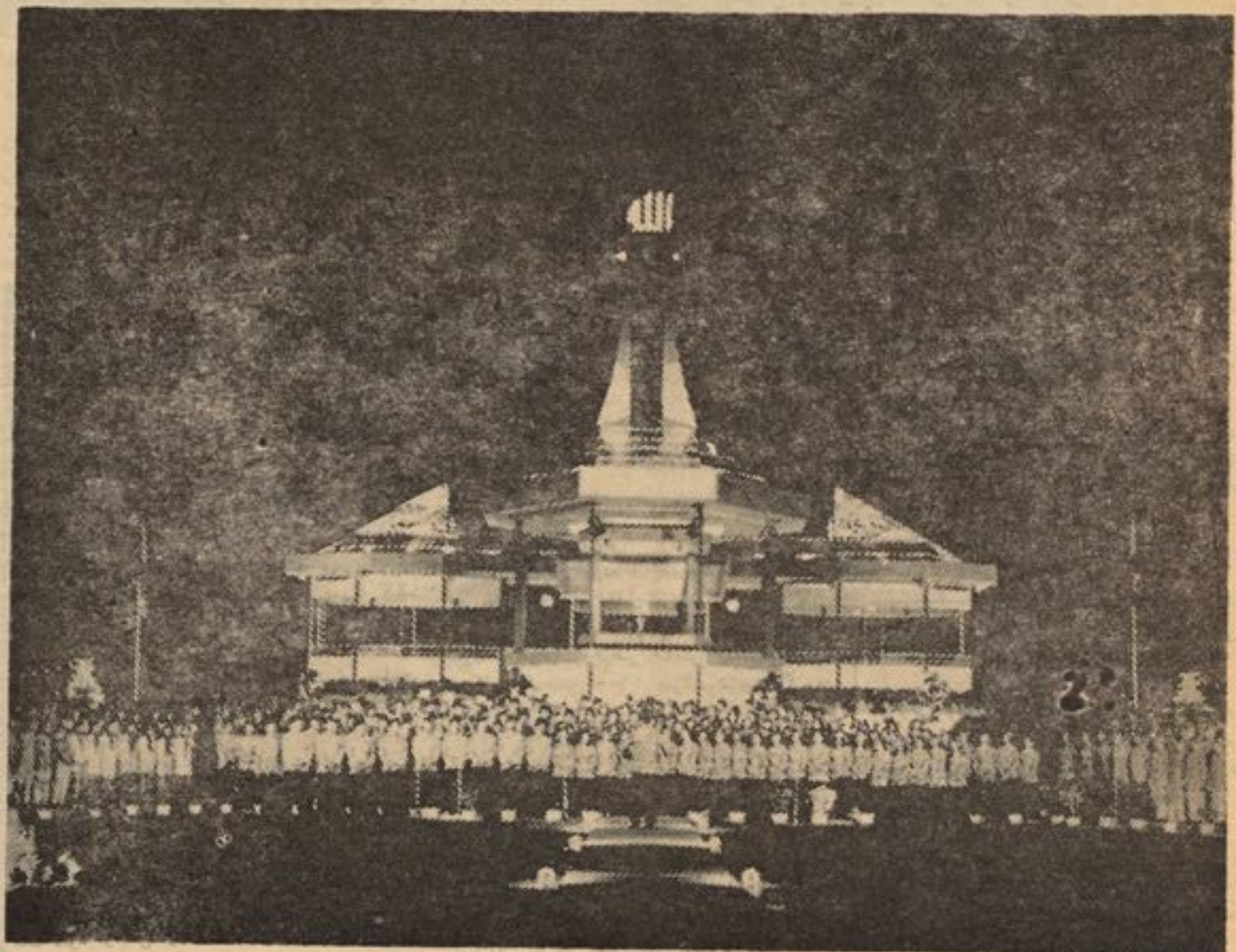
بلی... و برای من سوره اسری از جزء پانزدهم کلام مجید را انتخاب کردند.

پرسیدم:

هیات منحنه چه کسانی بودند و چند نفر بودند؟

بناغلی هاشمی پاسخ داد:

هیات منحنه مرکب بود از هفت نفر که از ممالک عربستان سعودی مصر، مالیزیا و چند مملکت دیگر



ستیج مخصوص کدر استدیوم واقع است و در اینجا قاریان به خواندن آیات مبارک قرآن مجید می پردازند و جمعیت کثیری به آن گوش میدهند.

ژوندون

صفحه ۴



رئیس پوهنتون اسلامی مالیز یا هنگامی که از ښاغلی هاشمی استقبال

میکند.

گفت .

شما چه مدتی در مالیزیا بودید ؟

من مجموعاً یازده روز در مالیزیا بودم و درین مدت علاوه از اشتراک در مسابقه از نقاط مختلف آنکشور و بخصوص آثار تاریخی آن دیدن کردم ، در ضمن مصاحبه هایی با روز نامه نگاران انجام دادیم و جریان مسابقه از طریق رادیو و تلویزیون آنکشور گزارش یافت.

ښاغلی هاشمی ضمن توضیحاتی در باره محل برگزاری مسابقه عکس هایی را در اختیار ما گذاشت که درین صفحه به نظر خوانندگان عزیز میرسد .

از ښاغلی هاشمی پرسیدم :

اشتراک کنندگان مسابقه از مالک مختلف از نظر شما چگونه قرائت میکردند ؟

ښاغلی هاشمی پاسخ داد : همه خوب می خواندند و اشخاصی بودند دارای صدای خوب و گیرا حتی درین مسابقه چند شرکت کننده از چند مملکت رادختران جوان تشکیل میدادند ، بخصوص دختری از اندونیزیا خیلی خوب آیات قرآن کریم را ادا می نمود . پرسیدم :

ښاغلی هاشمی شما در مباحثه از کدام لسان استفاده میکردید ؟ پاسخ داد :

بصورت عموم لسان مالیزیا و انگلیسی در آنجا بدرد میخورد من از لسان عربی استفاده میکردم در صورت ضرورت ترجمان کمکم میکرد تا با کسانی که عربی نمیدانستند نیز صحبت کنم .

آیا موفق به دریافت جایزه ای شدید ؟

اگر از جوایز پولی بگذریم با ارزش ترین جایزه را میتوانم نشان مخصوص

پوهنتون اسلامی آنجا تشخیص بدهیم در همان دعوت رئیس پوهنتون اسلامی مالیزیا نشان مخصوص پوهنتون را در حضور همه بمن اهدا کرد و از محبت و علاقه خود به مردم متدین افغانستان چیز هایی

انتخاب شده بودند هر کدام ازین هفت نفر از يك نگاه خاصی قرائت قرآن کریم را مورد توجه قرار می دادند ، مثلاً از نظر لهجه ، تجوید - ادا ، صوت و غیره .

باید بگویم که از مالک اشتراک کننده از هر کشور دو نفر قاری آمده بودند ، تنها از افغانستان من یکنفر رفته بودم ، در مسابقه من از نگاه ادا - قرائت و علم تجوید مورد توجه قرار گرفتم بعد مباحثه جالبی در کمیته مشورتی صورت گرفت که من هم در آن سهم داشتم پرسیدم :

مباحثه در چه موردی صورت گرفت ؟

اصلاً مباحثه بین من و چند نفر دیگر از هیئات منتحنه در گرفت و در مورد لهجه هنگام قرائت هر کدام نظر یاتی داشتیم ، من از لهجه بعضی ها انتقاد کردم ، زیر من طرفدار چنان لهجه ای در هنگام قرائت بودم که از منتهای فصاحت بر خور دار بوده فهم آیات را برای شنونده آسان بسازد و در زیبایی آهنگ و لهجه نباید آنقدر اغراق شود که برای شنونده در فهمیدن جملات قرآن مجید مشکلاتی ایجاد

گردد برای اثبات قول و بکسر سی نشانیدن ادعای خود هر کدام می خواستیم بطریق علمی استدلال کنیم و به احادیث پیغمبر (ص) استناد ورزیم ، در نتیجه بعد از جروبخت زیاد گفته های من از طرف شیخ سعودی که بحیث حکم مجلس قرار داشت و چند نفر دیگر تأیید شد آنها مرا بحیث استاد قرائت شناخته احترام فراوانی برایم قایل شدند ، چنانچه بعد از همین مباحثه رئیس پوهنتون اسلامی مالیزیا دعوتی به افتخار من ترتیب داد ، در ضمن يك موثر خدمتی و يك نفر ترجمان در اختیارم گذاشتند . پرسیدم :



گوشه ای از استدیوم - در اینجا مردم به تلاوت قرآن کریم گوش میدهند .



شماره ۳۴۳۳ شنبه ۱۹ عقرب ۱۳۵۲ برابر با ۱۵ شوال المکرم مطابق ۱۰ نوامبر ۱۹۷۳

سلي يو والي داعتلا يوه مجربه نسخه

مونږ د نوي نظام په سيوري کښي دخپل ولس د زرگونو دردونو د علاج او دخپل هيواد د هراړخيزو مشکلاتو اوسالو اود بيرته پاتې کيدو د عواملو موندلو اوله منځه وړلو دپاره نه ستړي کيدو نکو فعاليتونو اود شپي او ورځو کارته اړيو . داسي کار اوفعاليت چه آغازي د يوه معقول علمي اوفکري منطق په اساس او انجام يي زمونږ دخلکو د ژوندانه داوسنيو بدبختيو له منځه وړل اود يوه مترقي، هوسا او پر مختلي افغانستان جوړول دي .

دغه هدف اوتوروملي اهدافو ته درسيدلو دپاره مونږ د فکر اوعمل يووالي ته ډيره زياته اړتيا لرو. زمونږ اوسني نسل په تيره بيا د جمهوري نظام د انقلاب لار ښوونکي روشنفکره او ځوانه ډله چه هيواددوي د فکر او متبو قدرت او انرژي ته سترگي لري دملي يووالي د ټينگيدو دلاري د مشعلدارانو په حيث د غواهدانو ته درسيدو دپاره له مسؤليت نه ډکه وظيفه په غاړه لري. داځکه چه مونږ بايد په دغه روڼ حقيقت ځان وپوهو چه ملي يووالي زمونږ د ټولو مشکلاتو حل کوونکي اوزمونږ د راتلونکي ترقي دپاره يوه مجربه نسخه ده . تردی وروسته د نوي نظام په سيوري کښي زمونږ دپاره طبقاتي امتيازات مفهوم نه لري، مونږ افغانان يو او افغانستان د افغانستان دپاره غواړو او هر څوک چه د طبقاتي امتيازاتو د بيا رواجولو اود ملي يووالي د بنسټ د ټنگولو دپاره کوښښ کوي د افغانستان د ښمنان دي او بايد دغه ښمنان وپيژنو او محکوم يي کړو.

مونږ د جمهوري نظام د بنسټ په ټينگولو کي او ددغه نظام د بقا اودهغه په سيوري کي دخپلو خلکو د ژوند په پټه کولو او دهيوادد ترقي دپاره درني وظيفي په غاړه لرو. البته ددغو وظيفو په سرته رسولو کښي درانه مشکلات هم مخ کښي لرو، خودغه مشکلات ترهغه وخته پوري زمونږ د ترقي دلاري او دظايفو د سرته رسولو مانع نشي گرځيدای چه دملي يووالي په برکت اوددغو کوښښونو په مرسته د پرمختگ ځوانه په ميرانه گام واخلو، شخصي اغراض اوفردي گټي يوي ځوانه پير دواوداجتماعي گټواود هيواد دلوړو مصالحو دخوښي ساتلو اودگران افغانستان داعتلا اوسرلوري. دپاره لستوني پورته کړو او په ډله سره کاروکړو اوباوړ ولرو چه زمونږ ددغسې کلکي ارادي په مقابل کښي به هيڅ مانع زمونږ د وړاندې تگ په لاره کښي پيداشي .

تقويه د موسسات قالين بافي

مجمع عمو می سالانه اتحادیه صادر کنندگان قالین طی جلسه فیصله نموده تا برای موسسه قالین بافی ولایت بادغیس قر ضه داده شود .

برای بهبود وضع قالین از نقاط نظر مختلف وهم برای اینکه قالین بافان وموسسات انفرادی از نظر اقتصادی بیشتر تقویه گردند، کمک های مادی به همچو موسسات يک امر ضروری پنداشته ميشود، چه فقط کمک های مادی است که در پهلوی رهنمائی و تشویق، تسهیلات بیشتری را برای موسسات قالین بافی فراهم ساخته، در بلند رفتن سطح تولید وپیدا شدن زمینه کار برای مردم شمر ثمر واقع میگردد. چون قالین يکی از اقلام عمده صادراتی کشور را تشکیل مید هد گلدشته ازآنکه توجه به کیفیت بافت، رنگ آمیزی ودیزاین آن در خور اهمیت فراوان است از نظر کمی نیز شایان توجه میباشد .

قالین افغانی در مارکیت های خارجی با شکل دلخواه ودیزاین مرغوبیکه دارد نظر تاجران خارجی را نسبت به سایر ممالک تولید کننده قالین، جلب کرده است واگر در آینده امکانات آن فراهم ميشود تا یکتعداد از نمایندگان قالین، برای مارکیت یابی در بازار های خارجی گماشته شوند تا با تبلیغاتی که در قسمت قالین افغانی مینمایند بازار قالین وسعت بیشتر یابد، تجویزی است بسیار مهم، چه با بلند رفتن میزان فروش قالین افغانی هم زمینه کار برای قالین بافان خبره ونواموز میسر ميشود وهم در تقویه بنیه اقتصادی مفید و ثمر بخش خواهد بود .

صفحه ۶

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت را عظم افغانستان

نامه به مدیر

محترم مدیر مجله ژوندون !

در شماره سی و دوم مجله وزین ژوندون تحت عنوان نامه به مدیر از طرف ښاغلی م.ع. پناه مضمونی به چاپ رسیده و نویسنده عزیز نظر به احساسات نیک و درد منوعی که دارد، راجع به سگرت ومضرات آن بخصوص که از طرف یکدمه خردسالان مفلس خوشحال به صورت بیپایانه دود میگردد .

نظریات معقول ومقیدی را ارائه نموده که من هم آنرا تایید میدارم وضمانا ناکفته نباید گذاشت که بدبختانه عموم دخانیات ومضرات دشمن صحت وبلای اقتصادیات بشری بوده ومثلاً اگر شراب است یا چرس وبنک و تریاک

ویا اینکه چلم ونسوار . گویا معتادان خویش را به امراض مختلفی از قبیل از بین بردن دندان ها امراض تنفسی، قلبی، عصبی وغیره دچار ساخته وبالاخره هم یا بمرگ آنی انسان را از بین می برد و یاوی ربه اختلالات عصبی سوق میدهد .

پس می باید که از یکسو موسسات تبلیغاتی ونشراتی ما از نقطه نظر صحتی مضرات وخطرات آنها را یکایک ب مردم تکرار د تکرار گوشزد نمایند و از سوی دیگر پیدایش وشرايط مپا گردانیدن آنها را نیز تحت مراقبت وکنترول جدی قرار دهند تا مگر مردمان این سر زمین از استعمال منجوعادات منوم وتیاه کن نجات یابند .

م. ص (مینه ور)

ژوندون مجله خا نوا ده ها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندنی راپور تاژ ها

ومضامین علمی و هنری

منتشر میشود .

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خو د.

بیفزائید .

اشتراک ژوندون در شش

ماه دوم سال بنفع شما

است.

ژوندون

اسلام و زندگی

سخنچاد فایز

اسلام او ژوند

په هغه سويه زیار نه باسی لکه چه مور او پلاری دخیل اولاد دژوندانه دتامن له پاره کالی نو دفاamil تشکیلول یولازم او معقول کار او دانسان له طبیعی حقوق څخه بلل کیری او ددی اساس وړانول په حقیقت کی دمیني او انسانی ټینگو روابطو دله منځه وړلو سترعامل اوداجتماعی تنظیم دکمزورتیا لوی سبب دی .

له همدی امله حضرت رسول الله (ص) دازدواج په هکله فرمایي (نکاح زما سنت او طریقه ده هر څوک چه لمدی مسنون لاری خان گوښه کوی نو هغه زماله ډلی څخه نه دی.) داسلامی قوانینو له نظره نکاح دشرايطو دایجا باتو په اساس کله فرض کله واجب کله سنت اوکله مکروه وی. داموضوغ ډیر تفصیلات لری مگر فکر کوم چه دمجلسی دمحدودیت له امله به همدو مړه تشریح پس وی اوپه راتلو نکو گټو کی به دژوندانه په نورو خواؤ دبا واچوو.

هدف دتامن له پاره اسلام داسی پروگرام او مقررات طرح کړی چه دهنی قوی رابطی او اومخصوصی مینی په اساس چه دهمدغو اسلامی مقرراتو دتعمیل په وسیله دمربوطو افرادو په منځ کی پیدا کیری دانسانی سلسلی دبقا شرایط په ډیر ښه شکل راتولیری مثلا دهر انسان له پاره دنکاح په کولو او دفاamil په تشکیلولو باندی هدایت ورکوی چه پرته له انسانی رابطی څخه نوری کلکی او زیانی قوی رابطی او اپیکی لکه دپلار ولی، دمور ولی، ز ویولی، لورولی، ورورولی، خو سرولی او داسی نوری ټینگی اونه شلیدونکی رابطی چه دهمدغو رابطو په اساس هریو د خپل قرابت د لیریوالی او نژدیوالی په تنا سب د مربوطو کسانو دژوندانه دوسایلو دتامن له پاره داسی عجیبه او حیرانوونکی حللی کوی چه که چیرته کوم انسان دا رابطی چه داسمانی مقرراتو آثار دی له بل انسان سره ونه لری نو هیکله دهنه دژوندانه دتامن له پاره

دنیوی گټورو نتیجو څخه چه نور مسلکونه یوازی دهنی نکتی په اساس خپل پیروان جداو جبهه ته را غواړی اخروی داسی نتیجی هم په ختګ کی لری چه مسلمانان هغه خپل نهایی او واقعی هدف سو لی او بنیایی مسلمانان دخپلو اسلامی هدا باتودایجا باتو په اساس دهمدغو نتایجو دلاس ته راوستلو په منظور هر ډول زیار اوزحمت وگالی.

له دی خبری څخه څو انکار نه شو کولی چه که چیر ته توالد اوتناسل نه وی نوموجوده انسانان به ظرف دخو محدودو کلوونو گټی له منځ څخه لاې بیابه نو دانسانی طبیعی سلسله مخو شی نو توالد او تناسل دانسان دبقا له پاره خورا مهم شرط دی دهنی

انسانی ژوند له یوی خوا دمدادی اړخونو لرونکی دی چه بنسټ یی پرمعاملاتو، راکړه ورکړه ، پلورلو او پرودلو ایښول شوی دی، اوله بلی خوا معنوی اړخ لری چه بنسټ یی پر عبادت او اخلاقی فضایلو بنا دی. دانسانی ژوندانه مدادی اړخونه دا ایجا بوی چه انسان باید خوراک ، جامه ، هستوګنځی اودژوندانه نور حیاتی لوازم دخان له پاره تهیه کړی.

مگر دژوندانه معنوی او روحی اړخونه سر بیرته په ډو مینیو شیانو ددی مقتضی دی چه باید دنفی دتهذیب اوتزکی اودالهی ارشاداتو دعملی کولو په سیله هغه باطنی صفایی اوسپڅلتیا لاس ته راوستل شی چه دخیریه امورو او دفردي او اجتماعی مصالحو دانجا مولو اوله ناوړو او مضرو کارونو څخه دنفرت او کرکی اساسی عامل دی اوپه نتیجه کی دپاک خدای (ج) رضا او خوشالی حاصله اوانسان خپل ځان دالله تعالی دخصاصی مهر بانی اولطف وروگرځوی ، چه په حقیقت کی دواقعی مسلمان اصلی او مهم هدف هدا (دپاک خدای رضا او دمسلمانانو د مصالحو تهیه کول) دی .

مگر داڅو مثل شوی خبره او مسلم حقیقت دی چه دپاک خدای (ج) درضا حا صلولو او دهنه داوامر و په ځای کول په هغه صورت کی امکان لری چه انسان دژوندانه له نعمت څخه مستفید وی او څو موده وگولای شی چه خپل ژوندانه ته دوام ور کړی ځکه عمل دژوند او حیات نتیجه ده، اوسنو لازمه ده چه اسلامی قوانین او الهی هدایات په غور سره وڅیړو چه آیا د ژوندانه دوسایلو دتهبی او تامن له پاره یی کوم مقرروت طرح کړی اوکه نه بالعکس داسی مبادی یی وضع کړیدی چه یسوازی داخروی ژوند دنیوگرځی عوامل دی او تر دنیوی ژوند پوری څه تعلق نه لری .

په دی کی شک نشته چه دانسانی ژوند بقا او دوام لومړی تر مادیاتو، خوراک، څښاک او داسی نورو اویا تر توالد اوتناسل پوری اړه لری ، مگر کله چه پاک خدای (ج) دانسانی ژوندانه دبقا اراده کړیده نو دهنی هدف دسره رسیدو له امله یی دژوندانه دتامن او بقا وسایل نه یوازی مباح او جایز گرځولی او دنورو مسلکونو په څیر هغه یی نه یوازی دنیوی ژوند درفا هیت ، تنظیم او آرامتیا عوامل ښودلی دی، بلکه داهمیت او ګټی په تناسب ځینی یی فرض، ځینی واجب ځینی سنت او ځینی یی مباح گرځولی دی چه هر یوی دخپل اهمیت په اندازه پرته له

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

نویسنده قاری عینی

حضرت حمزه (رض)

و مددگار رسول خدا (ص) بوده باشد بمدينه هجرت نمود و در آنجا از اسلام بسیار دفاع کرد تا اینکه در راه اسلام جلم شهید نوشید. حضرت حمزه «رض» در جنگ بدر واحد

اشترک نموده از نخستین جنگجویان بدر محراب می آمد که بسیاری از بزرگ سالان کفار قریش را بقتل رسانید و از آنجمله عقبه بن ربیعہ پدر هند مادر معاویه و برادرش شیبہ را نام برد و از نخستین اقو ماندانان اسلام بشمار می آید که پیغمبر اسلام «ص» در اولین پیروزی ویرا نظریه کثرت ا اعتماد بحسب علمبردار مسلمانان تعین کردند .

هند مادر معاویه که در جنگ احد برادرش ذریعه وی بقتل رسیده بود همواره در پی قتل او بوده پلانیهای زاردار باره می ستجید و در جنگ احد با یکنفر غلام وحشی بنام جبر بن معلم پیمانی بست که اگر موفق بقتل حمزه شود او را مکافات بی حدی خواهد بخشید همان بود که وحشی مذکور در صحن کارزار کین گرفته با استفاده از فرصت مساعد ناگاهانه ذریعه شمشیر او را زخمی نموده شکمش را میجروح ساخت هند از قضیه اطلاع یافت شکمش را سوراخ و قطعه ای از جگرش را قطع و آنرا بدندان گزید سپس آنطرف انداخت .

بعد از انجام پیکار رسول خدا «ص» از موضوع اطلاع حاصل کرده حزو نواتی شدیدی برای شان

عائد شده فرمودند هرگز مانند این مصیبت بمن عائد نشده بود فرمودند قسم به خداوند مرا روزی به آنها مظفریت نصیب کند چنان آنها را تغییر شکل دهم که احدی از عرب مانند آنرا ندیده باشد .

درین انا این قول خداوند فرود آمد که «واگر عقوبت میکند پس عقوبت کنید بمثل آنچه که باشما معامله کرده شد و اگر صبر کنید آن پستی است صابر آنرا . صبر کن و ایستد صبر تو مگر به توفیق خدا و اندوه مخور بر ایشان و میباش در تنگدلی از آنکه بداند یشی میکنند»

همان بود که رسول خدا «ص» ازین نظریه صرف نظر نموده صبر کردند و از مثله تغییر شکل دادن و انتقام گرفتن آنها متصرف شدند. این شخصیت بزرگ اسلامی در شجاعت نظیری نداشته از جنگ نمی هراسید و سرآمد اقران بود و با گرایشین به اسلام شوکت و جلالتش افزوده قلب مهربان و محبت بی مانند به منسو پیشش داشت همواره خیر اندیشی نموده در پی امور خیر میرفت .

حضرت حمزه «رض» در جهاد راه خدا لایت در هنگام ناامیدی شجاعت در میدان جنگ و هجرت بخاطر اعتلای کلمه الله نمونه پارزی بوده بحسب رهنمای بزرگ قوم وقبیلله خود محسوب میشد و تمام منسوبین و اقارب ویرا بنظر قدرمی نگریستند .

ماراست تاراه چنان پیشوایان شخصیت های نامی اسلامی را پیش گرفته بمشی آنها رفتار و کار نامه شانرا سرمشق زندگی خویش قراردهیم

۱۶ روز در میان

محمد بشیر رفیق



آمد و بر طبق اخباری که شایع شد اسرائیل از تدارکات عظیم قوای مصر و سوریه از این جنگ اطلاع داشت و چنانکه نامه نگاران غربی اطلاع دارند اسرائیل حتی میدانست که عرب‌ها به حمله آغاز می‌کنند و لی باتمام این اوضاع، تاریخ دقیق حمله عرب‌ها را نمی‌دانست و از طرفی

شان کاملاً اطلاع داشت. لا جر م هر اقدامی که برای توسعه خود بعمل می‌آورد و بهر تجاوزی که دست می‌زد روی یک حساب خاص بود که طرح آن بر اساس راهپورهای جاسوسان اسرائیل به کمک (سی، آی، ای) و غیره سازمان‌های جاسوسی غرب تدوین می‌گردید. با آنچه گفت

بوجود آمده، پیوسته سعی کرده است دستگاه‌های جاسوسی فعالی داشته باشد و درین راه از برخی کشور های غربی نیز یاری گرفته است طی سه جنگ گذشته دستگاه جاسوسی اسرائیل بحدی قوی بود که تقریباً از تمام فعالیت‌های عرب‌ها تعداد و میزان عساکر و قدرت نظامی

جنگ چارم عرب و اسرائیل درست در روزی اتفاق افتاد که هم اسرائیل و هم عرب‌ها میدانستند دیگر حالت نه صلح و نه جنگ در شرق میانه عربی وجود نخواهد داشت.

طی نیم قرن گذشته که اسرائیل بصورت کشوری در شرق میانه





خون و آتش

بنابر علی که هنوز بر ملا نشده اسرائیل نمی خواست در چارمین جنگ پیشقدم شود معذالک اسرائیل از دو هفته قبل از آغاز جنگ چارم که بتاريخ پنج اکتوبر آغاز گردید به نقل و انتقالات عساکر خود در جبهه های گولان،

قوای اسرائیل بر قلمرو عرب ها بکند دست نمی زد. بنا بران ناظران سیاسی و محافل خبری جهان تمرکز قوای اسرائیل را در سرحدات کشور های عربی یک نوع مانور سیاسی تلقی میکردند و هیچ یک ازین محافل تهدید سادات را در پس

روز شش اکتوبر امسال «سادات» لباس غیر نظامی خود را به دیوار آویخت خدا حافظی کرد و بسوی جنگ رفت. در شانزدهمین روز این جنگ فرزندمنشی فقیدی از مردم دلتای نیل که قسمت دوران خدمت خویش را تحت الشعاع ناصر گذرانده بود، اگر «صلاح الدین ایوبی» نشده باشد مسلماً بصورت گهر مان روز برای ملت مصر درآمده است.



انور السادات

در چشم مصریان تا این ساعت پیکار ۱۹۷۳ یک پیروزی بزرگ بوده است سادات ۵۴ ساله که پوستی سیزه تیره داشته و فاسد جاذبه ناصر است مصریان را بسوی این پیروزی رهنمون گشت. او یکبار در مورد روزگار جوانیش که افسر بود چنین نوشته است: «ما جوانانی پر آرزو بودیم همه مادر نفرت از نظام موجود وجه مشترک داشتیم مصر کشور بیمار بود. اما آشکار است هنگامی که برای نطق خود در برابر ملت مصر قرار گرفته مثل سابق فکر نمی کرد زیرا چنین گفت: نتایج حاصله از اقدامات نیرو های نظامی ما از ششم اکتوبر باین طرف با هر معیاری که حساب کنید معجزه آسا است»

سادات که در لباس نظامی خود متمم بنظر میرسید در برابر پارلمان سرور آن کشور خاطر نشان ساخت که به وعده خویش مبنی بر نجات کشور از تاریکی وفا کرده است. برای سادات این واقعه اوج حیات سیاسی بود که بارها خصوصاً در ماه های گذشته با تهدید سقوط و گمنامی همراه شده بود. این صدای سادات بود که از کودتای ۱۹۵۲ صاحب منصبان مصر خبر میداد اما پس از انقلاب بیست های کم اهمیتی رابه عهده اش گذاشته بودند. در اکتوبر ۱۹۷۰ بدنبال وفات ناصر فقید بود که بزرگترین نیروی اجرایی مصر یعنی ریاست جمهوری آن کشور بدو تفویض شد.

فعالیت های خود را برای حل بحران شرق میانه از سرگیرد» در ماه های قبل از جنگ چارم سادات به فعالیت های دامنه داری جهت ایجاد یک فضای تفاهم و وحدت بین کشورهای مترقی عرب و ممالک محافظه کار عربی مانند عربستان سعودی، کویت قطر، بحرین ایوبی ابوظبی و غیره پرداخت چندین بار با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی ملاقات لطفاً ورق بزنید



جنرال سازلی لوی در ستیز جمهوری عربی مصر



جمال عبدالناصر فقید با سادات دیده میشود.

گرفتن سر زمین های اشغالی و احقاق حقوق فلسطین از طریق جنگ جدی تلقی نمی کردند. مخصوصاً در یک ماه قبل از جنگ فعالیت های دیپلماتیک زیادی برای طرح یک فورمول جدید جهت حل بحران شرق میانه صورت میگرفت. سر منشی ملل متحد برای اولین بار از کشور ها شرق میانه دیدن کرد در واشنگتن کیستنجر وزیر خارجه جدید امریکا گفت که «اگر عرب ها از شرایطی که برای مذاکره وضع میکنند تا حدی منصرف شوند ایالات متحده امریکا سعی خواهد کرد

اردن و صحرای سینا و لبنان آغاز کرده بود این انتقالات در سرحدات لبنان بیشتر بچشم میخورد. در حالیکه اسرائیل بخوبی میدانست بیک جنگ بزرگ در گیر میشود و درین باره مشاوره های پیهم با ایالات متحده امریکا بعمل می آورد معذک هم اقدامی که دلالت بر حمله





خانم انور السادات هنگام عیادت یکی از سر بازان مجروح مصری
قرآن کریم را در کنارش میگذارد

در آن وقت برای این کنفرانس سیاسی با اردن بود. زیرا مصر و اهمیت زیاد قابل نشدند، معذالک در کنفرانس قاهره مصر و سوریه نظامی اردن با فدائیان فلسطینی و پلان نافر جام ملک حسین برای تشکیل یک کشور فلسطینی قطع شده بود.

اگر چه ناظران سیاسی پیرامون کنفرانس قاهره می گفتند که هدف اصلی آن فعال ساختن جبهه شرقی یعنی جبهه اردن علیه اسرائیل است اما این جبهه نه قبل از جنگ و نه در روزهای جنگ فعال گردید.

روابط مصر و شوروی:

در قبال ما نورهایی که سادات طی چند ماه اخیر بعمل می آورد برخی از ناظران سیاسی اظهار نظر میکردند که سادات میخواهد خود را به غرب مخصوصاً امریکا نزدیک تر سازد تا راهی برای حل بحران شرق میانه پیدا کند، بعد از آنکه سادات متخصصان نظامی شوروی را از خاک مصر اخراج کرد روابط قاهره و مسکو بعد اعلی سردی رسید. ولی وقوع این جنگ علایق نهایت دو ستانه مصر و شوروی نشان داد که شاید این سردی ها نیز وسیله برای اختفای مرام های اصلی سادات بوده باشد ژوندون

کنفرانس بایک عده دیگر از ممالک دو ست و دول عربی ملاقات هائی بعمل آورده و لحن اعلامیه الجزیره را بصورت بی سابقه علیه اسرائیل شدید سازد. اگر چه در آغاز قرار بود درین اعلامیه از دول عضو خواش شود که هم روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کنند و تعذیرات اقتصادی را علیه اسرائیل عملی سازند اما تل ابیب قبل از آغاز کنفرانس به چند کشور دوست خود مراجعه کرد تا از چنین اقدامی جلوگیری شود.

کنفرانس قاهره!

متعاقب کنفرانس الجزایر که در آن از سیاست اسرائیل به شدت انتقاد بعمل آمده بود و بدنبال مانور های سادات کنفرانس دیگری



در قاهره بین سادات رئیس جمهوری مصر، ملک حسین پادشاه اردن و حافظ اسد رئیس جمهور سوریه دایر شد که بذات خود دارای اهمیت زیاد بود اگر چه محافل خبری جهان

کرد و روابط قاهره و ریاض را به حداعلی گرمی رساند. بطوریکه حتی برخی از محافل غربی میگفتند یک قرار داری برای دفاع از حقوق عرب ها بین مصر و عربستان سعودی امضاء شده است.



درین دوره مساله نفت و استعمال آن به حیث یک سلاح و آله فشار سیاسی بر امریکا که در سیاست خود پیرامون شرق میانه تغییری وارد نکند نیز مورد بحث بود و روزنامه های معتبر عربی مانند الاهرام و غیره همیشه ازین وسیله حرف می زدند و سادات به موازات این تفسیر ها خود را به کشورهای سعودی، کویت، قطر و دیگر دولت های نفت خیز خلیج نزدیک تر می ساخت و در عین حال سعی میکرد ازین طریق به وا شنگتن فشار وارد کند.

در حالیکه او ضاع در شرق میانه آبستن حوادث جدیدی بود کنفرانس عالی کشور های غیر منسلک در الجزیره موقعیت دیگری برای سادات فراهم ساخت تا درین



قوای اسرائیل زیر آتش سوریائی ها در ارتفاعات جولان



حافظ الا اسد رئیس جمهوری ۴۹ ساله سوریه پس از شکست ۱۹۶۷ کشورش تصمیم گرفت که تمام توجه خود را به آمادگی سوریه برای مقابله با دشمن متمرکز سازد. در سال ۱۹۶۷ اسد و زیر دلاغ سوریه و قوماندان نیروی هوایی بود و قسمت عمده ی از شکست سوریه بر عهده او گذاشته میشد اما اسد ثابت کرد که نگاه به گردن حزب حاکمه وقت بوده است.



حافظ الا اسد

او گفت که حزب بدون توجه به نظریات او و دیگر قوماندانان، تصمیمات مربوط به جنگ را اتخاذ میکرده است. کشمکش میان اسد و صلاح جدید رهبر حزب بحث سه سال پیش به اوج خود رسید در آن موقع اسد نیرو هوایی سوریه را بکمک سلاحهای جدید شوروی احیاء کرده و موقعیت خویش را در نتیجه آن بالا برده بود. در نوامبر ۱۹۷۰ صلاح جدید توانست اسد را از کار برکنار کند اما «جدید» در این مورد اشتباه کرده بود و یکسفته بعد اسد طی کودتای علیه او قیام و جدید را زندانی کرد و خودش رئیس جمهوری شد. صنایع متعددی منجمله صنایع مهم نساجی راهلی کرد.

در زمینه خارجی او روابط نزدیکی را با شوروی حفظ کرد و به قوماندانی مشترک مصر پیوست اسد ازدواج کرده و پنج فرزند

دارد تحصیلات او در سوریه بوده فرانسه تنها کشور غربی که به آنجا رفته است. البته دیدارهای کوتاهی هم از شوروی و دیگر کشورهای شرق اروپا داشته است.

اسرائیل ناگزیر می شود شرایط ما را به پذیرد. سادات در سه سال اخیر به چنان فعالیت های دست می زد که دردنیای عرب مقام خاصی برای خود کسب کرده بود و تدریجا وحدت را بین عرب ها ایجاد میکرد چنانکه این وحدت در روز های قبل

ما چاره نایی جز جنگ برای رهایی سر زمین های اشغالی نداریم سادات میگفت ما حتما درین جنگ پیروز می شویم ولی اگر شکست های متعددی را هم ما نند ۱۹۶۷ متحمل شویم باز هم مقهور نخواهیم شد و زننده می مانیم و سر انجام م

زیرا به مجرد آغاز جنگ، شوروی به کمک مصر و سوریه به پیما نه زیادی آغاز کرد این مساعدت ها کم و بیش تاکنون نیز جریان دارد. **علل این جنگ :**

بعد از وفات ناصر و روی کار آمدن سادات تحول محسوسی در سیاست مصر در مورد شرق میانه رخ داد



اولین دسته افراد مربوط به قوای ملل متحد که برای نظارت اوربند به شرق میانه پیاده شده اند

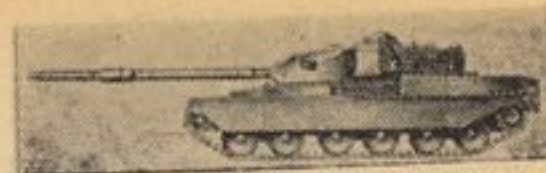
بدین معنی که سادات بر عکس جمال عبدالناصر فقید از آغاز ریاست جمهوری خود سعی کرد بحران شرق میانه را به نحوی حل کند که حقوق عرب ها در آن مضمر با شد. لاجرم از آغاز کار خود در حالیکه از یکطرف به تقویه بنیه نظامی مصر میپرداخت از جانب دیگر تلاش های دامنه داری را برای ایجاد صلح آغاز کرده بود.



سادات درین دوره یعنی تا قبل از جنگ کنونی گذشت های نموده بود و سعی میکرد راهی برای حل این بحران پیدا کند درین دوره پلان را جز وزیر خارجه امر یکبار مورد غور قرار داد. به مساعی گونا ریا رینگ میانجی صلح ملل متحد در بحران شرق میا نه پاسخ مثبت داد و در خطابه های خود تلویحا و جود اسرائیل را بشرط تخلیه سر زمین های اشغالی مطابق به فیصله نامه ۲۴۲ مورخ ۲۲ نومبر شورای امنیت پذیرفت ولی سادات



راکت های بسیار مدرن سام ۶ ساخت اتحاد شوروی طیارات اسرائیل را بطور بیسابقه درو میکنند



جا سو سان اسرائیل که همیشه در کمین بودند ازین افشاگری ها حد اعظم استفاده را می بردند. نظامیان و سختکویان و حتی روزنامه نگاران، اخباری را نشر میکردند که به نفع دشمن تمام میشد مخصوصا اخبار نقل و انتقال عساکر و غیره درین جنگ دیگر عرب ها از بدریا انداختن اسرائیل حرف نمی زدند بلکه پیکار خود را برای رهایی سر زمین های اشغالی مقدس جلوه

و حیرت وا داشتند. آنچه درین حمله برق آسا و درین جنگ سر نوشت علاوه از کفایت نظامی مصر و سوریه نظرناظران سیاسی را جلب کرد پختگی و وسایل دست جمعی و راز داری رهبران عربی بود.

قبل از جنگ ۱۹۶۷ برخی از رهبران مغرور عرب که از راز های بزرگ باخبر می شدند آن را باغرور ملی به دیگران باز گو می کردند و

بر کانال سوئز پل هائی بستند و علی الرغم حملات هوایی و زمینی اسرائیل خط دفاعی معروف «بارلو» را که اسرائیل ها با صرف ۲۸۳ میلیون دالر اعمار کرده و آن را استحکامات تسخیر ناپذیر می پنداشتند اشغال کردند.

در سوریه نیز قوای سوری با شهادت و مردانگی خاصی که دارند با مواضع اسرائیل به حمله پرداختند و جهان را در شگفتن

از جنگ بین رژیم های متروقی و محافظه کار عرب بی سابقه بود تا بالاخره سحرگاه روز شنبه ۵ اکتوبر افسانه شکست ناپذیری اسرائیل پایان یافت تهدید های سادات جامه عمل پوشید و قوای مصر و سوریه در جبهه ها به جنگی که از طرف اسرائیل به آن ها تحمیل شده بود آغاز کردند. و ناگهان تاعردم اسرائیل از بهت و حیرت این جنگ رهایی یافتند مصریان



قوای پاراشوتی مصر هنگام تمرین



دسته از قوای کمک ملل متحد

راتصرف کند قوای مصر با سلاح زرعی مصری بصورت سیل آسا به ضد تانک تلفات سنگینی به آن ها قسمت شرقی قوای مصر در دومین وارد کرد. روز دوم جنگ نیروی جنگی که بتاریخ ۱۴ میزان آغاز

فیصله نامه جدید شورای امنیت مؤسسه ملل متحد که بنوبه خود مشترکا از طرف امریکا و شوروی پیشنهاد شده و هدف از آن اعاده اوربند میان نیروهای متخاصم اعراب و اسرائیل است از این قرار است .
شورای امنیت مؤسسه ملل متحد بیرو فیصله نامه شماره ۳۳۸ مصوب ۲۲ اکتوبر ۱۹۷۳:

۱- تصمیم خود را دایر بر لزوم قطع فوری هر نوع مخاصمات و عملیات و انواع اقدامات نظامی تاکید کرده و فوراً از نیروهای متخاصم طرفین می خواهد که به مواضعی که روز دوشنبه به هنگام شروع اجرای آتش بس در اشغال داشتند باز گردند.
۲- شورای امنیت از سر متشی ملل متحد تقاضا دارد که بایکار بستن تدابیر فوری سازمان ملل را برای اعمال نظارت بر رعایت مقررات اوربند میان نیروهای اسرائیل و جمهوری عربی مصر اعزام داشته و برای این منظور از خدمه مؤسسه ملل که اکنون در قاهره مستقر هستند و قبل از همه از کارکنان ملل مؤسسه که در قاهره بسر میبرند استفاده کند .



موشی دایان

صفحه ۱۳



گلدامایر

این خط از سمت به ارتفاع ۲۰ متر مانند یک بند بزرگ در یک فضای مستطیل الشكل ساخته شده بود که به وسیله مواضع مستحکم دفاع میشد اسرائیل این خط را تسخیر ناپذیر می خواندند و می گفتند که حتی با بمب اتوم هم از بین نمی رود اما وقتی قوای مصری آن را در هم شکستند موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل گفت که این خط مانند پنیری بود .

اسرائیل در جزیره سینا در یالوطه، طاسدا م مرجع پایگاه های



نظامی داشت.

مختار گفت که اول قوای هوایی ما فرودگاه های اسرائیل را «ملیس تمارا، اسد، عریش و غیره درهم کوبید و همزمان با حمله هوایی عساکر مصری آهسته از کانال عبور کرده و به وسیله آتش توپخانه سورخ های در خط بار لو بو جود آوردند و پس از اشغال مواضع مهم توسط پیاده نظام نوبت به قوای هو تو ریزه رسید در اول که پیا ده نظام مصری به قسمت شرقی کانال وارد شد با سلاح سبک ضد تانک مجهز بود وقتی اسرائیل خواست با قوای زرعی مواضع از دست داده

میدادند و سوریه هم میگفت به جنگ آغاز کردیم تا کشته نشویم. چگونه عساکر مصر از کانال عبور کرد ؟

جنرال مختار نطق نظامی مصر ضمن صحبت با روزنامه نگاران

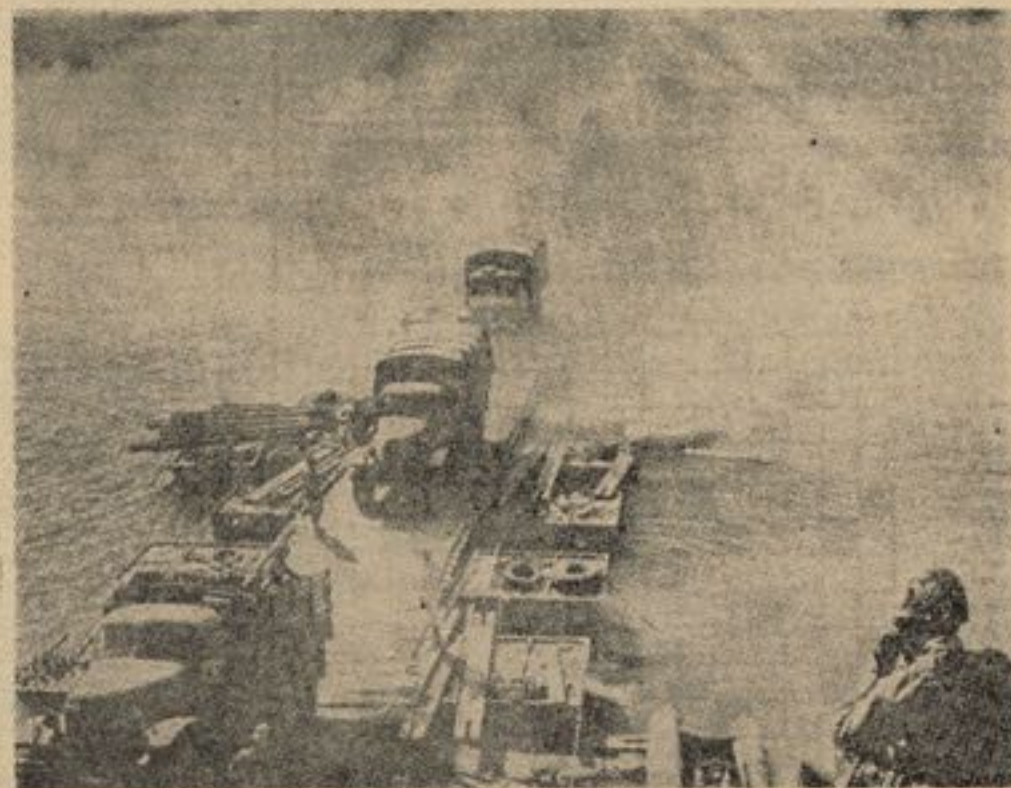


شرقی و غربی صورت عبور از کانال و حمله بر مواضع اسرائیل را چنین شرح داد.

«وقتی عساکر مصر به حمله آغاز کرد باید از کانال سو یز عبور میکرد و عبور ازین مانع بزرگ که چون خندق بزرگ می نمود کار آسان نبود این کانال که بین صد تا دو صد متر عرض دارد و طول آن ۱۷۰ کیلو متر تخمین میشود



بخاطر تاسیسات بارمو در طرف شرقی آن بسیار صعب العبور بود خط دفاعی بارمو در دو مرحله بنا یافته بود. بهمر حله اول در سال ۱۹۶۸ الی اواسط ۱۹۷۰ که اور بند بین مصر و اسرائیل اعلام گردید... مرحله دوم از آن تاریخ تا شروع عملیات جنگی.



سربازان مصری در حال عبور از روی پلی که بر کانال بسته اند. شماره ۳۴۹۳۳



شده بود دو صد هزار عسکر خود را با حملات تمرکز تانک و قسوا ی موتوریزه وارد شرق کانال سو یز کرد و این حمله را که منجر به شکستن

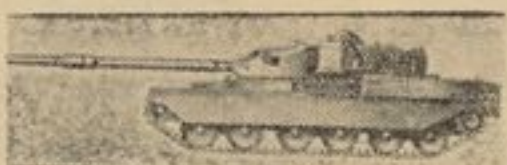
در گولان :

حمله نیروی سوریه در گولان کمک بزرگی برای قوای مصر بود در گولان اسرائیل خود را در مقابل حملات بسیار قاطع سو یز روبرو دید. و در اولین ساعات جنگ خط دفاعی بارلو شد چنان با مهارت انجام داد که در تاریخ جنگ ها ی معاصر به شمول جنگ ۱۹۶۷ مانند و نظیر ندارد . اسرائیل که این بار غافل گیر شده برای این ارتفاعات اهمیت حیاتی



راکت مشهور ظافر یا پیروزی

از يك گوشه بطرف دمشق پیشروی کرد معذلك كوه حرمون واكثر بلندی ها در تصرف سوریه باقی ماند .



دمشق بیش از قاهره مورد حمله هوایی اسرائیل قرار گرفت ولی در جبهه سوریه نیز اسرائیل با حملات سام ها و قوای هوایی سوریه برخورد و این دفاع بحدی شدید بود که در سو مین روز جنگ اسرائیل بجای فرستادن اسکا در آن های ۱۸ طیاره ئی دسته های سه طیاره

قابل است . ازین رو اسرا ئیل قوای زیادی را در گولان متمرکز داد و سخت ترین جنگ هادرین گوشه از منطقه جنگ صورت گرفت که در تاریخ جنگ های معاصر بی نظیر بود موشی دایان به ملت اسرائیل وعده داده بود که کار سوریه را در يك روز تمام میکنید



اما سوری ها چنان خوب جنگیدند که مواضع خود را در گولان استحکام بیشتر بخشیدند و باینکه اسرائیل



عساکر سوریه برای مقابله با تانک های اسرائیل با راکت های ضد تانک مجهز می باشند .

بود سعی کرد مانند سال ۱۹۶۷ از قوای هوایی خود کار بگیرد و باز مصریان را در کانال سو یز بریزد ولی راکت های سام و تدابیر دفاع هوایی مصر با تاجر به تلخ ۱۹۶۷ بحدی قوی بود که در او لین حمله



ده ها طیاره اسرا ئیل سرنگون شد و بیلوت های آن در تلویزیون قاهره در معرض نمایش قرار گرفتند . طیاره های اسرائیل در طول جنگ ۱۷ روزه صرف یکبار توانستند تا قاهره نفوذ کنند و چون تلفات شدید بر داشت از آن پس نیروی نظامی اسرائیل تر جیح داد صرف پوشش برای نیروی زمین خود

صفحه ۱۴



اسیران اسرائیلی در مصر

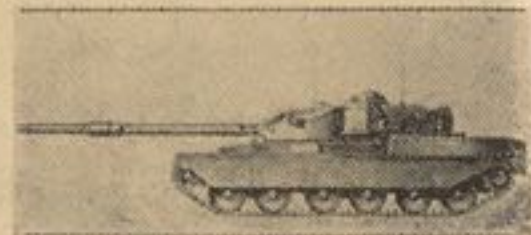
ژوئنون



قوای مصری از کانال سویز عبور نمودند. آنها با سایط حربی بصحرای سینا حمله بردند

نی برای حمله می فرستاد و غا لباً
نیمی از آنها مورد اصابت قرا ر
می گرفتند.
کمه ها :

او لین کشوری که به کمه مصر
وسوریه درین جنگ شتافت مراکش
بود. مراکش يك دسته از قوای
ضربتی خود را به سوریه فرستاد
در حالیکه دو دسته از قوای ضربتی
آن کشور قبلاً به سوریه وارد شده



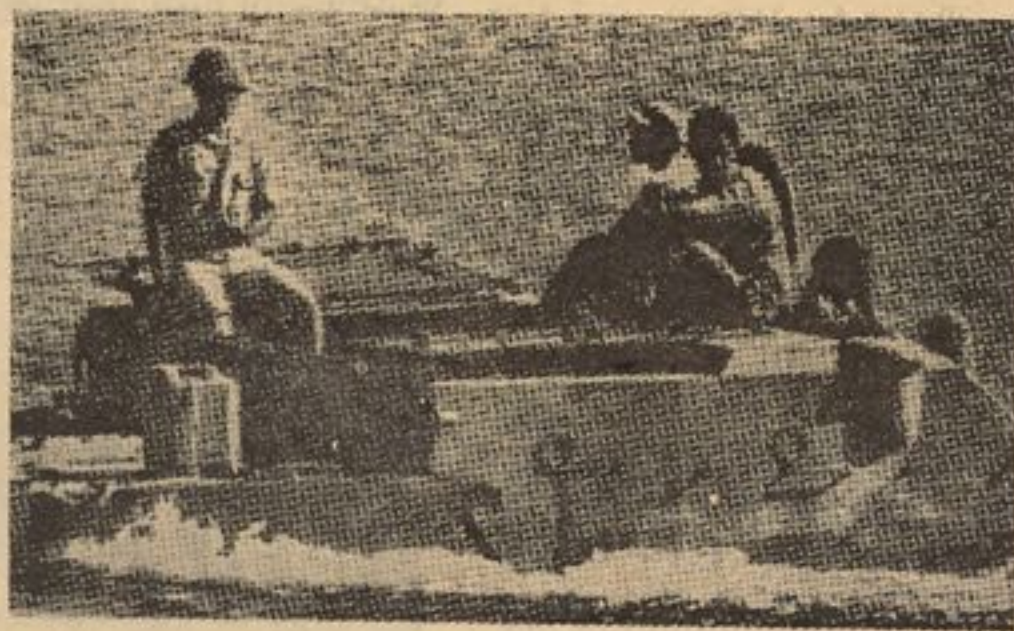
و در جبهه گولان تمرکز یافته بود
و بانبروی قدا ثیان فلسطین دو ش
بدوش قوای سوریه به دفاع
می پرداخت .

در چارمین روز قوای نظامی عراق
نیز وارد جبهه گولان شد و دفاع
شمال گولان به آن ها سپرده شد .
عربستان سعودی نیز يك لشکر

اسرائیل را بطرف دمشق متو قف ۱۹۶۷ دیده بودند . اسرائیل اکثر
قسمت های جولان را مجدداً تصرف
کرد و حتی حاضر است در هنگام
صلح نیز آن را مسترد کند .
تلفات :

در جبهه کانال سو یز عسا کر
الجزایری ، کویتی و سودانی با مصر
کمه میکردند مصر می توا نست
درین جبهه در حدود يك ملسیون
عسکر وارد کند در حالیکه سوریه
عقب می راند .

بقیه در صفحه ۶۷



گروهی از عسا کر مصری که بایک زره پوش مشغول عبور از ساحل
غربی به ساحل شرقی کانال سویز هستند .

جنگ زرهی :

حجاز رابه جبهه جنگ سوریه
فرستاد و بالاخره اردن نیز دو دسته
از قوای زرهی خود را به سوریه
روان کرد تا از کوه حرمون که
داشت .

درین جبهه که یادی از حماسه های
یونان باستان میدهد گاهی جنگ
تانک ها به مجادله تن به تن مبدل
میشود و عسا کر با سر نیزه بجا ن
هم می افتند . اسرائیلی ها درین
جبهه از قوای اردن هراس داشتند
زیرا ضرب شست آن ها را در جنگ



موقعیت سترا تژیکی مهمی دا رد
دفاع کند .
تمرکز این همه قوا پیشرو ی



یک دختر اسرائیلی هنگام آرایش در عقب جبهه

انتیک و انتیک

از گل احمد زهاب نوری



انتیک فروشان ظروف سفالین شکسته را جمع آوری کرده و به علاقمندان آن که زیاد هستند سی فروشند، بعضی تفنگی های ((دهن پر)) را از نل تشناب سی سازند

صنایع دستی ما علاقمندان فراوانی دارد ...

حصه شهر، در حدود سه صد دکان انتیک فروشی وجود دارد. دکان های خورد و بزرگ با اشیای عجیب و غریب ...

مشتریان این دکان ها را اکثر آ توریستان خارجی تشکیل می دهند، مردان و زنانی از کنج و کنار گیتی ...

یکی از انتیک فروشان شهر نو میگوید:

ما بعضی روزها از ده تابست مشتری پیدا میکنیم و گاهی این مشتریان به لك ها افغانی از ما، سامان انتیک خریده به خارج صادر میکنند، اما روزها و گاهی هفته ها را بدون سودا و بی مشتری سپری می کنیم.

در پشت شیشه های دکان انتیک فروشان، در الماری ها و دیوار های دکان آن ها، صد پارچه فلزی، از میخ و نل اسب تا کارد ها و شمشیر های کهنه، تفنگچه و تفنگ های «دهن پر» قدیمی کوزه ها و ظروف سفالی شکسته و کهنه، چاینگ ها و شیشه های شکسته، نوت های قدیمی، انگشتری های خورد و بزرگ و صد ها چیز دیگر جلب نظر میکند، اما این ها همه يك و جه مشترك دارند و آن هم، این است که همه کهنه، رنگ و روی

از کجا آمده، قیمت آن چند است؟ و یا چگونه خرید و فروش می شود؟ طبق احصاییه ای که یکی از انتیک فروشان سابقه دار دارد در جاده های فرعی، در سرك های عمومی، در بازارها و بالاخره در هر

همچنان راه میروند... لحظه بعد این گروه با چشمان متحیر و نگاه حریص از پشت شیشه دکان انتیک فروشی، به اشیای نو و کهنه و صنایع محلی کشور ما خیره مانده اند.

چه بسا اوقات که شما نیز هوس داشتن بار چه بی انتیک را پیدا کرده اید و یا بارها به فکر فرورفته باشید که این اشیای عجیب و غریب

دسته بی توریستان با موهای ژولیده و لباس های رنگارنگ در خیابان های کابل چکر میزنند خنده میکنند و نگاه جستجوگر و کنجکاوانه شان از سوئی بسوی دیگر می رود ...

بیاده روا، جاده های فرعی، بازار های شهر یکی را پی دیگر طی میکنند اما در هیچ جا درنگ نمی کنند، توقف نمی ورزند و



اینهم نمایی از دکان انتیک فروشی عبدالکریم نصرتی، عتیقه فروش سابقه دار کابل صفحه ۱۶

فروشگاه شهر ما



رفته و قدیمی به نظر می رسند...
آری قدیمی به نظر می رسند، در
حالی که بیشتر آن ها تازه ساخته
شده است...

بناغلی عبدا لکریم نصرتی عتیقه
فروش سابقه داری است در کابل
عتیقه فروشی با ذوق شا عرمنش
وخاطر اتی جالب از یمن
پیشه اش...

او در برابر یکی از سوا ل ا ت م
میگوید:

— همه سامان و آثاری که ما در
دکان های خود بفروش گذاشته
ایم و آثار قدیمی به نظر میرسد،
از نگاه تاریخی ارزش چندانی ندارد
چه بسای آنها در همین تازگی ها
ساخته شده است.

او ادامه میدهد:

— هیچ و طند و سستی حاضری
نمیشود که آثار تاریخی و قدیمی
کشور خود را، بالای خار جیسان
فروش برسانند...

مابجای آثار باستانی بیشتر
صنایع دستی محلی کشور را بفروش
می رسانیم و از حق هم نگذریم،
که صنایع دستی محلی ما جالب
و خریداران زیادی دارد... همچنان
ماسا مان های خارجی و داخلی که
سالها کهنه ورا کد در گوشه و کنار
افتاده جمع آوری و برای علاقمندان
آن عرضه می کنیم...

در دکان این مرد کمر بند عجیبی
نظرم را جلب میکند، این کمر بند
از زنجیر های باریک نقره ما نند
ساخته شده و یک تخت مهره نشان
در مقابل شکم، یک تخت مهره نشان
در پشت سر و زنجیر هایی بالای
دو شانه و حلقه ای زنجیر های انبوه
بدور کمر دارد.

آری کمر بند فلزی با چنین
صفات... جالب و در عین حال
عجیب!

نصرتی میگوید:

ظروف سفالی و مجسمه های گلی بیشتر مورد توجه تو ریستان قرار میگیرد

— آثار تاریخی و قدیمی در دکان
های ما خریدار کمتری دارد و یک
پارچه قدیمی ماه ها در الماری می
ماند و خریداری نمی یابد، در
حالی که یک پارچه سا مان دیگر چند
روزی هم نزد ما باقی نمی ماند.

این انتیک فروشان ظرو ف
سفالین که ماه ها در بین کرد های
دهاقین بصورت شکسته افتاده
است، چاقو های زنگ زده، وده ها
چیز دیگر را جمع آوری کرده و به
قیمت خوبی به فروش می رسانند.
یک انتیک فروش که چند ظرف
سفالین کهنه را به مبلغ نا چیزی
خریده بود، اظهار کرد که آن ها را
به قیمت گزافی می فروشد...

یک انتیک فروش دیگر میگوید:
— میل های کهنه و شکسته تفنگ
های قدیمی که سابقا توسط قفل
سازان محلی، قفل ساخته می شد
و هر قفل در حدود ده افغانی یا کمتر
از آن بفروش می رسید، ما جمع
آوری کرده و آن را بالای قنداق
های چوبی نصب می کنیم و بعد
صدف شانی کرده برای علاقمندان

مدرک هم من، هم زرگری که آنرا
ساخته، هم کسی که زنجیر ها و
مهره های کهنه خانه اش را بر ایم
داده، گذاره می کنیم...

بقول این انتیک فروش، بهترین
اشیای که تو ریستان بیشتر علاقه
دارند، صنایع دستی ما واز همه
بیشتر شیشه های است که بصورت
محلی ساخته می شود...

(ژوندون از این شیشه سا مان
و طرز کار شان را پور مفصلی نشر
نموده است).

اگر برای بهتر شدن و مرغوبیت
این شیشه ها و تشویق شیشه
سازان محلی اقدامی شود، به یقین
از راه فروش آن، عاید خوبی نصیب
کشور میگردد.

در دکان های انتیک فروشی،
بقول خود آن ها، گاهی آثار تاریخی
جالبی هم بصورت آشکار، یا پنهانی
بفروش میرسد، آثاری چون
سکه های با ختری، ظروف قدیمی
و غیره...

یکی از انتیک فروشان در ضمن
قصه خا طراتش میگوید:



کاردها و شمشیر های قدیمی در یک
دکان انتیک فروشی

پچیر و آگام، گوشه دیگری از تاریخ دلف

● ساحه پچیر و آگام نظربه شکل جغرافیایی و جیولوژیکی مثل هده است.

● رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در نهایت زیبایی درین منطقه جلوه میکند

اطلاعات و کلتور هیاتی بر یا ست باغلی د و کتور طرز ی باستا شناس جوان بد ا نسوی اعزام گردید.

● موقعیت جغرافیائی:

پچیر و آگام در ۳۴ کیلو متری جنوب غرب هده و در پنجاه کیلو متری شهر ننگرهار بین هفتاد درجه و شانزده دقیقه طول البلد شرقی و سی و چهار درجه و نزده دقیقه عرض البلد شمالی موقعیت داشته و در تنگنای اتصالی خوگیانی و کافر قلعه در غرب و دره ده با لا و اسکمیننه در شرق و علاقه چپرهار در شمال به دو منطقه (پچیر و آگام) قرار دارد.

دریای مشهور پچیر و آگام این حوزه را به پچیر علیا و سفلامنقسم کرده است.

در کوار تر سوم جیو لو جیکی، رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در نهایت زیبایی در این منطقه جلوه میکند و رنگ دیگری بر این حوزه داده است بدین ملحوظ از نقطه نظر شکل جغرافیائی به چهار علاقه مهم ما نند آگام، پچیر، فنکزائی، سلیمان خیل تقسیم می شود.

بعد از طی فاصله مسیر علاقه فارم هده و چپرهار داخل دره میشویم که در دو طرف به فواصل بعد تر کلاس های به مشاهده میرسد که از نظر بقایای سطوح، خیلی قابل اهمیت و مطالعه است اکثر این فواصل اراضی زراعتی و فلاحتی به مشاهد رسیده و زارعین بیشمار بالای زمین های خوش کار روزانه را انجام میدهند.

ولی ساحه و فواصل عریض داخل دره ها دارای دیمو نزیون (نشر رسوبات) کلاس ها و دامنه ها

مختلف کشور برای روشن نمودن تاریخ باستان و کهن این سرزمین شروع نمودند و به نتایج گران بهایی از تاریخ باستانی افغانستان رسیدند و از آن جمله است منطقه پچیر و آگام.

چندی قبل اطلاع به مقام محترم وزارت اطلاعات و کلتور مواصلت نمود که حصص مختلف حوزه پچیر و آگام ولایت ننگرهار و لسوالی خوگیانی توسط یکعه کاو شگران غیر قانونی حفاری و در آن دستبرد های زیاد صورت گرفته است .. بنابراین مقام محترم وزارت

و تحقیقات را بدو بخش از سال های دیرین تا حال تقسیم کرده اند. یکی تحقیقات قبل از هرج و مرج قرن ۱۹ و دیگری اواخر قرن ۱۹ و شروع بیست است که برویک پرو تو کول بین حکومت افغانستان و ممالک دوست صورت گرفته است. بعد از این علمای تاریخ و باستان شناسی عملیات حفاری را در حصص

مطالعاتی که در باره تاریخ و باستانشناسی از نیمه اول قرن ۱۸ به این سوی در افغانستان توسط علمای مختلف غربی و شرقی صورت گرفته در هر قدم او را ق پر افتخاری از تاریخ افغانستان باستان گشوده شده است و عظمت دیرین کشور ما را زنده کرده قسمت اعظم امور علمی - کاوشها



در کاوشهای باستانشناسی و اوراق تازه‌ای عظمت دیرین تاریخ پر شکوه افغانستان عزیز گشوده شده است

ن شده افغانستان باستان



درهٔ اتصالی کوته پر و پچیر علیا

دامنهٔ سلسله‌های تور غر و سیمین‌غر و به سمت غربی آن سلسله تپه‌های بقایای سطح خلیجی به شکل کلاس‌ها و در سمت شرقی آن قریه‌های پچیر قرار گرفته است. این تپه با سائر تپه‌های پستی (بوج) نقطهٔ اتصال بوده و طوری افاده شده می‌تواند که در زمان باستانی یک محل اتصال و نمایانگر حوزهٔ بودائی زهبان بوده است.

این تپه از سطح زمین (بدون ساندزیا کاوش در سطح اصلی پائین تپه) در حدود ۴۰-۵۰ متر ارتفاع داشته و طولاً از سمت جنوب به شمال افتاده است.

تپهٔ پستی الف در سمت جنوبی قریهٔ پچیر و انسوی در پای آن قرار دارد که افتادگی سلسله‌های تپه‌های آنجا را از هم جدا مینماید. از مسیر راهرو عمومی در حدود ۳۰-۴۰ متر بطرف غرب فاصله پیدا میکند و بصورت سلسله‌های سه شاخه متصل بهم آمیخته اند که گل و خاک روی آن طبیعی نبوده و میتوان تخریبات جوی و بشری را بالای آن مشاهده نمود.

تپهٔ پستی منتهای الیه جنوب غرب سائر تپه‌های حرمت خیل انخرکتش و غیره قرار گرفته که ساختمان یک معبد بالای آن حائز اهمیت خواهد بود.

در سمت جنوبی آن وادی‌های

شده است.

۲- تپهٔ انخرکتش که در شمال تپهٔ قبرستان و در شمال غرب تپهٔ پستی موقعیت دارد.

۳- پچین اغار غوندی که در شمال غرب انخرکتش قرار دارد.

۴- تپه‌های همجوار خانه شاه وزیر و باول که هر دو را به اسم تپه‌های حرمت خیل یاد می‌نمایند.

۵- تپهٔ کم ارتفاع دیگری در غرب قریهٔ رحمت خیل قرار دارد که فعلاً محل دفن مردگان اهل پچیر می‌باشد.

۶- وره غوندی که در شمال شرق قریهٔ رحمت خیل وجود دارد.

۷- تپهٔ کوچک دیگری که بدون نام محل بوده مؤقتاً به غوندی (ب) نامگذاری شده است.

۸- ستره غوندی که از شمال وره غوندی قرار گرفته و از جمله

مرتفع‌ترین تپه‌ها به شمار میرود.

۹- کوه تپه که در جنوب غرب

پچیر علیا قرار گرفته و دارای ارتفاع تقریباً ۱۵۰-۲۰۰ متر است.

بعضاً روی سطح این تپه‌ها کاوش غیر قانونی و غیر مجاز صورت گرفته ولی اکثر آنها سالم مانده که برای مزید معلومات

خوانندگان گرامی و بدست آوردن

اطلاع کافی به توضیح و تشریح

وضع موجوده آن‌ها در زیر مختصراً دربارهٔ هر کدام می‌پردازیم.

تپهٔ پستی الف :

موقعیت :

وسعت اراضی را تنگ نموده و تا یک قسمت این گونه وضع ادا می‌دارد.

کا نکلو میرات که یکی از مواد مهم طبیعی است و به اثر رسوبات بوجود می‌آید در سطوح تحتانی تپه‌ها و کوه‌های آنجا بوفرت مشاهده می‌شود. چنانچه اگر از نظر ارتفاع طبقات بین هم پچیر و اگام

سنجیده شود ارتفاع متفاوت و مختلف داشته که در هم مخصوصاً در سطح اراضی و نیمه تپه‌ها به مشاهده رسیده است در حالیکه در پچیر و اگام در قسمت و سطح تپه‌ها قرار دارد.

بدین ملحوظ ساخت پچیر و اگام نسبت به شکل جغرافیائی و جیو لوجیکی خود شبیه هم و شیرشاهی

دارای یک سلسله تپه‌ها و وادی‌های فراوان است که در اعصار باستانی، رهبانان، روحانیان و معتقدین بر بالای آنها معابد مذهبی اعمار نموده اند و زندگی

را همی را دنبال کرده‌اند چنانچه یک سلسله تپه‌های که نام گذشته

تاریخی آن بر ما معلوم نیست و فعلاً اسمای محلی اهالی قریه بدان‌ها داده‌اند توسط هیأت مؤلف مؤقتاً

بر آنها در پهلوی نام محلی به حروف و نمره، نمره گذاری نموده که در ذیل

شرح می‌رسانیم:

۱- تپهٔ پستی که در غرب قریه پچیر سفلی قرار گرفته و سه تپه متصل هم‌اند و از طرف هیأت مؤلف به پستی الف-ب-ج نام گذاری

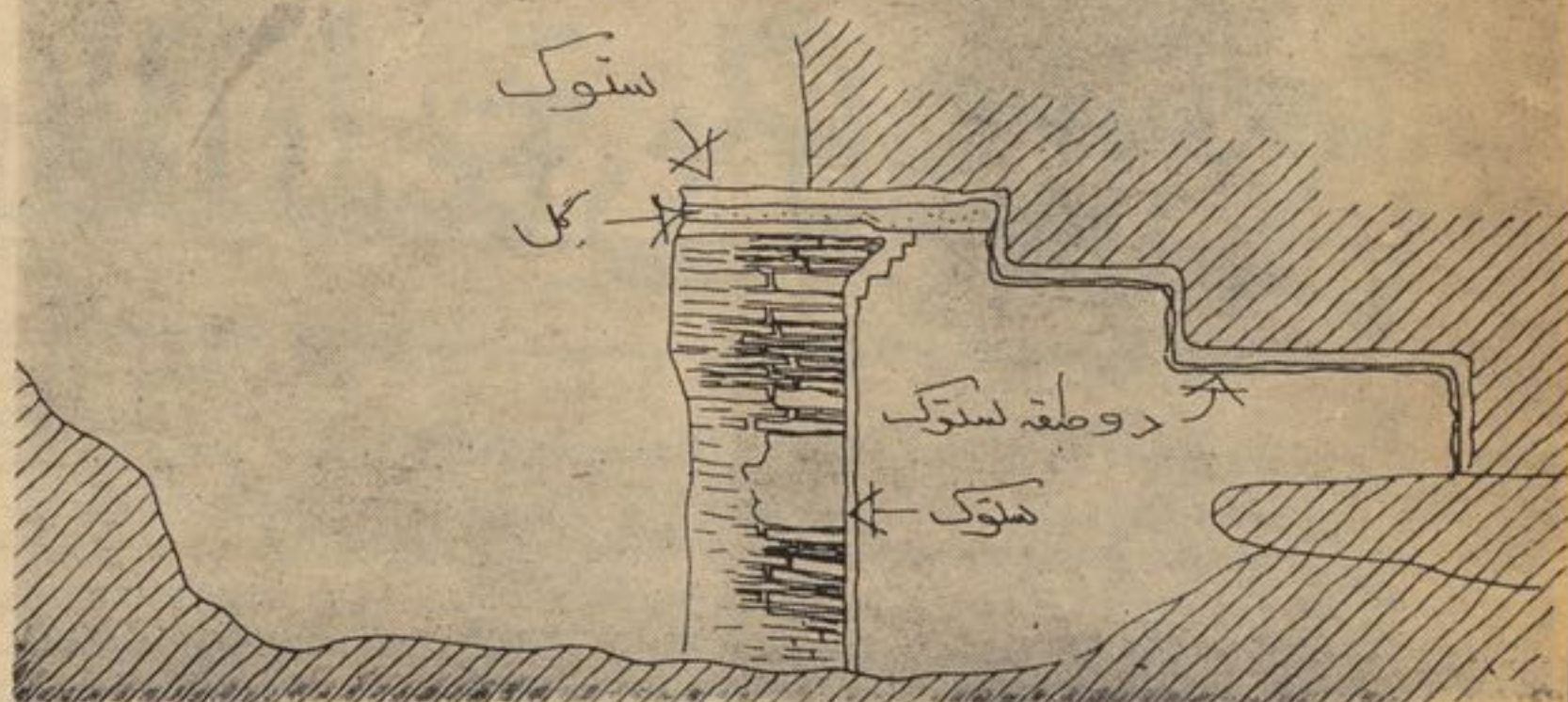
تراش شرق-غرب پستی خوندی (الف)

آبده را از بین برده بلکه از بناط دیوارها و زوایای بهم چسبیده مراکه نمیتوان به اساس میتود های باستان شناسی دوره ها و تمدن ها و حتی نوع ساختمان ها لی قدیم این سرزمین را از هم تفکیک کرد. در زیر حفاری غیر علمی شان از بین رفته و حتی مواد و ساختمان آنها از بین برده اند.

در سمت شرقی دیوار آبده مرکزی محاط به سمت شمالی دیوار پلاستر شده گلی کاوش عمقی دیگر است که در حقیقت داخل یازیر زینه که زندگی اولی معبد را توجیه میکند پاره شدن و نهایت در چه ضیاع به تشکل و کرو نولوژی آن وارد نموده اند.

در جریانی که مطالعه میگردید لحظه به لحظه متوجه این میشدیم که تاجه راهی بتواند باز هم ارتباط اصلی این ساختمان ها را بوجه که شائسته تحقیقات مجدد علمی باشد جستجو گردد و لی حیف هیچ چاره نبود جز اینکه در آن بتوانیم به اساس

بقیه در صفحه ۶۴



قسمت بالائی سطح بطرف پائین به عمق تقریباً ۴۰-۱ متر را حفاری نموده و بعد از آن برای بدست آوردن جعبه تبرکات ستوپه از سمت شرقی محوطه حفر شده، کاوش نموده اند. در حین کار و آغاز بی سر انجام خود افتخار و منافع ملی ما را نه تنها شکل اساسی یک

کاوش گران غیر مجاز و بیرحم شروع کار خود را از سمت غربی محوطه کاوش شده انجام داده اند و طوریکه مطالعه عمیق در آنجا صورت گرفته یک خط عامی (منظور از خط عامی خط اندازی بدون مقیاس و اندازه و پلان به خاطر بدست آوردن یک شیء نامعلوم کشیده از

وضع توپو گرافی:

تپه پستی الف از نظر توپو گرافیک به دو حصه تقسیم میشود حصه تحتانی تپه یا کلاس اولی و حصه بالائی (سطح تپه) یا کلاس دوم سطح تپه دارای سنگ های دریائی و کوهی بوده دارای خاک تقریباً نرم و رنگ خاکی و کمی در بعضی حصص سرخ شکل است. (تا جائیکه مطالعه گردیده آثار سوختگی و حریق مدتها پیش ملاحظه میرسد لابد این تپه با اثر عواملی سوخته است) بدین ملحوظ میبایست دایم به شرح کاوش های که بصورت غیر قانونی صورت گرفته است.

کاوش های غیر قانونی در تپه پستی الف:

کاوش غیر قانونی و غیر علمی در تپه پستی در سه قسمت عمده صورت گرفته که برای یک تحقیق مزید از نظر میتود های باستان شناسی به نسبت دستبرد های غیر قانونی و غیر علمی بیرحمانه قابل دقت نمیباشد.

کاوش در سه قسمت یعنی حصه

تقریباً و سطح غربی، تپه، سمت شمالی و سمت جنوبی، حال مسی پر دایم به کاوش که هر یک از این تپه ها به شماره (۱-۲۰) از طرف هیأت موظف نمره گذاری مؤقتی شده است.

کاوش نمبر «۱» جناح جنوبی تپه پستی الف:



تپه پستی الف مر بوطه علاقه داری پیر و آگام

به مناسبت جشن پنجاهمین سال تاسیس جمهوری ترکیه

اتاترک

و

تولد ترکیه معاصر



غازی مصطفی کمال اتاترک یابنیان گذار ترکیه جدید

او رهبری بسیاری بغاوت ها را در آناتولی رهبری نمود. و سعی نمود تا مبارزه اش را طبق خواسته مردم دوام بدهد. به این ترتیب او بتاريخ ۲۳ اپریل ۱۹۲۰ اسماعیل بزرگ ملی را در انقره گشود. و بعد مبارزه های وی شکل منظم را گرفت.

و قتیکه مصطفی کمال از میراث نیروهای متحد سعی کردند با تو تاس بر فرا کنند و لذا بتاريخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۲۲ پسین شان معاهده به امضا رسید که به موجب آن استانبول و ترک به ترکیه وایس گردانیده شد. و تاریخ ۱۷ نوامبر سال ۱۹۲۲ سلطان عثمانی از استانبول گریخت و امپراتوری عثمانی تحول موزیم تاریخ گردید.

بتاریخ ۲۴ جولای ۱۹۲۳ پیمان صلح بین حکومت انقره و متحدین به امضا رسید. استقلال ترکیه اعلام شد و سرحداتش تعیین گردید. به این ترتیب انقره پایتخت ترکیه جدید گردید. و بتاريخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۲۳ اسماعیل ملی شکیل جلسه داد و جمهوری ترکیه اعلام گردید.

و مصطفی کمال بحیث اولین رئیس جمهور و ترکیه انتخاب شد. در هنگام جنگ استقلال اسماعیل به او لقب غازی. و بعد پراش لقب اتاترک (پدر ترک) اعطاشد. در سال ۱۹۲۴ موسسه سیاسی خلافت از بین رفت و قانون اساسی جمهوری ترکیه آن را گرفت. و از آن پس جمهوری ترکیه با کام های فراخ به شا همراه تمدن حرکت نمود.

یک نظر اجمالی بر پیشرفتهای جمهوری ترکیه

ترکیه بوجه بارزی افزوده شد و ارقام به مراتب بیش از سال گذشته در این زمینه بدست آمد. امور ساختمانی نیز در سال ۱۹۷۲ با توجه به تسهیلاتی که از طرف دولت بوجود آمده توسعه شایان توجهی را نشان میدهد.

افزایش تولیدات صنعتی ترکیه را در زمینه های مانند تولید چدن پولاد اسکلت ساختمان می توان مشاهده کرد. آهن صلبه و انواع پرو فلید و آهنهای تولید محصولات صنعتی مانند رادیو تلویزیون بخاری و صنایع فلزی و همچنین منسوجات پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت و در بخش خصوصی تولید محصولات مانند منسوجات نخی و پشمی و ریسمان و امثال آنها نیز افزایش قابل تحسین چشم میخورد.

بطور کلی در زمینه های مختلف مانند استخراج معادن - توریست - سرمایه گذاری های بخش خصوصی در امور صنعتی و تولیدی - تحرک جالب توجهی چشم میخورد و سطح اشتغال مردم نیز نسبت بسالهای پیشین بهبود زیاد حاصل کرده است.

به همین اساس استغنی نموده و نیروی تحت امرش را به استانبول بازگرداند. باردیگر درجبهه فلسطین در سال ۱۹۱۸ تعیین شد. و در خط البود به پیروزی های نایل آمد.

۳۰ اکتوبر سال ۱۹۱۸ امپراتوری ترکیه معاهده مقدوس را با متحدین امضاء نموده و مصطفی کمال بر تبه جنرالی رسید. در عین زمان او از مشکلات و خطر ها بیکه امپراتوری را تهدید می نمود زما مدارا را آگاه و از آنان اقدام فوری را خواستار شد. در استانبول او با حلقه های روشنفکر به تماس شده و عقیده داشت که کشور فقط توسط سازمان دادن نیرو در آناتولی می تواند نجات یابد.

تصادف به او کمک نمود زمانیکه سلطان اورا برای سرکوبی حکومت سامین در آناتولی فرستاد. او بحیث مفتش عسکری قس در بزرگ عسکری و ملکی را بدست آورد. در ۱۹۱۹ سال به سامسون رسید و این زمان بود که یونان نیروهایش را در از میریاده کرد. و هنگام تدارک جنگ استقلال آغاز شد. او از سامسون به ارض روم رفت. از عسکری استغنی داد و بحیث رئیس کانگرس ملی که در میان شهر گرد آمده بود انتخاب شد. او کانگرس را تشویق نمود تا اساس های کانوانسیون ملی را که بعدتر توسط اتاق نمایندگان عثمانی تصویب شد. پی ریزی کنند. از آنجا به سیول که کانگرس دیگری دایر بود رفت. به این ترتیب او به حیث کمیته اجرایی دایمی کانگرس تعیین شد. او به انقره آمد و نیروی جنگی ملی بوجود آورد.

زراعتی کاسته شده زیرا بطوری که ارقام احصائی های سال گذشته نشان میدهد محصولات زراعتی کشور بسیار رضایت بخش بود. منتهی در سال ۱۹۷۱ رکود بی سابقه بی بدست آمد و میزان رشد این بخش از ۱۱ درصد نیز تجاوز کرد.

در سال ۱۹۷۲ توسعه امور صنعتی ترکیه ۱۱۹ فیصد را نشان میداد. در حالیکه فعالیت صنعتی کشور در سال ۱۹۷۱ رشدی در حدود ۱۰۲ درصد داشت. به این ترتیب مشاهده می شود که رشد صنعتی کشور ترکیه با هماهنگی متعادل و مداوم رو با افزایش بوده است. از طرفی افزایش میزان تقاضا را که در سایه رشد اقتصادی میسر نشده است باید بعنوان یکی از عوامل رشد بخش خصوصی و افزایش میزان تولید بحساب آورد.

طی سال گذشته کارخانجات جدیدی در ترکیه تاسیس شد و پروگرام های تازه ای در امور صنعتی و تولیدی به مرحله اجرا درآمد. در عین حال میزان مبادلات تجاری خارجی

بگیرد. او رهبری نیروی های گالیپولی مقرر شد و طیفه ای که برای او آکامی پیشتر عسکری برای دفاع داد. در سال ۱۹۲۱ نزدیک آغاز جنگ او بحیث آتشه نظامی در صوفیه مقرر شد.

امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۴ دا خل جنگ اول جهانی به طرفداری آلمان و امپراتوری اتریش - هنگری گردید. مصطفی کمال عقیده داشت که تصمیم مبنی بر شمول در جنگ یک کار کاملاً عجول و ناهنگام صورت گرفت. او بخوبی فرجام نادرست و غم آلود این جنگ را آگاهانه می دید. و زمانه ازان امپراتوری را از آن آگاه ساخت. در سال ۱۹۱۵ علی الرغم خواستش به مقام رهبری فرقه نیم که در ترک تشکیل یافته بود منصوب شد. در همین موقع مصطفی کمال عالی ترین لیاقت نظامی اش را نشان داد. او با قشون حراش بهرام گالی مولی جاییکه توقع می رفت تا نیروهای عسکری انگلستان - فرانسه - پیا ره شود. عزیمت نمود. و قتیکه عساکر دشمن پیاده شدند مصطفی کمال با کامال رشاد ت جلو پیشرفت آن ها را بطرف اری پرتو گرفت. بعد انگلیس هایه شکست بزرگ موا جبهه شده و تا ساحل عقب نشینی نموده و در آنجا مدفون گردیدند. این پیروزی استانبول را نجات داد. نیروهای فرانسوی نتوانستند تا کاری از پیش ببرند و از طرف دیگر آبناهای باسفورس و در دانیل نجات یافت.

در سال ۱۹۱۵ بحیث سر قوماندان جبهه دیار بکر در شرق تعیین شد. او توانست در این ماموریت شهر های بثلیس و مس را نجات دهد. و سپس ماموریت جبهه فلسطین پراش داده شد. و رانجا اوبا تا کنیک های عسکری قوماندان های آلمان مخالفت نمود. در سال ۱۹۱۵ بحیث سر قوماندان جبهه دیار بکر در شرق تعیین شد. او توانست در این ماموریت شهر های بثلیس و مس را نجات دهد. و سپس ماموریت جبهه فلسطین پراش داده شد. و رانجا اوبا تا کنیک های عسکری قوماندان های آلمان مخالفت نمود.

اگرچه سال گذشته محصولات زراعتی ترکیه ارقام بزرگترین نسبت به سال پیش یعنی سال ۱۹۷۱ را نشان داد. معذالک در زمینه های دیگر تولیدی و تجاری نه تنها از آهنگ رشد کشور کاسته نشد بلکه از ارقام پیش بینی شده نیز بیشتر شد. عبارت دیگر کاهش رشد بخش زراعتی در سال ۱۹۷۲ که به حدود ۶ درصد رسید. تنها در مقایسه با میزان رشد این بخش در سال ۱۹۷۱ که ۸۱۱ درصد بود کاهش نسبی نشان میداد. بنابراین نمی توان گفت که در سال ۱۹۷۲ از رشد بخش

غازی مصطفی کمال یا «اتاترک» در سال ۱۸۸۱ در سالوینکا پایه عرصه و چو گذارده دروس ابتدایی را در زادگاه اش فرا گرفته و بعد دا خل مکتب متوسطه خدمات مسلکی سپس بمکتب عالی عسکری و بعد پو هنجی عسکری استانبول در رشته پیاده گردید. بحیث یک صاحب منصب عسکری به سیاست علاقمند شده و دسته ای را بوجود آورد که کار شان مطالعه آثار متنوع نامک کمال بود. با وجود این به خدمات عسکری علاقمندی زیاد نشان داده و در آن رشته نیز اپراز لیاقت نمود. بعد از اتمام تحصیل نیز مصطفی کمال بازوید های مخفی اش را با رفقایش ادامه داده و رو ی علت عقب ماندگی دولت عثمانی تحت اداره عبدالحمید دوم. بحث و گفتگو می نمودند. طی همینگونه محفل ها بود که باری کمال مصطفی گرفتار شده برای چندماه زندانی گردید.

بتاریخ ۵ فبروری سال ۱۹۰۵ به لشکر پنجم سوریه مقرر شد. در آنجا او متوجه بی نظمی اداره های عسکری و ملکی گردید. و توجه در این امر باعث آن شد که سلطان اورا از وظیفه اش تبدیل نماید. در سال ۱۹۰۶ او انجمن مخفی پی در سوریه بنام «سرزمین پدری و مادری» بوجود آورد. از آنجا بیکه سا حبه فعالیت او محدود بود سعی نمود تا به مقبولیه نقل مکان نماید. او به صورت مخفی به سالوینکا رفته و بایک دسته رفقایش انجمن مخفی پی را در آنجا پایه گذاری کرد. بعدتر آنان با انجمن «ترک جوان» در همان محل یکجا شدند.

در سال ۱۹۰۷ او به سمت یک صا حسب منصب عالی رتبه در فرقه سوم سالوینکا مقرر شد. زمانیکه قانون اساسی در سال ۱۹۰۸ پیمان آمد.

مصطفی کمال متقاعد شد که چیز دیگری جز رفورم و اصلاحات بنیادی همه جا نبه نمی تواند کشور را از ورطه بدبختی نجات دهد. او سعی کرد که قدرت عسکری را از سیاست دور نگه دارد ولی رهبران قدرتمند انجمن اتحاد پیشرفت را نتوانست قناعت بدهد. به این ترتیب از سیاست برید و تمام توجه خود را به وظایف عسکری از آنجمله پذیرش شیوه های تمرین جدید عسکری، معطوف نمود.

هنگام بغاوت سال ۱۹۰۹ در استانبول مصطفی کمال در نیروی عسکری پی کاری کرد که در سالوینکا برای فرو نشاندن آتش اغتشاش فرستاده شده بود. بعد او به استانبول مقرر شد. این تقرر همزمان با تهاجم ایتالیه در تریپولیتا نها بود. او از راه مصر به طرف تبرک حرکت نموده و در آنجا مردمان محل را علیه اشغالگر ان سازمان داد. بعد علیه ایتالیه به جنگ آغاز نموده و آن ها را در تبرک شکست سنگینی داد. مصطفی کمال برای یک سال در تریپولیتا نها باقی مانده و در آنجا بمقام بلند عسکری تر فیه نمود. زمانیکه جنگ با لقا در گرفت به استانبول بر گشت تا به صورت فعال در دفاع از کشورش سهیم



چهره‌های محبوب هنری را معرفی می‌کنند

آرام

يك چهره‌خشن در فلم

اندر ز مادر



● آرام: اشخاصی بودند که برای رفع عمده‌ترین پروبلم تیاتر فداکاری کردند.

...

● تیاتر در پهلوی سایر وسایل حربه ایست برای مبارزه با خرافات

...

● من هیچوقت از هنرنمایی و پیوند عمیق با هنر دارم

آرام نفر اول سمت راست در یکی از نمایشنامه‌های تیاتر

مؤلف ترین چهره‌ایکه در فلم «اندر ز مادر» درخشید اسدالله آرام بود. البته مؤلف بودن او در نقشی که بازی کرد از نظر کسانی که قبلاً آرام را دیده بودند و با هنر او آشنا بودند عجب نمی نمود، زیرا آرام یکی از چهره‌های برجسته و از استعداد هایی است که سالها قبل درخشیده و عمری را در تیاتر کشور سپری کرده است، هنر دوستان او را بارها روی سطح پوهنی تندی، زینب تندی و کابل تندی دیده‌اند. او نقش هایی را در بهترین نمایشنامه های تیاتر از قبیل مفتش گوگل و آثار دراماتیک مولیر چخوف و استروفسکی بازی نموده است.

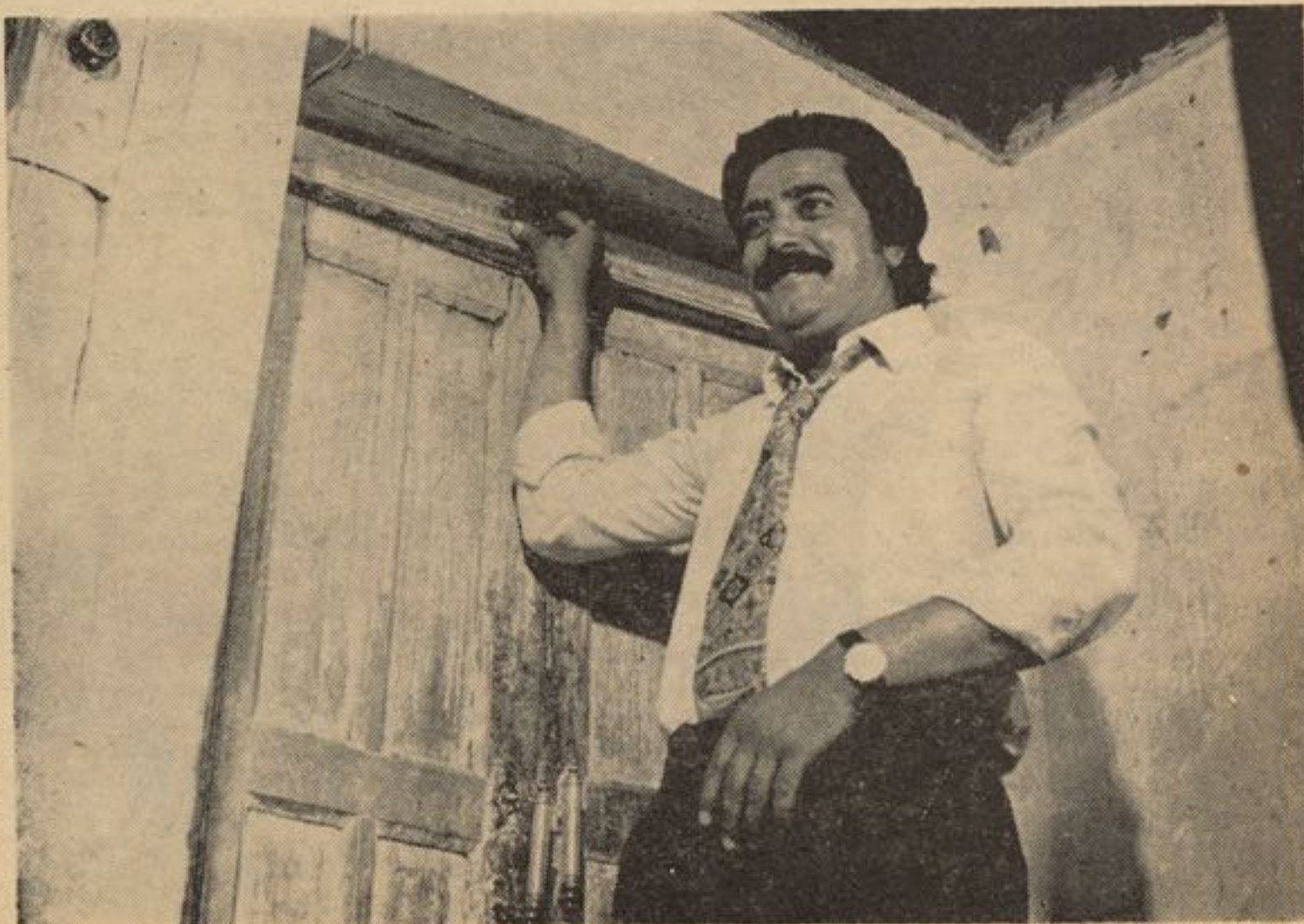
آرام قامت بلند و اندام متناسبی دارد. قیافه اش مردانه است و زما نیکه چین به پیشانی افکنده قیافه جدی بخود بگيرد فوراً مطلبی را در ذهن طرف مقابل تداعی میکند این مطلب را که او میتواند نیب خوبی برای ایفای نقش های منفی باشد، زیرا بشدت خشن جلوه میکند. با این وصف او «آرام» است و صمیمی. در خانه اش او را ملاقات کردم سالون پذیرایی او بشکل جالبی تزئین شده بطوریکه میتواند نمایشگر يك ذوق خوب و هنر مندانه باشد.

کنار هم نشستم و او با صمیمیت آغاز سخن کرد:

- قربان اگر بخاطر فلم میخواهید با من صحبت کنید گمان دیگری بودند که نقش شان عمده تر و برجسته از من بود، آنها حق اولیت دارند.

گفتم:

- آقای آرام شما از چهره های مؤلف فلم بودید. در این گفتگوی امروز ما منحصر در باره فلم نیست، شما گذشته درخشان



صحنه ای از فلم اندرز مادر: «بهرام» در راه می بندد و شرافت شما به مخاطره می افتد.



هنری دارید .
«آرام» می خندد و خود را برای ازاله
پاسخ در برابر سوالا تم آماده میساز
می پرسم :

- از روز ها یی صحبت کنید که اولیس
قدم را ها در عالم هنر میگذاشتید . در لاهت
خاطره ها را جستجو میکند . رویش را بطرف
من کرده میگوید :

- من از کودکی وارد عالم هنر شدم .
آرام از جا بر خاسته البومی را برای
من آورد . میگوید : این را ورق بزنید .

درالبوم بریده هایی از روز نامه
و مجلات در هر ورق نصب شده ، بریده های
آزادیس ، اصلاح ژوندون ، روز نامه های
خارجی برگ سبز ، پامفلت های هنری و رکلا
ها که در هر کدام چیزی درباره آرام نوشته
شده قدیمی ترین سندی که فعالیت هنری
آرام را تأیید میکرد بریده ای بود از انیسر
سال ۱۳۲۲- :

من جواب سوالم را یافته بودم ، آرام
پیشتر از سال ۱۳۲۲ یا در همان سال با
فعالیت هنری آغاز کرده است . نقش های
متعدد را در نمایشنامه های مختلف بازی
کرده ، حتی بعضی درامه ها را خودش دایرکت
نموده است . بارها به خارج کشور همرا
گروه های هنری برای دایر کردن نمایش
تئاتر رفته است .
«آرام» میگوید :

- در همان سال ها تازه شعبه آرت و تمثیل
در یوگات ریاست مستقل مطبوعات تأسیس
شده بود . نام هایی را میتوانم بیاد بیاورم .
نام کسانی که در آن وقت فعالیت داشتند
و کار میکردند . مانند استاد برشتا ، مرحوم
استاد لطیفی . استاد غوث الدین رسام ،
مرحوم خیر محمد خان رسام ، مرحوم بیستا
و مرحوم رشیدی . هنر مندان مؤلف امروزها
در آن وقت تازه بکار آغاز کردند از هنرمندان
مابعضی شان بر حمت حق پیوسته اند و بعضی

آرام با مشعل غنریار و عزیزالله هدف در یکی از درامه ها

از مسئولین در نقش زن استفاده کنند . درین
قسمت اشخاصی بودند که حاضر شدند
فداکاری نمایند و نقش زن را بازی کنند...
آرام اندکی سکوت میکند و بعد دقیق تر بطرف
من دیده ادامه میدهد :

- اینکه گفتن اشخاص مذکور فداکاری
کردند نباید مبالغه تلقی شود . آخر آنوقت
ها ذهنیت عامه برای پذیرش هنر و هنرمند
مساعده نبود . هنر مندان روی جاده ها تحقیر
میشدند . بعضا کار این تحقیر به اذیت
آرام میکشید پس حال این چیزها توانست
کار هنری را متوقف سازد زیرا هنر مندان
آنوقت میدانستند که تئاتر رسالتی دارد
و باید آوا تئاتر را به مردم معرفی کرد و بعد
از طریق تئاتر به تنویر مردم پرداخت...

تئاتر وسیله موثری برای تنویر اذهان
عامه است و در هر کشوری در پیروی سایر
وسایل با خربه هنر تمثیل جنگ خرافات
بر خاسته اند و با نمایش زشتی ها و خوبی
ها این پدیده ها را با تشایح شان مردم
نشان داده اند .

پرسیدم :

- آخرین کار هنری تان چیست ؟

آرام پاسخ میدهد :

- اگر کار هنری در تئاتر دایم پرسید
نمایشنامه «فتش» گوگل و درغیر آن فلم
اندوز مادر تازه ترین کار هنری ام می باشد .

از آرام می پرسم :

بقیه در صفحه ۶۶

فعلا کار هنری را رها کرده اند و یا هنوز
هم به هنر سرور کار دارند . افسوس حافظه ام
قد نمیدهد تا اسمای هر یک از آنها را بیان
کنم .

می پرسم :

- اولین اثر هنری آن وقت چه نام داشت ؟

- فکر میکنم نما یشتنامه ای بود بنام
میراث... باید علاوه کنم که من در شروع
کارم که پیش خرد سالی بودم و قبل از طهر
مکتب میرفتم جز گروه ترانه خوان ها بودم
و در صف آخر ایستاده میشدم . بعد همدار
پروگرام اطفال رادیو سمع گرفتم . پروگرام
اطفال رادیو را بعد تر استا بسید رهبری
میکرد .

آرام از گذشته ها صحبت کرد و من دقتا

پرسیدم :

- عمده ترین پروبلم در تئاتر آنروز چه بود ؟

آرام پاسخ میدهد :

- طبعاً در شروع کار تئاتر پروبلم های
فراوانی وجود داشت و هنوز هم در کار تئاتر
مارویم گرفته پروبلم های خرد و بزرگی وجود
دارد . همانطوریکه در قسمت تهیه فلم
پروبلم هایی هست . ولی عمده ترین پروبلم
را پرسیدید اتفاقاً در همین لحظه یکی از
عمده ترین پروبلم های تئاتر دیروزها
بخطرم رسید . میدانید آنوقت ها هیچ زنی
حاضر نمیشد مثله شود و در تئاتر با ما
همکاری کند . ناچار فکری برای حل این
پروبلم نمودند . یگا نه داخل این بود که



عمر شریف در کنار ا سدانله آرام .
آرام دبل عمر شریف در فلم سوار کاران بود .

آرام در قسمت های زیادی از یک فلم خارجی بعوض عمر شریف بازی کرده است

دامان طبیعت زیبای افغانستان

● هنگام افتتاح فلم پرهیز گار در افغانستان باز هم همما مالینی و فیروز خان بکابل خواهند بود

● این فلم بسبک مدرن تهیه شده و کلتور کد ام کشور بخصوص را نمایندگی نمی کند

● از باسیان و بت هایش بعنوان پس منظر فلم استفاده میشود

پرهیز گار یا متقی که در افغانستان ربع این فلم (از چرخ ۳-۱۱) در افغانستان بازی می شود.

از سر زمین شکفتی ها - از هند و ستان کشور افسانه ها که بیشتر مردم ما از کلتور و ادبیات آن تاحدی آگاهند یک تیم فلم برداری هندی به کابل آمده است. فیروز خان هنرمند برجسته و پردیوسر هندی که میگوید اجدادش از قبایل سرحدی می باشند فیلمی در دست تهیه دارد بنام در ما تما یعنی پرهیز گار یا متقی که تقریباً سه

چسپانیده تا پیشانی بالا بردو تیغه دستها یش را به عنوان سلام به حاضرین نشان داد. همما مالینی پوست سرپی رنگ و دلپذیری دارد که زیبایی خیره کننده بوی می بخشد. اندامش متناسب تر و رساتر از آنچه بنظر آمد که در فیلمها دیده ام. او را دلربا تر از پرده سینما یافتیم. همما مالینی جوان است. بسیار جوان است. فیروز خان، دنی ستاره با استعداد هندی و کوشل بهارتی نو یسند سناریوی فلم پرهیز گار نیز باهما بودند.

فیروز خان در کر تی لا جور دی وموهای انبوه به شوالیه های قرن ۱۸ میماند. دنی با چهره سپما تیک و صحبت گرم و نشاط انگیزش صمیمیتی در من ایجاد کرد. مصاحبه در فضای کرختی شروع شد و ترجمان (۱) چند بار سعی نمود با شوخی ها یش حرارتی به جریان مصاحبه ببخشد. همما مالینی در فلم پرهیز گار در نقش یک دختر جت (جپسی)

از فیروز خان پرسیده شد که آیا از هنرمندان افغانی هم درین فلم کمک خواهد گرفت. جوابش منفی بود و اضافه نمود که در آینده اگر باز هم فیلمی در افغانستان تهیه کند، ممکنست این همکاری مطرح گردد.

دنی هنرمند تازه کار هندی که تاکنون در پنج فیلم کار کرده و دو فلم او در کابل نمایش یافته تحصیلات اکادمیک دارد. دنی درباره



فیروز خان و سنیل دت



هما مالینی جلو سر بی رنگ اندام متناسب و قیافه گیرا دارند و در نقش یک دختر جت
در فلم پرهیز گار ظاهر خواهند شد

تان ز مینه فلم پرهیز گار

کشور خاص را نمایندگی نمی نماید.
این مطلب را فیروز خان ضمن
مصاحبه اش بیان کرد. و هم از
مسابقات بزرگشی جنبه تفننی داشته
بحیث ابزار برای جالب ساختن
موضوع فلم ازان استفاده بعمل
می آید. مسلما طبیعت زیبای صخره ها
و کوه های بلند پای افغانستان به
ارزش فیلم خواهد افزود.

فیروز خان از همکاری حکومت
و معاونت افغان فلم سپا سگذاری
کرد بنیاد علی آصفی از او و سایر
همکارانش دعوت بعمل آورد که
حین افتتاح نمایش فیلم پرهیزگار
در کابل باشند و این دعوت از طرف
آنها قبول شد.



ریکا

زیرا جیسی ها تقریبا در هر کجا
که هستند خصوصیت های مشابهی
دارند. از بامیان و بت های آن
بصورت پس منظر استفاده میشود.

نقشی که در فلم پرهیز گار بازی
کرده گفت: نقش مقابل هما مالینی
را بعهده دارد. درین ضمن فیروز
بعجله وارد صحبت شده گفت: ولی
برای داوطلبی نقش دنی دیو شده است.
دنی در مورد نقش خود در فلم
دند اظهار داشت: او درین فلم
کرکتر خاصی را بازی کرده و این
کار دایر کتر بوده که او را برای
ایفای این نقش مناسب یافته بود.
از خلال مصاحبه با فیروز خان
در یافتیم که فلم پرهیز گار یک فلم
تفریحی و تجارتهای بوده زندگی
جتهای را طی یک داستان بسبک
مودرن محتوا میکنند. و کلتور کدام
کشور خاص را نمایندگی نمی نماید.



رنجیب





از: جاك فو كس

مترجم: م. نیر و مند

علل كوچك و تاثيرات بزرگ

آنها تقریباً سه ربع ساعت از سرحد بین دو ایالت اریگون و کالیفورنیا فاصله داشتند که کورد متوجه شد عقبه تیل روی خط قرمز تقرب میور زد و تمام شدن بنزین را نشان میدهد کورد به تایلر باتسم تلخی پاسخ داد: تایلر دیده گفت: بنزین تمام شد

از همین جهت همیشه طر فدار لوکو مو تیف بوده ام که با بخار حرکت می نمود در استفاده از بخار لاقل آدم مطمئن می بود که ذخیره آن زود به پایان نمی رسد .

در سیت پشت موتر فالون و برنر نشسته بودند و دستهای هر دوی شان در دستبند قرار داشت چشمان فالون سرد و تاریک در عین زمان بیدار می نمود و به انتظار چیزی بود.

تایلر دفعه اول اظهار داشت: اینجا را ببین با انگشت به طرف راست جا ده اشاره نمود.

کورد در وسط تابش نور آفتاب عصر یک عمارت کوچک و سفید رنگ را در حدود ۱۰۰ دور از جاده موتر رو دید چهار پایه تانک تیل پهلوی هم به روی یک سکوی کانکریتی در قسمت جلوی عمارت قرار داشت در فاصله بین جاده موتر رو و عمارت یک تابلوی سفید رنگ و خط سرخ رنگ فاصله و محل عمارت را نشان میداد: همیشه در خدمت شما کورد اظهار داشت «اوکی» نیم میل دور تر راه فرعی جدا میشد که پس از یک دور نیم دایره به محل تانک تیل می رسید.

کورد مو تر را جلوی تانک تیل برک زده ماشین را خاموش کرد. در همان لحظه یک پیر مرد در لباس بسته کاری با موهای نقره ای و صورت چین خورده از دفتر خود بیرون بر آمده به موتر نزدیک شد او خود شراخم کرده از شیشه موتر به داخل آن نظر انداخت و گفت «می توانم بشما کمک شوم؟»

کورد پاسخ داد: «تانک مو تر را بر کنید تیل سوپر باشد.»

پیر مرد جواب داد: بلی آقا سپس نگاهی به صورت فالون و برنر افکند.

او با نگاه حیرت انگیزی به آندره خیره نگریست و به سرعت لبها یشرا بازبان تر کرد.

کورد به پیر مرد اطمینان داد: «هیچ نترسید هر دو نفر در داخل موتر میمانند و مثل بچه های خوب آرام سر جای شان می نشینند. پیر مرد پرسید: شما هر دوی تا ن مامورین نظمیه هستید؟»

تایلر لبخندی زده با سر اشاره کرد و اظهار داشت من یک مار شال ایالات متحده می باشم و این دگر یک مامور مخفی پو لیس است. ما ایندو نفر را به سافرانسیسکو برای محاکمه در یک محکمه ایالات متحده می بریم.

«پیر مرد» اشپلا قی زد. فالون در سیت عقبی خود شرا جابجا کرده بر سید: پوپ بگو که... تایلر مداخله کرده نگاه تندی به صورت فالون انداخت و گفت: «فالون دهانت را ببند.»

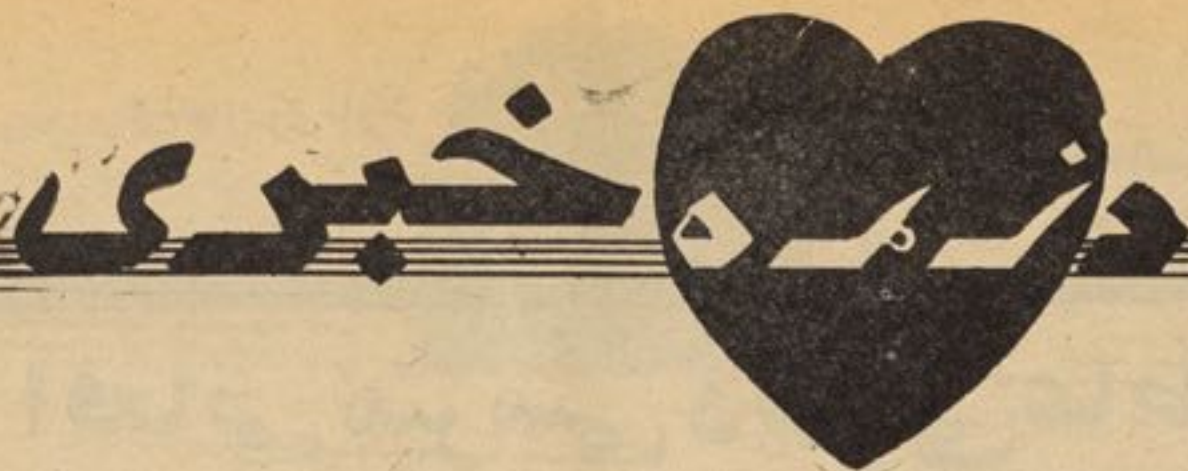
فالون با وصف اخطار تایلر از پیر مرد پرسید: تو مت کجا ست در عقب تعمیر؟

کورد اظهار نظر نمود: تو ضرورتی نداری و لازم نیست فعلاً درین باره فکر کنی بهتر است دهانت را بسته آرام بنشینی فهمیدی که چه گفتم؟

فالون آهسته جواب داد «بلی بسیار واضح طبعاً حرفهای ترا فهمیدم.»

پیر مرد به پهلوی موتر دور خورده پایپ تیل را داخل تانک موتر کرده سوچ نمود پس از اینکه پایپ را به داخل تانکی تیل موتر گذاشت، خودش بطرف پیشروی موتر بر گشت و با یک دستمال کاغذی و بوتل اسپره شروع کرد تا شیشه جلوی موتر را تمیز کند تا یلر دهانش باز کرده طوری فازه کشید که الاشه هایش صدا داد کورد یک بقیه در (ص) (۶۲)





سخی انتظار

دپیروان خه ئدونه

سره سره یی خوب وپی دی نو خکه پیروان ته دخطاب په صیغه دا سخی وایی:

پیروانه! ته چه په سرو شو نهو خنکیدلی
زه خوبه ومه....

«قمر گل»

پیروان چه دیغلو دبنکلا یو په زړه پوری پسرول گڼل کیږی نو د مینو خوانانو مشعل یی هم یو لسی نوخکه زر گر ته دا سخی فر ما یش ور کوی:

پیروان می ښه جوړ کړه زر گره یارمی زلمی دی دپیروان په رهاڅینه ماته وړوکی پیروان جوړ کړه چهزه او په چنیم دی لامبوراته وهینه یو پخوانی متل دی چه «په یارانه کښی ښکری ما تیرزی» دا متل دپیروان په هکله هم صدق کوی وگوری چه په دوو یا راتو با ندی دمیڼی په مستی کښی دا سخی هم پینښیری:

پیروان می ستا په بریت کښی بند شو
تر در وازی پوری بندی در سره تلمه
پیروان زما دپو زی پر یوت
ته را پسوی دی دا به تا آخیستی وینه
پیروان می خړو او بسو یو و په
په سمینه خوله به لامبوخن ورکوژومه

مگر دمیڼ دپاره دا خو مره افتخار اولوی ویاړ دی چه دیار له خوا هغه او به و چښی چه په هغه کښی پیروان لامبو و هلی وی، او به خوند او کیف فقط دمیڼ زړه او خو له اټکلولی شی.

په خومره زاری او غږ خپلی محبوبی ته وایی چه:

پیروان کو دی کړه او به راکړه

یودی ثواب دی بل دیار له تند ی مرینه

پیروان پر جگه پوزه خوندکا

لکه پر لوړ چنار چه و اچوی تا لو نه
سپنی سپو ږم کښی خو لگی راکړه

په قرب مو کښی دی ننگی خولی ته را څینه

• • •

په رښتیا چه ډول او سینگار ځانته مخصوص خیری او رنکو نه غواړی مثلا هغه سینگار چه یو ی افریقای جلی لپاره په زړه پوری ده دارو پایی شین سترگی او ژپو وینستانو څیرو سره چندان سمون نه خوری، په همدی ډول دهند «پان» دچینایی پیغلو شونډو لپاره دو مره خوندور نه بریښی لکه چه دهندی سینگار لپاره مو زون ښکاري. دپیروان پسرول هم د پښتنی نجونو دساده حسن دبنکلا لپاره زیاته مؤثره ده، دوی هان له کوچنیوالي څخه ور سره مینه او علاقه لری، نو ځکه ځینی په پوره جرئت او ټینګ عزم دپته تن ورکوی چه د ستو په و هلو دپوژی اړخ سوری کړی اود پیروان ټومبلو یا دچارگل ایښو دلو دپاره ور ته ځای پیدا شی.

باتی په ٦٦ مخ کی

د چا ننگی د چا پیروان دی
که په واقعی ډول سړی په یو پراخ نظر دژوندانه مختلفو اړخونو ته وگوری، نو یو هیږی چه د طبیعت هره برخه دځوندونو او مزا یو څخه ډکه ده.

دقوی عزم خا وندان کولی شی چه دځان اود خپلی کورنۍ، ټولنۍ دنیګمرغی، آرامی اود ژوند دسوکالی په مقصد دطبیعت له سر شارو منا یو څخه په ښه ډول گټه واخلي، هغه مهال کړی او ترخپلی ارادی لاندی یی راولی.

په پښتنی کهول کښی هم د پیرو ساده او بسیطو پد یو څخه اعظمی خوند آخیستل کیږی، دا، ددی دپاره ندی چه په لږو شیا نو قناعت کوی دغو پښتنی او تجسس احساس نلری بلکه دلومړی قناعت معنا داده چه حسد، کینه او زیاتی یو الهو سی تر پښو لاندی کوی، په مو جوده شتمنی و یاری پدی ډول درا تلونکی زمانی دېر یا لیتوبونو په هڅه کښی لگیاوی، دژوند دهری لحظی څخه خوند اخلی اود عمر قیمتی وخت په غصی او نا کراری نه تیروی.

پیروان هم هغه ساده او لرغونی پښتنی پسرول دی چه په پخوا زمانو کښی دمې او بیا نقری څخه جوړیده بیا شتمنو به د سرو زرو پیروان په جوړولو لاس پوری کاوه، محلی زرگرانو په خورا هنری ذوق او ظریفه صنایعو په ښه مهارت دپیروان په وړو لو خپل لیاقت څر گند اوه. دپیروان دجوړولو او کارولو موضوع اوس هم دپښتنی په اکثر وځایو نو کښی رو اچلری. پیروان د سر کو شونډو د پاسه داسی خوړ ند پیری چه ته به وایی دلعلو نو په خزانی با ندی ډاړونکی ښامار څنګیږی، دپیروان ښکلا دومره شا عرا نه او په زړه پوری وی چه د نیمزالو پیغلو په تګو سر کو نازکو شونډو بانندی دا سخی ځانګی لکه چه دما ز دیگر په وخت کښی دلمر تکه سره ټپیکله دلو یدید په لمنه کښی دلوتیدو په حال کښی وی یاداچه دسپوږمی ژپه څیره دطلایی ورینو له شانه را ښکاره شی...

دپیروان داستعمال وخت دځوښی او خو شحالی ورځی دی یا د پیغلو دمیلو او سات تیرویو مرا سم... مثلاً پدی لنډی کښی واضحه شوی چه وایی:

پیروان نه خا نده هو سپره

سبا اختر دی پاس پر شونډو به دی وږمه

پدی ولسی شعر کښی چه دلوبی په ترڅ کښی و پل شوی هم ښیښی چه دنجو نو دمیلو ځای یعنی گو در کښی دپیروان دو ږلو سینگار کیږی چه دا سندره رحیم غمزه ویلی ده.

دسرو زرو پیروان یی په سرو شونډو مزده دار دی ځی لیلار دودرلره په غاړه یی اچولی عجیبه د گلوهار دی - ځی لیلار گو در لره کار او زحمت ز مونږ دخلکو دویاړه ډک خا صیت دی، کار دژوند تعبیر گڼل کیږی او بیکاری لوی عیب حتی دمرګ یو بل نوم. پدی اساس کله چه پښتنه پیغله له پیره کاره سترپی شوی نو دپیروان

افغانی میرمنی د ټولنې عاطل غړی نه دی

دوجدی په قلم

په ملی مبارزو او قوی فیصلو کېنې د میرمنو برخه

اخستل دیوه سپیڅلي ملی عنعنه ده.

په افغانی ټولنه کېنې ښځې خویندې، میندې او ناموس بلل کیږي.

که په میو ند کېنې شپید نشوی خدایرو لایه بی ننگی ته ساتینه دېښتو دا لنډې زموږ د ښار په زړه کېنې په یو تاریخی خلای باندې په ډېرین لیک ثبت شوی ده. ډیری جفا کاری پېښې را پیدا شوی دی چه ډېرین یاد کارو نه ئی یامات کړی دی او یا یی ترخاور و لاندی کړی دی خو دغه ډول لنډې اونور ملی اشعار چه د زړو نو په صفحه ثبتیږي له منځه نه ځي. ولسو نه هر ډول خبری د خپلو خلکو د سینو په صندوقونو کېنې نه ساتی بلکه هغه متلو نه اوسندری ددوی دپاره لویه خزانه گرځي چه اصلا ددوی داحتیاج سره را بطله ولری او علاقه ورسره موجوده وی.

پورتني لنډې یو ضرورت را پیدا کړی ده اوس هم ددی ضرورت شته چه یوه پیغله دخوانانو په صفونو باندی دغیرت نه ډکې چینی وکړی او یا دملی او مترقی مارشو نو په مخ کېنې شعارو نه ورکړی. دډول لنډې چه دیو غوره ملی شعار رنگ او خو ند پکښی پروت دی دافغانی ټولنی یومهم خصوصیت څرگندوی او هغه دا دی چه افغانی پیغلو او میرمنو لکه څنگه چه دکاربه ساحو کېنې یی دخیلو وروڼو سره ملگر تیا کړی ده هغسی په سنگرو نو کېنې ددوی ملی سندرو اوملی شعارو نو د خوانانو مورال پیاوړی کړی دی.

یوازی دانه چه افغانی میرمنو د ضرورت په وخت کېنې د ننگ او غیرت نه ډکو آواز و نو دخوانانو په رگو نو کېنې وینه په مستی راو ستلی وه بلکه په سختو شرایطو کېنې ئی مهمی لار ښوونې اومشوری هم ورکړی دی. ویل کیږي چه لوی احمد شاه بابا غوښتل چه دغلیما نو دیر غل دمخنیوی دپاره دکندهار له ښار څخه چا پیره لوی خندقونه جوړکړی خود احمدشاه بابا وخت کېنې هم دغسی یو نظامی تکتیک ډیر ژور شوی و ځکه ددغه تکتیک اهمیت هغه وخت له منځه لاړ چه په خوارزم کېنې ئی د چنگیز یانودحملو مخه ونه نیو له شوی.

یوازینی دیوال چه د کندهار ښار ته ئی دغلیمانو دتک مخه نیولی شوی هغه دافغانانو قوی او نه فنا کیدونکی مورال داحمد شاه بابا باور زرغونی انا خیل زوی ته چه په خوانی کېنې ئی دبابا لقب و گټلی شو تو صیه و کړه چه هغه په خندقونو نه بلکه دخیلو خلکو په همت تکیه و کړی.

دی پښتنی انا خیل زوی ته وویل اصلا باید دښمنان پسرې ښو دل شی چه دکندهارښار ته رانژدی شی تر څو چه دخندقونو جوړ ولوته هلو ضرورت پاتی نشی. دغه حقیقت او نور ډیر داسی تاریخی او اجتماعی حقایق ثابتي چه افغانی خویندو میندو یوازی دمبارزی په سنگرو نو اود کار په

مهمو سا حو کېنې دنارینه ووسره څنگ په څنگ ملگر تیا نه ده کړی بلکه افکارواو نظریا تو ئی زموږ دملت په مهمو کامیا بپو کېنې برخه لرله.

په دی کېنې شک نشته چه ځینو اجتماعی شرایطو د میرمنو رول دکور نیو په چوکاټ کېنې محدود کړی دی لیکن دغو محدودیتو نو زموږ دټولنی دغه مهم وزیر مات او عاطل کړی نه دی.

البته داسی پېښې ډیری تکرار شوی دی چه په لویو ملی جرگو کېنې ښځو ته ډېر ځی اخستلوزمین نه وی برابره شوی مگر په هغو کورنیو مشورو کېنې چه دملی فیصلو سره ئی مرسته کړی ده دهنرپیارو او صلاحیت لرو نکو میرمنو نظریو ډیر ارزښت لرلی دی.

که چیری موږ دخیل ملی ثقافت بیل بیل اړخونه وڅیړو ډیری داسی زمینی به پکښی پیدا کړو چه دمهمو قومی جریانونو ددمسیر په گرځولو کېنې د میرمنو په رول رڼا اچوی. کله کله دکوړنیو شخړو په لړ کېنې ددو افغانی قبیلو ترمنځ داسی جگړی پېښی شوی دی چه دسولې او متارکې دپاره ئی معمولی طریقې ناکامی شوی دی خو کله چه ددوښمنو ډلو ترمنځ میرمنی پلسو نیولی تیری شوی دی بیانو دجگړی په ډیر سخت اور باندی او په تویی شوی دی.

له دی څخه څرگند ږی چه په افغانی ټولنه کېنې د میرمنو په نسبت خاص احترام موجود او دی. دمور او خور کلمی زموږ په ژبه او کلتور کېنې خاص درنښت لری له همدغه امله افغانانو ته دخویندو او میندو عزت ساتل دغو ولسی

فرا یضو څخه بلل کیږی، واده کړی شوی ښځی دخپلو میرمنو ناموس گرځی، او افغانانو دخپل ناموس دساتنې دپاره له سر اومال دواړو تیر دی لکه چه وایی مال ترسر څار او سر تر نا موس څار په عین حال کېنې زموږ په خلکو کېنې داخبره عامه ده چه وایی که څوک دبل ناموس ته په بده سترگه کوری هغه دخپل ناموس ساتلو جوگه هم نه دی.

ښځی ته دمور، خور او ناموس په سترگه کتلو اوپه دی برخه کېنې ملی تلقینا تو هغه بد گمانی له منځه وړی دی چه دنارینه وو او ښځو ترمنځ دخویندو او وروڼو په خیر دگډو هڅو او همکارو ضروری اصل ته زیان رسوی. له همدغه امله څومره چه موږ دخپلی ټولنی ابتدایی حالات په نظر کېنې نیسو هغومره دنارینه او ښځو ترمنځ دسپېڅلو روابطو مثالونه میندلی شو، دکوچیانو ژوند اوس هم په دی باب زموږ ادعا گانې ډیر ښی نابتوی.

لنډه داچه افغانی میرمنو زموږ په ټولنه کېنې په کامله توگه دعاطل موجود حیثیت نه دی لرلی، او دوی هم زموږ په ملی مبارزو، مهمو قوی فیصلو کېنې برخه اخستی وه. داچه ئی هم دزرغونی انانسیانی اود پیغلی ملالی خویندې دملی تصمیمونو په نیولو کېنې دنظریی او مشوری صلاحیت لری او یاداچه دجمهوریت په ملاتړ دملی مارشونو په مخ کېنې شعارو نه ورکوی په حقیقت کېنې زموږ خویندې میندې په نوی اومترقی بڼه دافغانی ټولنی د میرمنو دلرغونو اصولو پیسری کوی.

سالون ورزش

نزدیک استادیوم فوتبال سه سیرو در میلان یک سالون به مساحت ۱۴۰ متر مربع و ارتفاع ۲۰ متر ساخته اند که در آن انواع سیورت ها اجرا شده میتواند این ساختمان هنوز تکمیل نشده در صورتیکه کار ساختمان آن پایان برسد ممکن است نظریه پیش بینی ظرفیت گنجایش ۱۲ هزار تماشاچی را داشته باشد.



جمعیت انسان ۲۶۶ میلیون سال قبل

در کینیادرنزدیکی بنداب بنام اودولف جمعیت انسانی را پیدا کرده اند که متعلق به ۲۶۶ میلیون سال قبل میباشد. این کشف راجع به پیدایش و تکامل انسان و تغییرات جسمانی در طول قرنیا مطالعه علمارا تسهیل می نماید و نکات تاریکی را درین زمینه روشن میکند. این جمعیت دارای ظرفیت ۸۰۰ سانی متر مکعب است و این نشان میدهد که اندازه جمعیت انسانی آن زمان و زمان هاچندان باهمارقی ندارند. ریچارد لیکلی فوسیل شناس که این کشف توسط اوصورت گرفته میگوید: این جمعیت نشان میدهد که جمعیت های قدیمی که ناچار کشف شده و ساخته آن شبیه میمون است نباید متعلق به انسان های اولیه باشد. ولی بعضی از علما به این عقیده هستند که جمعیت میمون شکل متعلق به اعصار قدیمتر از جمعیت یالنگی این فوسیل شناس می باشد و در طول زمان تغییراتی بوجود پیوسته است و نه توان از متعلق بودن جمعیت های میمون شکل به انسانیهای اولیه انکار کرد. درعکس ریچارد لیکلی را با جمعیت مذکور مشاهده میکند. در دست چپ او جمعیت میمون شکلی است که قبل برین کشف شده بود و با جمعیت کشف کردگی او تفاوت دارد.



تولید انرژی برق از دریای ولت

رومانیه پروگرام های وسیعی را برای به دست آوردن انرژی برق روی دست گرفته است. روی همین منظور دستگاه تولید برق دریای جدیدی روی دریای «اولت» که یکی از دریاهای بزرگ آنکشور است اعمار نموده، دریای مزکور پیش از آنکه به دریای معروف نیوب وصل شود ۷۰۰ کیلو متر را در خاک رومانیه طی می نماید.

در حال حاضر ۳۰ دستگاه تولید برق برای این دریا ساخته اند که بصورت مجموع هزار میگاوات برق ازین دستگاه ها بدست می آید. این بندها علاوه از تولید برق در حدود شصت میلیون و دو صد هزار هکتار زمین را آبیاری میکنند.



به اساس نظریه متخصصین در اعماق بحیره شمال در حدود سه بیلیون متر مکعب باطنی و منابع بطور وجود دارد و به این حساب نظریه ذخایر آلاسیا برآب غنی تر است. مهالك هووار قطب اکنون در پی حل نمودن این برآبم برانده اند تا ثابت کنند که این لوت مربوط کدام مملکت خواهد شد. نظریه یکی از مملکات زوهر مملکت حق دارد از سواحل خود تاعقی دوسه متر استفاده عمل آورد. آلمان غرب درین مورد خواهان تجدید نظر درین توافق شده است. مهالك هووار قطب تاسیساتی را برای برمه کاری در خطای قطب بوجود آورده اند تا به استخراج نفت و گاز شروع نمایند. درعکس یکی ازین تاسیسات را مشاهده می نماید که ظرفیت استخراج ۱۶۰ هزار تن گاز را دارد. این تاسیسات در نزدیکی سواحل ناری بکار آغاز کرده است.

ترجمه: زلمی نورانی

عکسها

حادثات سرسام آور

احصائیه نشان میدهد که در نیمه دوم سال گذشته در ایالت ویکتوریای استرالیا روی سرک ۴۳۰۱۵ نفر در اثر حادثات ترافیکی تلف شده اند.

این رقم سرسام آور محصلین یوختون ملبورن را واداشت تا دست به اعتصابی بزنند. در عکس مشاهده میشود که چگونه محصلین مذکور در یکی از چهارراهی روی سرک دراز کشیده عبور و مرور ترافیک را متوقف ساخته اند. آنها بعنوان اعتراض علیه موتر داران مدتی تردد ادر جاده ها متوقف گردانیدند.



تدریس با تلویزیون

فابریکه صنعتی تیو متسکی یکی از هشتصد و دستگاه تعلیمی در سالتیریای غربی میباشد که در آن ۴۶ میلیون محصل مشغول را گرفتن تحصیل هستند. این انستیتوت دارای لابراتوار ها، کارگاه ها و اتاق های نشیمن و مرکز تلویزیون است. تدریس در اینجا ذریعه تلویزیون صورت میگیرد.

جوان ترین شهر

جوانترین شهر آلمان شرقی «هالی نری جوانتون شهر» آلمان شرقی «هالی نری شبات» نام دارد. اعمار این شهر در ۱۹۶۴ آغاز گردید و تعداد ساکنان آن در ۱۹۷۷ به پنج ویک هزار نفر رسید. ۱۹۷۷ هشتمین ناحیه آن تکمیل



خواهد شد که از ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر دیگر را به خود جذب خواهد کرد. یکی از خصوصیات این شهر آنست که مهندسمین و رسام ها و معماران در آن یکجا کار میکنند. آنها اعتقاد دارند که باید این شهر بصورت نیايشگاهی ساخته شود. درعکس شماره راه دخول حوض آبیازی شهر را می بینید.

و خبرها

در کشور جمهوری بلغاریه ۲۲ فیصد زمین های زراعتی را زمین های آبی تشکیل میدهد و ازین زمین های آبی ۴۰ فیصد حاصلات آنکشور بدست می آید. درین عکس سیستم آبیاری را در یک فارم حکومتی بنام «پوری گاگارین» دوشبر «سنانکی دمیتروف» مشاهده میکنید.



دشوروی اتحادیوې اکثر نظریه څرگندوی په:

د نړۍ د ټولو د اکثر انواو مټ

په سیوری کښی علمی کشفیات

پخپل وخت د گریپ داپید می
پیشبینی ډیره مهمه ده اود ارو پا
په قاره کښی د زیاتو علمی او
تحقیقاتی زموږ ښځو سره د ښه
ارتباط مو جودیت ددغه کار سره
ډیره مرسته کوی.

په شو روی اتحاد کښی یو تحقیقی
او علمی انستیتوت چه از مو یو نکی
او کلینیکی جنبی لری د گریپ او
ددغی ناروغی دیشبینی او معالجي
دپاره دموثرو متو دو نو په طرح

دشمنیدو) نا روغی چه دسل گو نو
زروتو ماشو مانو د مړینی سبب
کیدو او یا ددوی د نیمگړی کیدو
وسيله گرزیده، تر دی وروسته
بشریت نه تهدید وی. دشوروی
اتحاد داکتران اوس په دی موضوع
باندي په فعاله توگه کار کوی ترڅو
هغه فاصله سره نژدی کړی چه
د گریپ په شان یوه څپریدو نکی
ناروغی تردی وروسته خطر نا که
جنبه ونلری.

د طب علوم هیڅکله دیوه خاص هیواد په
گټو پوری محدود نه دی اود طب پوهان له پخوا
وختورا هسیمی یو د بل سره مرسته کوی ترڅو
پیچلی نظری او عملی مسالی دبشر په گټه حل
کاندی.

اوس اوس د سرطان دراز راز شکلونو د
تشخیص اود انکشاف دمخنیوی په برخه کی
مؤثره څیرنه جاری ده



مونږ په داسی یوه دوره کښی
ژوند کوو چه پوهنه او تخنیک په
چټکۍ سره مخ په انکشاف کښی دی
د انسان د ژوند اړخو نه اوږی او
را اوږی اود بیلو بیلو هیوادو
د پوهانو ترمنځ د تماسو نو او
تجربو دمبا دلی امکان زیاتېږی.
طبی علوم دخپل تکامل او ترقی
په جریان کښی د کیمیا، ژوندپېژندنې
فزیک، ریاضیاتو او نورو مربوطو
موادو په برخه کښی د حاصل شوو
بریالیتو یو نو سره نژدی اړیکی
لری. دعلومو د بیلو بیلو څانگو
چه په زړه پوری بریالیتوبونه ترلاسه
کړی.

ترمنځ والی او ارتباط دطب
علومو ته دغه امکان ور په برخه کړی.
دطب علوم هیڅکله دیوه خاص هیواد
په گټو پوری محدود نه دی اود طب
پوهان له پخوا وختو را هیسیمی
یو د بل سره مرسته کوی ترڅو
پیچلی نظری او عملی مسالی دبشر
په گټه حل کاندی.

دشوروی اتحاد دطب علوم اوس
اوس دملاریا، نری رنځ او نورو
خطرناکو ناروغیو دتشخیص او
معالجی دپاره دډاډ وړو وسایل لری.
دویروس ناروغیو سره د مبارزې
دپاره گټور او اغیزه ناک اصول پیدا
شویدی. دپو لیو میلیت (دماشومانو باید په دی وپوهیږی چه دخپل ناروغ سره څنگه رویه وکړی.



پروفیسور کووانوف عقیده لری چه
دجراح لاسونه باید قوی او پیاوړی
وی.

په اوسنی طب کښی دپرستاری وظیفه هم ډیره درنه ده اوپرستار

تخصصینود گدی همدکاری

تدبیر په برخه کیدای شی

زیات نه دی. دغه عملیات لاتر اوسه پوری داز موینی جنبه لری مگر شک نشته چه دد غسی عملیا تو دزیاتو پای ته رسو لو امکان په نژ دی را تلونکی وخت کښی هیله کیدای شی. پاتی په ٦٦ مخکی

خرگنده ده چه طبی علوم کو لای شی دزړه اود شراینیو دنا رو غیو پاتی په ٦٦ مخکی



او تنظیم پوری دمر بو طو مسا یلو دخپړنی په غرض تا سیس شویدی. او سس او سس دزړه او شرا ینو ناروغی بی له کوم تر دید خخه دزیاتو هیوا دو دډاگتر انو دپاره له مهمتر مسالو خخه گڼل کیر ی . به مره پنځه مړینه کښی دیوی مړینی علت دزړه او رگونو دسیستم ناروغی او له اوه مړینو خخه دیوی مړینی علت په ما غزه کښی دشراینیو په سیستم کښی دنیمکړ تیا پیدا کیدل دی. دوینو دفشاز او انفار-کتوس ناروغی اود مغزی سکتی ناروغی ټولی ز مونږ دشور اوزوړنه ډک عصر زپړنده ده او بنیایی چه دهغو دپاره دچتکی او بشپړ معالجي لاری او زیاتی مؤثری دوا گانی پیدا شی.

زمونږ علمی، تحقیقی او کلینیکی انستیتو نه ددی دپاره چه دغه مساله په بر یالی تو گه حل کړی، لازمی وسایل او تجهیزات په واک لری. دجراحی ډاکتران اوس کو لای شی چه شراینیو په بیلو بیلو بر خو کښی دناروغی تر سختو شرا یطو لاندی دجراحی ډیر مشکل عملیات سرته ورسوی.

دشوروی اتحاد دپو ها نو خپړنی پهورو ستیو کلو کښی داسی دلایل ترلاسه کوی چه کیدای شی تصور وشي چه دماغزه دسکتی په شان دیوی داسی خطر ناکی ناروغی پیشبینی بنیایی دجراحی عملیات وی. په ماغزه کښی دوینو دگرځیدو د اختلال دپیدا کیدو په وخت کښی دجراح مداخله دماغزه دشرا ټینو دناروغی په مساله کښی نوی فصل گڼل کیری ددغی مسالی خپړنه، طرح او تنظیم یوازی خو کاله کیری چه سر ته رسیږی اود عملیاتو شمیر چه په دغه برخه کښی په ټوله نړی کښی سرته رسیدلی دی دخو سوو خخه

دجراحی په عملیاتو کښی ډاکتران کله کله دپلا سټیکی کڅو ږو خخه استفاده کوی . دغه کڅوږه ناروغ له خارجی عوا ملو او ناوړو شرایطو خخه خوندي ساتی .

رابرت گرافز شاعر لطیف و شیرین سخن

ترجمه: صدیق رهپو

شاعر است. او در اتاق کارش که در عقب تعمیر قرار دارد روی میز تحریری که در کنار کلکین گذاشته شده و روی آن انباشته از کاغذ، مجسمه های مرمری کتاب ها و هم دواهایش می باشد، کار می کند. اوقات اندازه از گردش صبحانه خسته مینماید، به آرامی او را به اتاق مطالعه رهنمائی نموده در کنارش نشستم. برایم از آخرین سروده های شعری اش خواند. اودرانگشت را سنتش یک انگشت رهنمائی که متعلق به قرن ششم است و در انگشت چپش یک انگشت عربی که متعلق به قرن هشتم است پوشیده و به گردنش لا کتی که روی آن نقش روح شیاطین حک شده، انداخته است. حرکاتش مرا به شکفتنی انداخت.

سگرتی روشن نمود و به آن حلقه سفید دود را از دهنش بیرون نمود. به آرامی و شمرده شمرده حرف میزد. مانند هر پیرمرد که نیم قرن از عمرش گذشته ذهنش پراز خاطرات زیبا و غم انگیز است. سخن را به جنگ دوم جهانی و خاطراتی که در اتو پیو گرافی معروفش بنام «همه خدا حافظ» تحریر شده بود، کشا ندم. سال ۱۹۲۹ بود او در حالیکه هنوز ۲۲ ساله بود برای جنرالی خط حمله را بروشنی نشان داد.

گرافز از حوادث جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ چنان سخن میزند که گویی از حوادث دیروز حرف میزند می آورد. وقتی که گپ میزند انسان احساس میکند که فضای مجبور کاپر از بوی باروت بوده و زمین زیر پای اسرها لگدمال میشود. آواز دوره خدمت عسکری اش در نیروی فرانسه با افتخار یاد مینماید.

او در مورد موسسه های سیاسی اندیشه عشق و نفرت را دارد و بگفته خودش این نظر از ما در المانی برایش به ارث رسیده است او در بقیه در صفحه ۶۷

برگشتن او، بازنش در مورد اثرات آمدن سیاحان در مجور کسا گفتگو کردیم. نظر او چنین بود که «رشد اقتصادی زیبا بی دهکده کوهستانی را از بین نبرده است». ویلای گرافز اولین ساخته بود که در دهکده دیبا ۲۵ سال قبل ساخته شده بود و در حقیقت آخرین تعمیری بود که از سنگ و قلعی بدون نمای پیرونی سمعتی ساخته میشد. پنجره های مشبك و زیبایش بطرف چمن سبز و دریای آبی باز می شد. ناگهان او که کلاه شاپوی مسخره آمیزی به سر داشت، داخل شد. مرا با خوشی پذیرا شد. او از اینکه قدرت بینایی اش ضعیف شده بود به شدت رنج میکشید و این بدان معنی است که دیگر اونیتمتواند اشعارش را خودش بنویسد. این امر ضربه قوی به روح لطیف یک



تصویر رابرت گرافز شاعر شیرین سخن

رابرت گرافز ناول نویسی که در قلب هزاران نفر راه پیدا نموده است اکنون در سن هشتاد سالگی با وجودیکه نیروی بینایی اش را از دست داده است به سرودن شعر دست زده است. او خود را قربانی نیروی سحر آفرین و معجزه گر شعر میدانند.

آوارگی گردید او تمام عمرش را در همینجا گذارنده است. در سال ۱۹۶۸ دهکده مذکور او را بحیث فرزندش اعلام نمود. و قتی که به ویلار سیدم، او برای گردش صبحانه اش در خارج دیبا برآمده بود. زن دوش بریل برایم یک گیلان بیر آورد. در فاصله

هم چنانکه در دهکده کوهستانی و زیبای شمال شرق مجور کامی راندم، فکرمی کردم که روحم سبکتر شده است برایم از اینکه باطلاق های پر پشه پالما را با هوای دم گرفته آن ترک می نمودم، لذت بخش بود. اکنون این محل زیبا تر از زمانی معلوم میشود که در سال ۱۹۷۱ آن را دیده بودم. روز دو شنبه بود و سركها به صورت نسبی خلوت می نمود و آفتاب نور پیدایغش را از آسمان بیابان زمین می پاشید. برای دیدار یک شاعر روز زیبایی بنظر می آمد. در والد مو، مو تر را برای یک دقیقه متوقف ساختم تا صخره های شامخ که از درون بحیره مدیترانه سر کشیده بود بهتر ببینم، فردریک شوپن آهنگساز معروف با معشوقه اش جورج ساندلی سال های ۱۸۳۸-۹ این جا برای گردش آمده بودند در پایین ویلای که آر شیدوک اثریشی لودو یک برای معشوقه کوچی اش ساخته بود، بخوبی دیده میشود. او در همین جا مرد. تمام این ساحه پر از فضای عشق های ناکام است.

روبرت گرافز که چهلمین مجموعه شعری اش به تا زگی از زیر چاپ برآمده از سال ۱۹۲۹ به این طرف در دهکده دیبا که مربوط به والد سو سات زندگي مینماید. بجز در سال های جنگ که مجبور به

فريب خوردنها

رويداد واقعه:

ش-الف پدر معصومه، مسكونه كار ته پر وان بتاريخ ۱۳۰۱/۱۰/۱۵ بدستگاه پوليس ولايت كابل از مفقودي معصومه اطلاع داده و در ضمن وانمود ميكند كه صبيه ام شك اعصاب داشته و از دير و ز ساعت يازده كه جهت فاتحه بمنزل يكتفر اقارب از خانه بر آمد تاكنون اثرى ازوى نيست لذا جهت كوك به پوليس اطلاع دادم تا در دستيابى مو صوفه كمكم نما يد و در ضمن م-ى و لد م-ص شوهر معصومه بعين ترتيب فوق اطلاعيه تقد يسم پوليس كرده بود.

در جريان تحقيق بتاريخ ۱۳۰۱/۱۰/۱۵ پدر معصومه بد دستگاه اطلاع ميدهد كه دخترم در منزل مادر كلا نش بوده و فعلا بخانه خودم است طبق اين اطلاعيه معصومه بد دستگاه پوليس خوا سته ميشود وى اظهار ميكند كه مدت سه سال ميشود من با حميد نام را بطه دوستي دارم وهم بعد از عروسي با شوهرم دوستي حميد را به سينه م-ى پرورانيدم شش قطعه خط كه حاوى دوستي اش ميباشم دارم و يكدگر را در بازار يا توسط تيلفون ملاقات ميكرديم وى ادامه ميدهد: روز سه شنبه گذشته در حاليكه شوهرم با من رويه خوب ندا شت ومن هم از او راضى نبودم از خانه خارج و به خانه حميد رفتم در مدت چار شب كه در خانه حميد سپري نموده ام چندين مرتبه بامن همبستر شد وبعد از چار شب بخواهش خود حميد از منزلش خارج بخانه الف-د كه دختر هاش همصنفان من بودند رفتم طوريكه بجز از دو خواهرش ديگر اعضاى فاميل از آمدن من واقف نبودند كه آمدن معصومه را الف-د نيز اقرار ميكند كه دو شب اخير را در منزل من بوده است وقتيكه تحقيق كردم ديلم بدون اجازه فاميل خويش بمنزل آمده است. م-ى شوهر معصومه طبق جريان تحقيق گفته است كه من قبل حميد را نميشناختم در اثر گفتار خسر

تو ضيح: در شماره گذشته زير همين كليشه اظهارات زنى را از زندان زنانه كابل خوانديد. خبرنگار ما براى روشن شدن حقيقت بد دستگاه پوليس مراجعه كرد و آنچه را كه در زير ميخوا نيد فشرده اى از دو سية پوليس است كه الزام خود معصومه و بى اساس بودن اظهاراتش را راجع به شوهرش و شن ميسازد. «ژوندون»

خودش- الف و خشو يش ف از رابطه معصومه با حميد نام اطلاع حاصل ميكند و اگر چنين نمى بود من قطعاً حميد را نميشناختم درين جريان ش-الف پدر معصومه مفقودي صبيه خود را روى مريضى اعصاب دانسته و مو جوديت صبيه خود را بخانه الف و مادر كلا نش اورا مريض

وانمود نموده است اما در جريان تحقيق موفق به آوردن تصديق از جانب دكتر نشده است.

پس دستگاه پوليس چنين اظهار ميدهد: كه معصومه خانم م-ى يكرن بد اخلاق و ايله گرد بوده كه بدون اجازه شوهر مدت شش شبانه روز منزل را ترك ميكند و بجا هاى



غير مشروع ميرود گر چه بر آمدن معصومه از خانه طبق اطلاعيه پدرش روى مريضى اعصاب بوده اما در مدت تحقيق وجريان ت-و قياف مذكوره عكس العمليكه دلالت به شك اعصاب كند از او پمشا هده نرسيده و معصومه بكلى نور مال است.

پس برآمدن معصومه از خانه كه اول با دوستى حميد نام بعد روى شك اعصاب و در اخير به اجازة شوهرش م-ى وانمود ميكند كه تمام اين تغيير گفستار روى دسيسه و زرنكي كه دارد جرم خويش را كتمان نمايد. بنا بر ان هيئت تحقيق از مقام محترم قضا براى معصومه جزاى را مطالبه ميكند تا سر زنش براى خودش و عبرت براى ديكران باشد.

نظريه هيات درباره معصومه :

معصومه واقعا زنى ايله گرد بوده كه ادعايش مبنى بر خلس دماغ كدام استناد علمى ندا شته متكى بر آن است تا خود را با همين ذريعه از مجازات كاملا رها كند را بطه نامشرو عش طبق اظهار خود ش باعبد الحميد نام ثابت است لهذا نظريه هيات نظر بجريان فوق عبد الحميد در موضوع و اختتاف و فريب دادن معصومه زن شوهردار مستوليت شديد داشته بر علاوه ش-الف پدر معصومه ف مادر معصومه و ده ما در كلان معصومه نظريه طرح و اجراى پلانى كه داشته اند ميخوا ستند تا از او حمايه كنند نيز مسؤليت دارند و مستوجب مجازات سنگين ميباشند.

اكنون در اينجا مى بينيم كه اين مجرمان بچه نوع آلات خود را بيگناه جلوه ميدهند و ميخوا هند تا اين نوع حيله و نير نك شان سر پوش براى گناهان شان با شد اما ميبينم باز هم بعد از مدتى حقيقت قضيه از عقب پرده هاى دروغ و ريانمايان ميشود و اين نوع اشخاص متظاهر كه با بازپهاى غير مشروع خود جامعه را آلوده ساخته بچنگال قانون اسير ميشوند كه دروازه اميد براى بيگناهان و دام براى مجرمان است.

گوشه دلچسپ خواندنی

فلزات جدید برای نصب دندان مصنوعی در فک

برای ۲۵۰ نفر شاگردان کرمدرسه اگستین، ویولت در آلمان فدرال، فرصت شادی آفرینی پیش آمده است. رئیس این مدرسه دکتر هربرت برایتز همراه با گروهی از شاگردان در سالن زیر زمین مدرسه یک «ارغنون نوری» نصب نمود. اندک زمانی که ریتمها و آهنگهای موسیقی را به بازتابشهای نوری تبدیل میکند، بدین طریق نا شنوایان میتوانند موسیقی را درک نمایند.

ارغنون مزبور از یک ارغنون الکترونیکی باینتصورت تبدیل داده شده است و جوانان که برای نخستین بار فرصت یافته اند خودشان (موسیقی بنوازند) چون اکثر کُرهای میثوانند نوتهای موسیقی را از روی شکمشان یا ارتعاشات کف اطاق درک نمایند، بالنتیجه آسان است موسیقی صفحات ریکارد را برای آنان بوسیله ارغنون جدید به بازتابشهای نوری منتقل ساخت.

در سالن جدید موسیقی، چراغهای نور ارغنون طوری قرار داده شده اند که جوانانیکه میر قصند میتوانند آنها به بینند.

با وجود همه پیشرفتهای در طب دندان

هنوز نتوانسته اند دندانهای مصنوعی ثابتی را بسازند که همانند دندان طبیعی در فک جای گیرد. در اوقات اخیر مجموعی از متخصصین دندان مصنوعی برای مطالعه

و بررسی یک متود جدید در شش هانور تشکیل شده بود. مساله مورد بحث یکبار گذاشتن یا بهتر بگوئیم پیوند کردن دندان مصنوعی در فک بود که مطلوب بسیاری از

امراض میباشد مثلاً استفاده دندان ثابت در فک مدتیست که رایج شده است اما در بیست فیصد از مریشان بدن آنان رادۀ مصنوعی را نمی پذیرد و درد میکند. برای جبران این احتمال اینکه از هایش های رضایت بخشی یادندانیهای ساخته شده از فلزات تانتال و تیتان بعمل آمده معلوم شده است که تحمل بیولوژیک آنها برآیند بهتر از دیگر مواد میباشد.

عکس جالب



عکاسی مصطفی نعیم

آیا واقعا گوشش میخارد؟

ژوندون

برای مطالعه مردمک چشم

چشم

طوریکه ثابت گردیده، یک آله جدید برای از شعاع اکس مفید تر نسبت به سایر وسایل کشف شده است.

با این آله داکتر؟ قادرند تا به خوبی داخل چشم انسان را ونموی غیر عادی هر نوع خال، لکچول مردمک چشم را به بینند. سامان توسط گراف، خطرات چشم را نشان میدهد.



۴۰۰ میلیون سال عمر

منطقه قطب جنوب طوریکه فکرمی شود. ۲۰۰۰ میلیون سال عمر ندارد بلکه ۶۰۰۰-

ملیون سال عمر دارد. این موضوع را ساینس دانان شوروی بعد از مطالعه نمونه خال ساحه نزدیک ستیشن تحقیقاتی که درایدر بای نصب است دریافته اند. گرینت که مثل سنگ است بسیار بعد تر از کره زمین به قطب جنوب پیوسته است و بعد ها ایزوتوپ درموقی قرار گرفت که یورانیوم، توریم و سرب بوجود آمد.



جشن دو هزار و پانصد

برای مقابله با زلزله

میرین سالگرد شیرینخ

شانزده سال است که در منطقه روزنهایم در جمهوری فدرال آلمان آزمایشهای شلیک یودود نقره بمیان ابر های تیره فام انجام میشود. هدف از این اقدام جلوگیری از زلزول زاله است که در این نواحی ۴۷ فیصد از محصول را از بین میبرد.

هر راکت ۸۰۰ کرام مواد منفجره و ۱۶۰- کرام یودود نقره با خود بار تهاغ ۱۶۰۰ متری میبرد. هنگام انفجار نمک نامبرده به ۱۶۰۰ بیلون جزء یخی تبدیل میشود و اجزاء مزبور تا ارتفاعات ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ متری بر میخیزند و مانع درست شدن دانه های درشت زاله میگردد.

اکنون در این منطقه دست بکار احداث یک شبکه راکتی هستند. در فواصل سه کیلو متری پایگاه های پرتاب راکت ساخته میشوند. و هر یک از آنها ۱۵۰ تا ۱۵۰ راکت پرتاب خواهد کرد.

در هامبورگ شاهد شیرینخ خوردن بزرگانی مانند اسکندر کبیر و نا پلسون بودند. در نندارتون زیبا و دلپذیر نامبرده دوهزار و پنصد سالگرد پیدایش شیرینخ جشن گرفته

شد. هنر مندانی از بولین غربی در جامه شخصیهای تاریخی جهان سر گذشت شیرینخ را عرضه نمودند. این سر گذشت با خوردن برف آغاز شد و بالاخره به شیرینخ های متنوع و رنگین امروزی رسید. بنابر روایتی کاترینا مدیچی سیم بزرگی در تعمیم شیرینخ داشته است.

گر های امسال در شمال آلمان برآیند جشن شیرینخ افزوده بود. در تابستان امسال حتی درختان نخل در هوای آزاد هامبورگ شکوفان شدند. شکوفه دیگر گلها نیز چهارده روز زودتر از معمول باز شد.

آشتی

بوسیدمش زشوق ،
درگوش گفتش :
- این دوری از چه بود ؟
کزمن بدون جرم و گنه ، چهره ناقتی ،
عمری مرا به غم تنها گذاشتی :

او با نگاه گرم :
لعلی زبوسه داغ ،
گفتا: تو هم به شعر :
برفدمن چگونه قباها که بافتی ،
گفتی هرآنچه بود ، با سم نداشتی .

دربازوان من ،
همچون غزال شوخ ،
چسبیده می تپید
گفتم :
- ازین گریز خود آنچه یافتی ؟
انگیزه ات چه بود ؟
مقصده داشتی ؟

او ... همچنان خموش ،
من آنچنان سمج ، بو سیدمش زشوق ،
گفتم : بی چه رفتی که اینسان شتافتی ؟
گفتا زروی ناز :
دنبال آشتی !
از توفیق .

پروانه

تب و تاب عشاق را مایه ای
چراغان جو آتشکده پیگرش
نه نالید و نی کرد صدا

نمایان شد از مشیت خاکستری
رقیبان شد از گرد او ناپدید
بیاورد با خود بگلزار هوا
چمن را بداغش پر از درد کرد

زنده حلقه پروانگان دور بر
به پر مادرش گاه آویختی

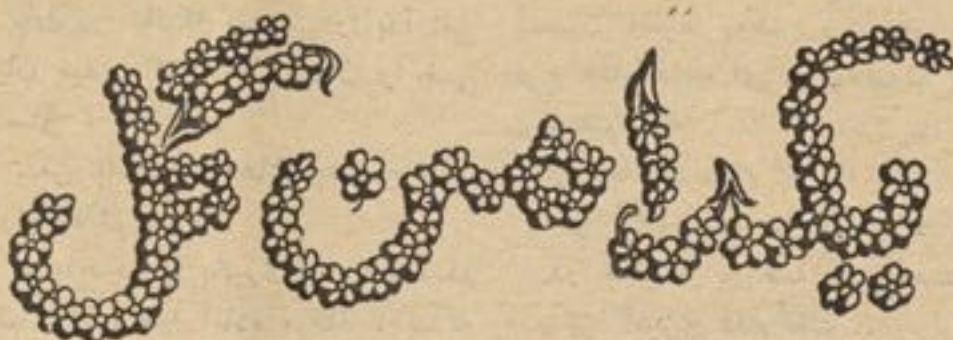
ز پروانگی شمع افروختن
سوزان جو پروانه بال و پر
بزلف بستان تابکی در گرو
آئینه .

چمن پرور ناز پیرایه ای
بمخمل فرو ریخت بال و پرش
بدور سر شمع تا شد - فدا

ز پروانه برجای پژمان پری
سحر شمع مخمل خموشی گزید
نسیم آمد و بال پروانه را
نثارش بیای گسل زرد کرد

شد از مرگ پروانه گلشن خیر
گهی خواهرش اشک میریختی

بداغ دل خویش خویشتن سوختن
گذرای جوان شور عشق ازسرت
نظر کن در آئینه عصر نو



زیر نظر : گل محمد ادیب

عیب جو

که پیدا کن به ازلیلی تکویی
بهر جزوی زحسن وی قصور نیست
در آن آشفگی خندان شدو گفت :
بغیر از خوبی لیلی نه بینی
کزو چشمت همین برزلف و روئیست
تو چشم و انگاه ناوگ انداز
تو ابرو او اشارت های ابرو
تولب می بینی و دندان که چو نیست
وحشی بافتی

بمجنون گفت روزی عیب جویی
که لیلی گرچه در چشم تو حور نیست
زحرف عیب جو مجنون بر آشف
اگر دزدیده مجنون نشینی
تو که دانی لیلی چون نکوئیست ؟
تو قدبینی و مجنون جلوۀ ناز
تو موبینی و مجنون بیچش مو
دل مجنون زشکر خنده خوئیست

رویا

هنگامیکه سر بر بستر تنهایی فرومی نهیم و دیده از پی خواب فرومی بندم ، خویشتن را
تنهایی یابم . زیرا خیال ، چشم رویابین مرا ، با صحنه های دلپذیر آشنا میکند .
در عالم تصور ، کودکی محبوب و لطیف را از بیستان خود می گیرم و چون مادری مهربان
لبخند می زیم تا آرامش کنم . چه شیرین است این پندار که آن کودک ناتوان در زندگی خود
تنهایی دارد ، و در آن لحظه که او را گرم و نرم در آغوش دارم این تصور چه لذت بخش
است که وی تنها از آن من است .
دوبستر خواب نگاه هایی بانگاه من برخوردار میکند که هرگز در روشن آنهارا بمن ننموده
است ، این نگاه های پرمهر ، چه هیجان و لذتی در روح من برمی انگیزاند ، می بینم که دستم
را با مهر می فشاردند ، حس میکنم که عاقبت دوستم دارند و دلم پناه گاهی یافته است .
با خود میگویم : دیگر روزگار تنهایی من بسر رسیده است .
اما بیدار شدن ، خواب خوش را از دست رفته دیدن و خویشتن را بی یار و محبوبی و تنهایی
یافتن ... اوه ، با چه زبانی این خلوت غم انگیز را وصف می توان کرد ؟

بی خبر

جای اشک از مزه خواب جگر هیچ نداشت
سبل ، جز بر سر این خانه گزوه هیچ نداشت
دیدم این مرحله جز عشق ، خطر هیچ نداشت
حاصلی در غم ما آه سحر هیچ نداشت
جز پریشانی ما ، فکر دگر هیچ نداشت
چشمش از فتنه خود گرچه خبر هیچ نداشت
شانه اندر خم زلف تو گلر هیچ نداشت
آنکه دل داد زخوی تو خبر هیچ نداشت
عیب و اصل مکن ای ناصح کامل در عشق
که جز این شیوه زانسان نظریه نداشت

« واصل کابلی »

دوبیتی ها

ناشاد

ز هجرت ناله و فر یاد دارم
همیشه خاطر نا شاد دارم

زهر غم

همیشه زهر غم در سینه دارم
فغان و آه و زاری پیشه دارم

بهر خویشتن تا بساد دارم
ندارم خاطر شادی بخاطر

زیغت بد هزار اندیشه دارم
ز ناسازی بغت و مگردش چرخ

توضیح در شماره گذشته شعری از استاد خلیلی زیر عنوان آفتاب نشر کرده بودیم
که در پای شعر مینویسید « مولینا جلال الدین بلخی » نشر شده امید است خواننده گان عزیز
آنها تصحیح نموده قصور ما را ببخشایند.

سروارید های سخن

بزرگترین موفقیت عبارت از اعتماد بر
سازش کامل بین اشخاص صمیمی است .
« امرسون »

جایی که کوشش و مجاهدت وجود ندارد ،
فضیلت و تقوا معدوم است .
« برناردن »

مردم همه از آدم بدبخت می گریزند ، ولی من
از یاس و ناامیدی که منشاء تمام بدبختیهاست
فرار میکنم .
« مونتنسکیو »

کینه و تنفر راه کسانی را گزارد که
نمی توانند دوست بدارند .
« ویکتور هوگو »

هیچ موجودی در دنیا وجود ندارد که باثر
عشق ورزیدن به یک موجود دیگر ، حتی اگر
یک عشق مبتدل هم باشد ، اصلاحی در روح
خود به عمل نیاورد .
« موریس مترلینگ »

پرواز

از لطیف ناطمی

شبانگاهان که مرغان هواگرد ،

بیام آسمان پرواز دارند .

شبانگاهان که می پیچد به افق ،

بگوش یکدگر ، صدراز دارند ،

شبانگاهان که می پیچد به افق ،

صدای تی زنی های شبان ها

بدنبال تو هر شب ،

زیشت شیشه ها پرواز گیرد .

تکاهم تا فراز آسمان ها .

عشق با بیگانگی

هوگ و من شام خورده بودیم که خبر به ناگهانی پدر خورد ضربه ای که تمام زندگی ام را دستخوش دگرگونی ساخت.

هوگ در حالیکه چوکی اش را از عقب میز نان پس میگرد زیر لب غرغر کرد:

«کی درین نیم شب در واژه می زند؟»

او رویش را به طرف من نموده بالحن پر سشگر گفت:

«جوین می بینی کی در میزند؟ در لحظه ای که بلند می شدم فکر کردم که یکی از هم محلی های ما باشد و یا اینکه صدای سنگ ها را به جای تك تك دروازه گرفته باشیم.»

حدسم درست نبود مرد جوانیکه چارچوب دروازه پیکر و سایش را در خود گرفته بود بیگانه، کاملاً بیگانه بود برای لحظه طولانی هم چنان بروی هم دیگر مینگریستیم. بعد چشمانم در برابر نگاه های سرد و کشنده اش بیابین افتاد، پرسید:

«این مز رعه گارت نیست؟ به علامت مثبت سر تکان دادم. علاوه کرد:

«در لائترین بمن گفته اند که در اینجا به مزدوری ضرورت دارند. گفتم:

«بهر است داخل شوید و با شوهرم این مطلب را بگویند.»

گر چه فصل خر من پایان رسیده بود، ولی هنوز کار های زیادی بود که باید قبل از فرا رسیدن زمستان انجام میشد.

مرد هم چنانیکه بدنالم می آمد گفت:

«نام من مات فنتان است.»

در حالیکه ظروف غذا را بر می داشتم، به هوگ گوش میدادم که از او سوال می کرد معلوم شد که مات يك کارگر عادی بوده و

برای یافتن کار های گوناگون از دهی به ده دیگر میرفت از آنجاییکه او کار های زیادی در مزرعه انجام داده بود، هوگ تصمیم گرفت او را استخدام کند او رویش را به طرف مات نموده گفت: «ما بستری در اتاق بالای اسطبل داریم.»

مات در حالیکه سرش را به آرامی تکان میداد گفت آیا بهمان را می هستی.

«من به بستر های بدتر از آن خوابیده ام.»

تو باید چیزی بخوری و تاهنگامیکه زخم برایت غذا آماده میکند، بیا که دور و بر مزرعه را برایت نشان بدهم. در حالیکه دور شدن آنها را می دیدم بخودم اجازه نمی دادم که آندو را به مقایسه بگیرم ولی بانهم هوگ چاق و مات فنان بلند، لاغر ولی پانیروی شگرف و نسهانی و بعد هامن به صورت شکفت آوری به زر فنان این نیرو پی دارم.

بعد تر، زمانیکه مات غذا خورد من و هوگ تنها ماندیم، هوگ گفت:

«او کار گر خوب معلوم میشود فکر میکنم او را خدا در چنین وقتی برای ما فرستاده است.»

جوین توجی فکر می کنی؟ به آهستگی گفتم:

«نمی دانم بنظرم شکفت آور می نماید.»

وقتی که در آتش روی بستر، کنار هوگ دراز کشیده بودم و به ژرفنای تاریکی خیره شده بودم به مات فنتان می اندیشم...

هفته ها میشد که باران بصورت مداوم هر روز می بارید لیکن فردای آتشب آسمان صاف و زیبا بود انوار طلایی رنگ خورشید وادی را غرق در نور ساخته بود من بعد از اینکه ظروف صبحانه را شستم به صحن حیولی، جاییکه مات مشغول ترمیم بام انبار بود رفتم. بعد از اینکه به صدایم لحن معذرت خواهانه دادم گفت:

«نمی دانی شوهرم کجا رفت؟»

«اورفت تانگاهی به کتاره چمن نماید، زیرا بعضی جای های آن شکسته و گوسفند ها به طرف دریا رفته اند.»

در لحظه ای که به طرف مات میدیدم نور آفتاب بروی موی ها زیبا، جسم باریک و قدرتمندش در زمینه آبی آسمان خطوط روشن رسم می کرد موج تکاندهنده ای در بدنم راه یافت پرسیدم:

«از کجا آمدید؟»

او بروی میخ چکش زد. در حالیکه به صدایش لحن استهزا آمیزی داد گفت:

«از جای معینی نمی آیم.»

پرسیدم:

«از این جا به کجا میروی؟ کی میداند؟»

او رویش را بر گردانید و بکا رش بر داخت و من در حالیکه خودم را سرزنش میکردم بر گشتم.

بر علاوه این حرکت بمن هیچ ربطی نداشت ولی از آن پس همه جا بدنبا لش افتادم پیش از آن در مورد کار های مزرعه هیچ فکر نکرده بودم ولی اکنون باعلاقمندی متوجه همه چیز بودم ولی مات فنتان بی تفاوت بود روشش در هنگام غذا عادی بود ولی آنچه هوگ را مسرور میساخت این حقیقت بود که مات کار گر خوب بود.

روزهای که باران نبود کتاره ها را ترمیم میکرد، خندق ها را پاک می نمود و به بسیاری کار ها رسیدگی مینمود.

يك هفته از آمدن مات میگذشت که حادثه ای تکانم داد نزدیک چاشت بود، و من میز نان را برای آمدن هوگ و مات آماده کرده بودم. چهره مات از عرق درخشش زیبا داشت یخنش طوری باز بود که من دسته موی سیاه را روی سینه اش میدیدم از زیر آستین های بالا زده اش عضلات سخت و ورزشی اش جلب توجه می کرد.

او شمرده شمرده گفت: «پاول به دریافت تانگاهی به آن بیندازد باران های متوالی سطح آب را بلند برده است چیزی کرده میتوانم؟»

سعی میکردم چشمانم را از او دور کنم.

کارد های چوب بری را تیز کن. در حالیکه پشتم به او بود نزدیک ظرف شویی ایستاده و ظروف را میشستم در عقب صدای گذشتن کارد را بروی سنگ میشنیدم آفتاب به صورت مستقیم به چشمهایم می زد و به همان سبب ظرفی از دستم افتاد لحظه ای همانجا خاموشی بال گسترده و بعد باز صدای تیز شدن کارد را بروی سنگ شنیدم.

ناگهان چیزی روی بازویم حس کردم زنبور بود اگر مضطرب نمی بودم و خواهم جای دیگر نمی بود سعی نمی کردم آنرا برانم ولی چنین نمودم و مرا نیش زد.

چیخ زدم لحظه ای بعد مات در کنارم قرار داشت «چه شده است» بعد اوفقط سرخی را بروی بازویم دیدم زنبور هم چنان خود را به شیشه کلکین می زد گفت:

«بگذار ببینم:»

پیش از اینکه او را از کارش باز دارم بازویم را گرفت گفت:

«من نیشش را می بینم.»

احساس انگشت های نیرومندش ضربان قلبم را دو بالا برد آمارا نه گفت: (آرام باش) انگشت های دست دیگرش به آرامی گوشت بازویم را می فشرد، نیش زهر

آکین را کشید قدری خون بیرون آمد سعی کردم بازویم را از دستش رها کنم ولی او همچنان گوشت بازویم را می فشرد و زهر را بیرون میکرد.

بازویم را به دهانش نزدیک نموده محل نیشش را مکید. چشمانم را بستم تمام وجودم می لرزید و قتی که دوباره چشمانم را باز کردم

گفت:

- آه، برای عده ای در ست است ولی نه برای من. میخواهم ببینم که آنطرف دنیا چیست؟ عقب این کوه چه وجود دارد؟ ولی اگر ریشه های آدم محکم شد هیچ جای را ندیده نمی تواند.

در کلماتش نیروی تکان دهند وجود داشت که انسان را به هیجان می آورد. ناگهان فکر کردم مانند صیدی در دهکده لا تشرین بدام افتاده و اطراف دیوارهای سربلک کشیده بلند شده است.

بخاطر گر یز از این حالت گفتم:

- این زندگی کو چگیری چه مفهوم دارد؟

تبسم نمود. تبسم جزین، شیرین و موثر. به آرامی گفت:

- تو هرگز لذت آنرا احساس نمی کنی تو هیچگاه مزه آزادی را نچشیده ای. در این صورت زندگی به ساعت و بسته نیست. نمیدانی که فردا چه می کنی؟ کجا خواهی بود؟ ممکن تمام شب را در ماهتابی قدم بزنی.

کلماتش خیلی موثر بود. از من پرسید:

- تو گاهی چنین کرده ای؟ آیا در دریا کم آب دراز کشیده و آب را گذاشته ای که چون ابریشم از روی بدنت بگذرد؟

آیا با پاهای برهنه در سپیده دم گلابی رنگ روی علف ها شبنم زده دویده ای؟

نمی خواستم بیشتر از این به حرف هایش گوش بدهم. کالاهارا جمع نموده و به آشپزخانه رفتم. کارهای زیادی بود که باید انجام میدادم. ولی برای لحظه ای متردد مانده و در زرفای افکارم به کاوش پرداخته و سه سالی را که با هوک عروسی نموده و به مزه تکار آمدن بودم از نظرم گذراندم. هوک را از روزهای کودکی می شناختم بقیه در صفحه ۶۴

و در حالیکه به خاک روی بستر می نگرست گفت:

- خودم آن را انجام می دادم. لازم نبود تو خود را بزحمت بیندازی. باید بیرون می رفتم ولی یا رای آن را نداشتم. از ترس اینکه بزودی مات ما را ترک نکند پرسیدم - مات تاجی وقت اینجا خواهی بود.

شانه هایش را بالا انداخت. - ممکن فردا - روز بعد و یا ماه دیگر کی می داند؟

چرا به جایی برای مدت زیادی توقف نمی کنی؟

- مثل شما و آقای پاول؟ پای های من اینقدر زمین ریشه گرفته که فقط زلزله آنها را بیرون خواهد کرد.

با اشتیاق پرسیدم:

- چه عیب دارد؟ باز شما نه هایش را بی تفاوت بالا زدی.

در حالیکه بمن می نگرست

میدانستم که هوک از بلند شدن آب دریا که تهدیدی برای چراگاه بود متاثر بوده و از سرا زیر شدن سیل می ترسید و لی صدای باران نبود که مرا بیدار نگه میداشت. احساس نوی که نسبت به مات در خودم میدیدم مرا بیدار نگه میداشت می دیدم که لب هایی لک و مردانه اش روی بازویم فشرده میشود و نگاه های کاورنده اش تا قلبم نفوذ میکند روزهای بعد سعی کردم از اوفزار کنم در آخر هفته بود که برای تعویض روی جایی روی پوشش از زینه بالا رفتم. متوجه شدم که اثاثیه زندگی اش خیلی محقر است. تمام کالایش در یک خریده می توانست جای بگیرد. بدان معنی بود که خاصیتش بکار طو لانی علاقه ندارد. از کارم فراغت حاصل کرده بودم که صدای پای هایش را روی زینه چوبی شنیدم. موجی از ترس سرا پایم را فرا گرفت. فکر کردم بدام افتادم.

ولی مات با تبسم مرا پذیرا شد

او به چهره ام نگاه میکرد و من از آن میخواندم که از نزدیکی وجودش و اثر آن روی بدنم آگاهی دارد. بزودی بازویم را رها کرد و بزیر لب گفت:

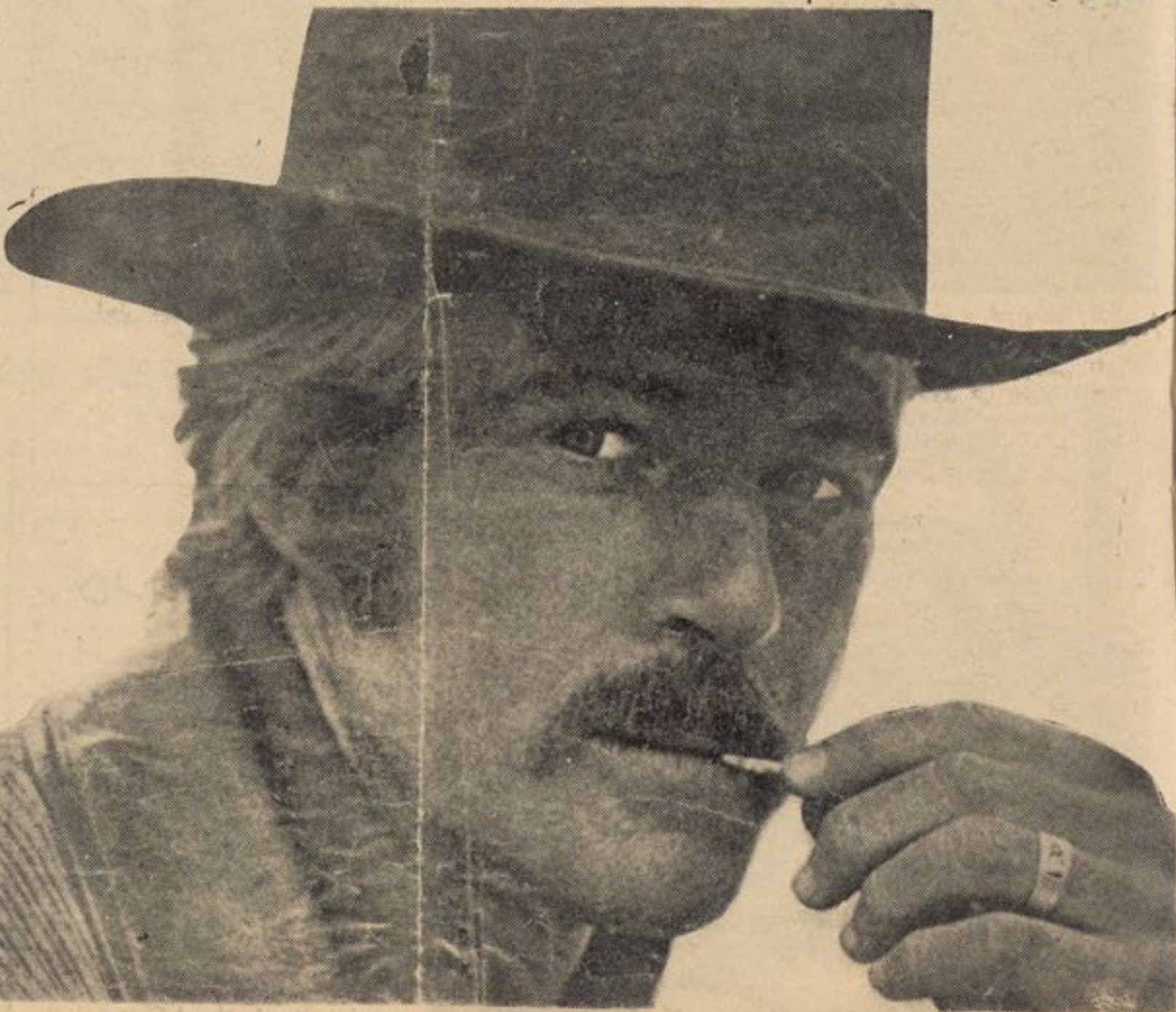
- بزودی خوب میشود. از بالای شانه ام به بیرون نگاه کرد و گفت:

- پاول آمد. از آمدن هوک خوش شدم. آنشب برای لحظه طو لانی بیدار به بستر مانده و به صدای ریزش باران که در شیشه پنجره آهنگ زیبایی را مینواخت گوش دادم. کنارم هوک خود را به پهلوی دیگر گستانده گفت:

- عزیزم خواب نمی برد؟ پیش از اینکه جواب بدهم اضافه نمود.

- بخاطر باران خوابت نمی برد. همینطور نیست؟ هم چنان با ران خواهد بارید.

در درازی چند هفته به بسیاری کارهای مزه آشنا شدم.



دسینې شپیلې

څنډایې په سرو شونډو کې دېدله داویدم وه
 حبابې په رځسار و شړ مېدله داویدم وه
 احساسې دا خلاص اوږه خوبونو کې شوکړه
 وفايې په زړې کې د تگېدله داویدم وه
 درازی توری زلفې یې به مخ خورې وړی وی
 سپوږمې غونډې په ورېځ کې پرېځېدله داویدم وه
 هوا په مینه مینه غلې غلې تڅنو له
 به خوب کې اوږېدله را اوږېدله داویدم وه
 دڅهن په آسمان یې اداره د عشق نفی وی
 شپیلې ورته دسینې غږېدله داویدم وه
 د عشق و محبت په نښایسته ټکلی بوستان کې
 د مینې په ټالو نو څنگېدله داویدم وه
 د شپې په شومدم توره تیاره جوړه جوړتیا کې
 په تاخت کې وړ ته شمع ژړېدله داویدم وه
 (ملتون)

درباب نغمه

هر مطرب چه غوړی تاو کاډرېسآپ
 چه سماع یې په نغمه په ترانه شم
 هم یې تار هم یې گفتار همی اترکا
 یو یې ساز بل یې آواز وی دلنښتو
 خلورم یې یو ساقی له څنگه کېښی
 دا خلور وایه فتنې په خلور کېږه
 شپږم وخت دنو بهار اږوم ځوانی وی
 چه داهو مره آفتو نه سړه ټول شی
 چه داهو دلبران پری اتر تکرې
 راڅرگند بهشی پرهیز دپرهیز کارو
 زهرحمان له ریزاعده پناه غواړم
 دریا ز هد عذاب دی هم حساب

(رحمان بابا)

خم قامت

لکه شمع په ما اور شیرین صورت شه
 مکدر می له خیل سر سوه صبحت شه
 دسپهر په خاطر کی مهر و ینم
 تیره می د خیل اختر په مآفت شه
 په هجوم کی یې دل جمع پروین وادوی
 انجمن چه به هرجا باندي خلوت شه
 سزاوار دی لکه ښاخ دبلند په
 چه عطا یې دلمر خوی و عادت شه
 دکمان گویښه به وایه گوهر خه کا
 آرایش کله لازم د خم قامت شه
 شیدا نه د سی و هغه هیچ معنی ته
 چه محبوس لکه صورت دخیل زینت شه

(کابل شیدا)

دوصال سودا

دادمینې کار و بار به همیشه وی
 سنا دحسین څو یدار به همیشه وی
 روی سیرلی کله څزان په گلستان کېږي
 یې څزان سنا گلزار به همیشه وی
 هک حیران دستا دقد په تماشه کېږي
 دغه سروی د اجنار به همیشه وی
 تابه مخ چه توری زلفی تار په تار کېږي
 گریوانونه تار په تار به همیشه وی
 که دسر په سودا ستا وصال موندمنشی
 غم یې مه کړه طلبکار به همیشه وی
 څوک چه څه کوی گیله له رقیبانو
 دگلو نو سړه خار به همیشه وی
 چاچه چپلې وی شراب دمحببت سنا
 دهغه د لبه څمار به همیشه وی
 که آثار له نورولو موند ځان خلاص کېږي
 خو په دام کېږي سنا آثار به همیشه وی

دزړه حال

محبوبې ستا دیندنه به آرزو راغلی یم
 هجران دی سوزولی به نارور راغلی یم
 زاری منت قبول می کړه دخیل حسن له رویه
 درگاه ته دی په ډیرو امیدو راغلی یم
 لاهو کړم ستا دسینې خپلاس دوفاراکړه
 داوښکو اباسین کی په لامبو راغلی یم
 پلو کړه گلی بیرونه چه دزړه تسل می وشی
 پتنگ غونډی دسینې مخ په شغلور راغلی یم
 کتودی دمکیز ناترسی یې اوږه کېباب کړم
 سوری دی دډر گانو په چرو راغلی یم
 په پته څوله خیدل کوی دسترگو په رموز
 دزړه حال راته وایه دخو شپور راغلی یم
 وعدی دنښه راسره مه ایزده لېږي
 په دی نن او سبا کېږي په کلور راغلی یم
 راپور ته درقیب له څنگه شوله خیالولی
 محزون له غمازه تر سړ مو راغلی یم
 (عبدالغبات محزون)



خاطره

هله پغمان کی چه هوا څه شرابی غونډی وه
 موسم دهاورځ دجمعې وه آزادی غونډی وه
 گلان پتو کېږي او به پولو دگلرڅومېله
 دسینو، سرو، زېر و په خوا کېږي دیفلو میله
 گل به گلرڅو، دوی به گلوته، مونږ دواړ ولړه
 غره به کتل په حیرانې سره مو نر دواړو لړه
 چه لوړو غرو به په آسمان باندي نازونه کول
 دنظر باز، دنظر بسا ز و پروازو نه کول
 د رنگینو گلو په خوا کېږي که خوندونه وډیر
 خو دیلېو په زړا کېږي تاثیر ونه و ډیر
 لیونی مینه پاریدله په خوړو نغمو کېږي
 چه دښکلا ډیر ستا ینه وه خوړو نغمو کېږي
 د عشق جد به یې چه په زړه کېږي رابیداره شوله
 دبختانی په شونډو دا زونکه تکراره شوله :
 ای گران وطنه! ته خوږو عالم رحمت یې مونږ ته
 مونږ گشکارو، که نه ته ټکلی جنت یې مونږ ته
 (عبدالله بختانی)

دحسین لښکر

نن می پاله تورو سترگو سړه جنگ دی
 پر لپانو یې دزړه د وینو رنگ دی
 که پزی کړی سر په لاس و لړه ورشم
 لایه دایې باور نشی زړه یې سبک دی

ستا دحسین لښکر راغی ځان یې بایلو د
 دعا شق دزړه میدان هر گوره تنگ دی
 عشق دمشک پټول نشی نیمور شاهه
 چه پخپله ځان رسوا کا هغه رنگ دی
 (تیمور شاه)

دسینه

هم می په زړه هم می په خوله دهینه
 نوره گرانه له هر څه ده سینه
 دارا و زندان به په خوښی قبلوم
 چه می منلی په لیمو ده سینه
 زاهد مه کوه قشوی دکر
 تا چه گپلی هسی نه ده سینه
 څوک می له یاره اولی نشی
 هسی ځای شوی می په زړه ده سینه
 ما غمشریک ته هغه قدر لری
 چه غوړه کړی هر پوه ده سینه
 (محمد هاشم غمشریک)

دزړو نو تاو

داشنا سترگو کی نشی پرتی دی
 زما په برخه ز لزلې پرتی دی
 پتنگه ته هوښیار وی وسوځیدی
 ماته لادیری لویې شپې پرتی دی
 دزړو نو تاو په او بو اور لکوی
 دایه تندي چه یې خولی پرتی دی
 څوک دسرو سپینو په شونکا کی لاول
 دچایه غاړه کېږي تپې پرتی دی
 پومې می ستا دمخل خیال ز په زړه
 اوس می په زړه نشی گپلی پرتی دی
 داشنا دسینې کنار وان څیروان دی
 دنیا ته ډیری فاسلی پرتی دی

(بیر گوهر)



هزارمندان خارساز



ممتاز هم بکابل خواهد

آمد

چنین شایع شده که در آینده نزدیکی ممتاز ستاره طنز هنری همراه دیوانند و شتر و گن سینهابه افغانستان مسافرت میکنند و شاید قسمت هایی از فلم خود را در افغانستان تهیه کنند، زما نیکه خبر دقیقی درین مورد بدست آوردیم شرح مفصل آنرا نشر خواهیم کرد. ممتاز ستاره زیبای هند



الیوس پریشلی از

همسرش جدا شده است

الیوس پریشلی خواننده معروف و جوان امریکایی که در سال ۱۹۶۷ از دواج نموده بود اخیراً خانم از دواجش را طلاق داده است. و لی خانم الیوس در محکمه شکایت نموده است که باید الیوس پریشلی مبلغ شش میلیون فرانک بوی بپردازد. الیوس پریشلی دارای یک طفل پنج ساله میباشد.

این زن اکنون از الیوس پریشلی جدا شده است

ستاره زیبای شو روی



مارگرت و لو دین ستاره زیبای اتحاد شو روی که مکتب هنری را بپایان رسانیده است در فلم های متعددی بازی نموده. این هنر پیشه در فلم های «شب بدون خواب» «همسرن و سال» در سال ۱۹۶۰ «دو زندگی» در سال ۱۹۶۱، «سه خواهر» در سال ۱۹۶۴ «تجارت سیاه» در ۱۹۶۵، «هر شب ساعت یازده» در سال ۱۹۶۹ بازی نموده است.

وحدت ملی

درام و وحدت ملی اثر پوهاند فضل ربی پژواک روی ستیج ادیتوریم پوهنتون کابل به نمایش گذاشته است، که تعداد کثیری از تماشاگران باتحسین فراوان آن دیدن کردند ما در هفته آینده در مورد این درام تبصره ای را به نشر خواهیم سپرد.



الیوس پریشلی و خانم هنگام ازدواج

دنیای خنده آور و غمگین نیل سایمن

قسمت اخیر

تفکیک بین تراژیدی و کمیدی که دارا ی فواصل زیادی از هم می باشد: در حقیقت يك خط باریک است.

سایمن همانقدر که در تیاتر معروف است در فلم به شهرت نرسید و فقط يك فلمنامه اش مورد توجه واقع شد.

ساخته است. انسانی که در دوران انقلاب شهوانی زندگی نموده و در اواسط سنین چهل قرار داشته و در زندگی زنشوهری خوشبخت است و هیچگاه روابط خارج از زندگی را میلی نداشته است. علاوه بر آن برای اولین مرتبه در حیاتش وی راجع به مرگ فکر نموده و در عمق ضمیرش نسبت به آن وحشت نهفته شده است.

در بسیاری از کمیدی های کلاسیک ستنز امریکا منجمه (آقای رابرتس) و متولد دیروز يك روش معتدل نهفته است. بنا کاری که بناغلی سایمن انجام میدهد چیزی نوی نیست با وجود آن هم هیچ درامه نویس قرن بیست به پیمانه نیل سایمن موفقیتی کسب نموده است. خاصیت در حرفه مشخص وی.

این موضوع معنی آنرا ندارد که برای سایمن لحظات سخت وجود نداشته است. (خانم فریبنده) یکی از آنجمله است و به سادگی گفته شده میتواند. نیل سایمن خصوصاً این اثر خود را مانند دونا یشتنامه موفق اول خود بخوبی پیش نبوده است و در خود درام هم وی برای بار اول درمات که بایک

بقه در صفحه ۶۵

۱۹۶۷ چهل سال خود را پشت سر گذاشته و در خود فرو رفته بود. طی مصاحبه ای به تعقیب افتتاح درامه خود وی به شوخی اظهار داشت: «آرزو میکنم به عقب برگشته به نشاطیکه در پاری برهنه در پارک احساس میکردم برسم».

در حالیکه این نویسنده طی مصاحبه ای در سال ۱۹۷۳ يك تصویر متفاوت را ارائه نمود زیرا هر روزیکه میگردد میتواند يك چیز نو را آغاز نمود.

میگردد میتواند يك چیز نو را آغاز نمود. من میتوانم هر نوع تغییری را در زندگی و برخوردیم. اگر بخوام امروز یا فردا وارد نما یسم.

آخرین روز های «عشاق سوزان» خانم فریبنده و محسوس افنوی دوم و پسران آفتاب همه حقایق غم و سرور را منعکس میسازد. برنی کاشتن در آخرین روز های عشاق سوزان نکته مورد نظر ماست. نیل سایمن گفته است که وی برنی را از روی مدل خود

موقعیت دیگر. با وجودیکه سومین کمیدی اصلی وی «جفت عجیب» سرکلاو وی را پیچیده تر ساخت با موفقیت های سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۴ و درامه ۱۹۶۵ وی تصویری از دو مرد دارای طرز زندگی متفاوت که یکی طلاق و دیگری قرار نموده بود روی دوفتری که وی شخصاً میساخت نوشته شده و با موفقیت هنری و اقتصادی برای وی بار آورد.

کمیدی چهارم وی «دختر ستارگان درخشان» ریکاردی را افلا برای هم عصر های خود با ارائه چهار نمایشنامه که بلا وقته در برادوی روی صحنه آمد قایم نمود. «پای برهنه در پارک» «جفت عجیب» و هدیه زیبا هنوز هم در برادوی ادامه داشت که نمایش دختر ستارگان درخشان در دسمبر ۱۹۶۶ آغاز یافت.

بعد از آن «پلازا سویت» آمد و این بار اولی بود که سایمن بطور مکتب شکوفان شد. به درامه سه پرده ای وی اکنون بحیثیت يك نکته برجسته پیشروی که در حقیقت سه صحنه يك پرده ای بوده و هر يك در سه سویت مختلف هتل پلازا نیویارک اتفاق میفتد اشاره شده میتواند.

صحنه آخرین موضوع وسیع داشته دومی آن با اندکی حذقیات خنده آور است و برخلاف همه آثاری است که در گذشته نوشته شده است.

بطور مختصر زوجی را در يك حالت بحرانی نشان میدهد. زن در اواخر سنین چهل سالگی قرار داشته و شوهرش که يك تاجر موفق است در میان رابطه ای است که توسط خانمش در وسط صحنه کشف میگردد. طوری که یکبار نیل سایمن آنرا تعریف نمود تا آنکه او آنست که شوهر، نوزدهم زن خود را دوست داشته با آنها به جستجوی چیز تازه ای است که خود هم نمیداند چیست.

سایمن این صحنه را بایک تماس آهنگ دار عرضه کرده است. بعد از افتتاح آن در اواخر سال ۱۹۶۷ وی تشریح نمود. زیرا در غیر آن ناقابل تحمل بود. با وجود آنکه هنگامیکه مردم بعد از تماشای آن از وی سوال نمودند «چه وقت به نوشتن يك درامه جدی اقدام میکنی؟» وی جواب داد: «همین اکنون اینکار را انجام دادم».

با وجود آنکه در عقب این طرافت ها و شوخی ها این حقیقت نهفته بود که سایمن يك امید بخشان رسیده است وی در سال

پال و کوری براتریا زوج جوان که تازه ازدواج نموده اند در درام «پای برهنه در پارک» امتحان میکنند تا رو مانتیزم مورد نظر شانرا با پراگما تیزم برای دوام يك ازدواج مسعود مخلوط نمایند.

ایشان و در چن ها کرکتر های دیگر با بحرانات شان زاده ای يك مغز يك انسانی است که زندگی اش پر از تضاد ها است.

نویسنده کمیدی خودش، زاده ایام طفولیت نسبتاً ناخوش آیند زنده ترین قیافه درامه نویسی عصر ماست. بحیثیت يك ماشین تمسخر مورد انتقادات تند قرار گرفته و بالای هر نوع الی خود که یکی از پدیده های برادوی است شکنجده شده و در حقیقت يك خود بین تنها و از نگاه مسلک خود بی حد غنی است.

بعد از سالها نوشتن داستان های خنده آور سایمن متوجه گردید برای اینکه در پیشه اش پیشرفتی حاصل نماید باید يك سکریتمکتب که در آن نامش درج باشد بنویسد. با رفتن دو ساعت وقت تر به اداره برای نوشتن سکریتم های تلویزیون و کار کردن روز و شب در رستی های «پایا هارن گز» را تکمیل نمود. بعدتر تقریباً ۳۰ بار اصلاحات و پاک نویسی اول در تياتی نمایش تابستانی و بعد تر در برادوی جاییکه درامه وی یکی از نمایشنامه های برجسته فصل برادوی گردید عرضه شد.

حتی هنگامیکه وی روی این درامه کار نمینمود متکوره دیگری در ذهنش ظهور نمود که اساس آن روی موقعیت از دواج تازه اش گذاشته شده و يك زوج مستی که ایشان طی رخصتی شان در سوئیس ملاقات نمودند موضوع آنرا تشکیل میداد. درین درام مرد پیر و چشون سایمن چهره های مشخصی را تشکیل داده زن پیر و خود نویسنده شباهت به دو انسانی داشتند که در يك مسابقه از نفس مانده باشند. نتیجه آن دريك اپارتمان زینه دار شهر نیویارک «به» «پای برهنه در پارک» انتقال یافت که در سال ۱۹۶۴ موفقیت دیگری را برای سایمن کسب نمود.

طی همین مدت سایمن کتاب یا اوراق را برای کمیدی موزیکال «من کوچک» یکی از جمله سه کمیدی وی نوشته را تهیه نمود. دو کمیدی موزیکال دیگر عبارت اند از «هدیه زیبا» و «دعده بد» و «دعده بد». در هر يك از این آثار واقع قبل از اتفاق افتاده و نمایش به شکل دوفلم و يك نمایش اقتباس گردید. به عباره دیگر سایمن میتواندست مبتکر باشد اما دريك





بابا شیخ فرید شکر گنج

شیخ فرید در سال ۱۱۷۳ میلادی چشم به جهان گشود و بدون تردید میتوان گفت که او لین شا عس صوفی پنجاب بوده است. او نود سال عمر خود را در هرج و مرج سیاسی هند سپری ساخت. این زمانی بود که غوریان قصد هند را کرده بودند و قدرت را چپو تنها در میدان شمالی هندروپه زوال بود. از یک طرف در د هلی حکومت تر کها نمو میکرد و از سوی دیگر حمله مغولها خاک هند را تهدید میکرد بطور خلاصه میتوان گفت که هند در زمان زندگی شیخ فرید با اوضاع خیلی متشنج مواجه بود. در یک چنین زمانی و بین این اوضاع شیخ فرید با آرامش کامل که درون او موج میزد زندگی می کرد این آرامش قلبی بود که در بر تو تصوف و عرفان باور سیده بود. او پیام تحمل و بردباری و صلح و بشر دوستی را همراه داشت. تأثیر تعلیمات و پیام شیخ محدود به مسلمانان نبود پیام او در اعماق روح پیروان مذا هب مختلف نفوذ عمیقی گذاشت. این تأثیر تعلیمات شیخ بود که موقعیکه تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸ میلادی به هند حمله برده برای مدت کوتاهی به آلودن رفته و بر قبر شیخ فاتحه خوانده و ادای احترام بجا آورد.

سلسله نسب بابا فرید شکر گنج به خلیفه دوم حضرت عمر فاروق میرسد. پدر شیخ، شیخ جمال الدین سلیمان و مادر شیخ گلنوم بی بی در ملتان زندگی میکردند. میگویند که شیخ فرید روز اول ماه رمضان متولد شده بود و درین ضمن داستان معروفی است که اینک ذکر میشود: درین روز آسمان ابری بود و مردمان نمیتوانستند رویت هلال را تصدیق کنند. خلاصه این بچه

که همان روز پد نیا آمده بود نزدیک موقع رویت هلال از پستان مادر جدا شد و از خوردن شیر ایا ورزید مردم که این را فهمیدند متوجه شدند که این بخوا طر آغاز ماه صیام هست و این بچه یک صوفی و عارف بزرگی خواهد بود.

میگویند که مادر شیخ فرید باو نماز یاد میداد و در زمان کودکی و قتیکه شیخ نماز میکرد مادرش باو شکر میداد و روزی مادرش فراموش کرد او را شکر بد هد اما متوجه شد که به نحوی زیر جای نماز شیخ چند قطعه قند یا فت شده تحت تأثیر این مجوزه مادرش باو لقب شکر گنج داد که هنوز هم به همین لقب بین مردم معروف است.

فرید در سن شش سالگی علوم مذهبی را در خانه فرا گرفت و بعداً برای فرا گرفتن علوم متداوله به مکتب در ملتان فرستاده شد. بعد از این والدین شیخ فرید او را برای حج همراه بردند و او از اماکن مقدس زیارتی کرد. میگویند که در آنجا بود که فرید پیغمبر (ص) را در خواب دید و پیغمبر در عالم رؤیا فرید را از مقامات و مدارج آیند او مسبق ساخت. در موقع بازگشت از حج شیخ فرید به کابل آمد تا علوم مذهبی و شرع دین مبین اسلام را فرا گیرد و بعداً شاگرد حضرت خواجه بختیار الدین کاکای شد که سابق ایشان را در مسجد مناجات الدین در ملتان دیده بود.

چنانکه در «جواهر فریدی» تذکر میرود خواجه کاکای در آن زمان به اوج عظمت عرفانی خود بود. خواجه بختیار کاکای از شاگردان حضرت خواجه معین الدین چشتی بوده است. درین مورد باید تذکر داد که صوفیان و تصوف در قرن دهم میلادی در ایران خیلی رونق گرفته بودند و بعداً پیام تصوف و عرفان اسلامی ازین طریق به هند رفت

درینجا بود که صوفیان بر علیه تعصب خشک شدیداً حمله کردند و اشخاص گروه متعصب را مورد ناخت و انتقاد سخت قرار دادند که به عقیده آنها بعضی ازین اشخاص حتی قرآن و تعلیمات قرآنی را هم درک نکرده بودند و غلط تفسیر میکردند.

صوفیان در هند سلسله «پیری و مریدی» را آغاز کردند که در آن آنها یک استاد قرار داشت و پیرو گفته میشد آنها ازین طریق بود که تعداد بزرگ پیروان را بخود جلب میکردند و درین ضمن خود آنها هم تحت تأثیر فکر و فلسفه های مختلف قرار می گرفتند و در نتیجه همین آمیزش بود که یکنوع فلسفه مخلوط و مشترک بوجود آمد. اما این فکر مشترک در اوایل قرن پانزدهم بطور محسوس جلوه کرد. در عین حال خواجه قطب الدین یکسی از صوفیان اولیه تصوف را با شریعت آمیخت. موقعیکه او با شیخ فرید اولین بار برخورد کرد تحت تأثیر او قرار گرفت اما برای اینکه علوم را تکمیل کند او را به مکتب شیخ عبدالشکور در «سرسا» فرستاد که در آنجا کسب فیض و علم کند این نقطه عطف زندگی شیخ فرید شکر گنج بود.

خواجه معین الدین چشتی در مورد شخصیت شیخ فرید گفت که: «او یک شاهین هست که آشیا نه خود را فقط روی شاخهای بلند افلاک خواهد ساخت»

بعد ازین شیخ فرید به دهلی منتقل شد و بدون تردید در زمان اقامت خود در دهلی شهرت بسزا نصیب او گردید و آوازه او بین مردم پیچید اما او همیشه پیاد و طن خود یعنی پنجاب بود. بنا بر این از استاد طریقت خود اجازه گرفت و پس از اجازه حضرت خواجه معین الدین و قطب الدین بختیار

کاکای قصد برگشت به ملتان کرد. در را در شهر هاسی در حصار توقف کرد و یک مکتب صوفیان را تأسیس کرد و برای مواظبت این مکتب شیخ جمال الدین را گماشت. مدتی گذشت، شیخ فرید از ملتان به اجودهن مهاجرت کرد. ساکنین این شهر قبایل نیمه متمدن بودند. آنها برای تعلیمات روحانی ارزش خاصی قایل بودند. همین محل اجودهن بود که بعداً پاک پاتان معروف گشت تمام اشخاص که برای دیدن بابا می آمدند اول دست و پای خود را در نهری که نزدیک اقامتگاه شیخ قرار داشت می شستند و بعد بحضور شیخ مشرف می شدند از همین جا بود که شیخ فرید سه بار برای حج رفت و هر مسافرت او ۱۲ سال طول کشید. شیخ فرید درین مسافرتها به کار تبلیغی پرداخت و راه ترک دنیا را انتخاب نکرد میگویند که شیخ فرید کرامت زیادی از خود نشان داد بود بالاخص برای معالجه بیماران. چنانکه از تذکره های تاریخی استنتاج میشود فرید چندین زن گرفته بود که یکی از آنها حز بره دختر غیاث الدین بلبن شاه بود. این زن با شیخ فرید مثل خودش زندگی میکرد و دنبال جاه و جلال و شوکت شاهی پدر خود نرفت. هر وقت پدرش بلبن شاه برای او جواهرات و یا تحایف گرانبهای دیگر میفرستاد فوری بین محتاجان و فقراء تقسیم میکرد.

شیخ فرید یک شاعر بسیار بلند پایه بود و چنین بنظر میرسد که از تمام خصوصیات او همین اشعار نغز فرید بودند که نسلهای بعدی را تحت تأثیر قرار دادند. فرید ادبیات پنجابی را از اشعار نغز پر معنی و با فکر خود غنا بخشید. فلسفه فرید فلسفه وحدانیت بود و فلسفه فنا فی الله از دنیا و علایق دنیامیگردد

داستان جنایی هیجان انگیزی که تاکنون مثل آن را نخوانده‌اید

نویسنده: جیمز مونرو

مترجم: دکتر شهباز

بدتر از هر گ

کارت برگرد و هشتم بسوی یونان پرواز میکنم. به پیتم خوشگذرانی در آن سرزمین چه رنگ و چه شکلی دارد. ازین مسخره توهم کاری امکان دارد؟

مرزی پس و سال و در موقعیت من میخواهد برود و پرهیز را بشکند!

فصل دوم

سوشیل غذای خود را با دو ریل ویسکی پایان داد. از پنجره رستوران بخوبی میتوانست کشتی های بزرگ و کوچک بخاری را که در آبهای خلیج ازیمنسویه آنسو در حرکت بودند، تماشا کند. همینکه یک لحظه دیگر با خود اندیشید و مجدداً باین نتیجه رسید تصمیمی که گرفته، خیلی معقول است. سوئیس کشور کوچکی است که نمیتواند دنیا را بدست بیاورد. اناردمش که دیگر احتیاج به تعریف ندارند. صورت حساب خواست و برای آنکه شب آخر در پیش داشت انعام خوبی هم به کارسون داد. سپس از سالون غذاخوری بسوی اتاق بازگشت. نزدیک آئینه بار ایستاده تکیاهی بصورت و بعد ساعت خواند. بیست دقیقه دیگر برای مردن وقت داشت. یک ریل ویسکی فرمایش داد. روی تابلوره (چوکی های مخصوص بار) نشست و یکبار دیگر از آنجا به تصویر غبار گرفته خود در آئینه نگاه کرد.

تصویر منعکس شده در آئینه یک اریستوکرات کامل انگلیسی را نشان میداد. صورت دراز و تقریباً بیضی، بینی بلند و خوش نما دهانی آراسته به لبان باوریک، خیلی بنظرش کمی آمد. رنگ پوستش که برنگ قهوه یسی چراغهای اولترا و یولنی شباهت داشت، او را به تحسین از خودش امید داشت. مرز ویسکی هم در دهانش فوق العاده شده بود و این شب در زندگی اش یکشب کاملاً استثنایی چلسوه میکرد. بسوی آئینه چشم زد و آئینه هم به او جواب داد. برخاست تا از وقت را ندویش نگذرد.

از جناب رخواست، از منطقه پرگل کانی در آئینی و قهوه خانه های میدان مولارد گذشت. با وجود اینکه زیاد نوشیده بود، لکات نمی خورد و احساس میکرد ازین قهوه خانه هابشش می آید.

طبقه یی را که بنام اتلکچول (روشن فکر) این قهوه خانه هارا آنباشته بودند هضم کرده نمیتوانست. بادیکن آنها بسوی ونه و با خاطر آورد.

ولی سوی ون بالاخره کاری را موفقانه بسر رساند. و توانسته بود تیوری خود را بکوسی بنشانند ولی ازینکه حرف مفت میزدند چه کاری ساخته بود، معلوم نبود.

باین اندیشه هاراه تمام ناشدنی هتل «دوویل» رامی پیسود تارسیده بدان ویتیرینی که کتابهای بنجل در آن جلب توجه میکرد ولی بدرد هیچیک از توریستها نمی خورد. شیبیل به رفتن ادامه داد ولی قدم هایش دیگر آن نظم چند لحظه قبل را نشان نمیداد. یک لحظه احساس کرد کسی او را تعقیب میکند. اعصابش خرد شد. کنار دیوار راترک گفته از طریق پیاده رو ساحلی به حرکت خویش

انجام چیزی نیست. منطقه ایست ناموار و کوهستانی. اهالی آن تقریباً وحشی و بدوی هستند و مایل الگسی دخلی به کار شان نداشته باشد. بهدف خیلی خوب فیر کرده می توانند در هر حال این بیاچه ارتباطی بگیرند؟

اگر بروایات اشخاص اعتماد شود گویا اگر ما بخواهیم در زار ب دست به اقدامات بزنیم، این تفنگ داران خوب میتوانند به نفع ما کار هایی انجام بدهند. آیا چیز خوبی نیست؟ یک نفر را آنجا فرستاده ام یکی از بهترین ماموران خودم را، عربی و مثل زبان مادری صحبت میکند و صحرا را مانند کف دست خود بلد است. حریفهای دوزخ گرفتارش کردند و بعد هم چشمدی و به سفارت مادر زار ب فرستادند. سفیر ما از شدت وحشت بکلی دست و پای خود را گم کرده بود. ما از اعزام او فقط یک خبر و نتیجه کوچک گرفتیم که از یک فرستنده کوچک

موج کوتاه که با خود داشت بامخاره کرد. در آنروز یک طوفان شدید با تمام سیستم مخا براتی و در آن ساحه بیم زده بود. و ما به زحمت این چند کلمه واشنیده توانستیم: «کسی که امور کوه هابست دارد... و بعد قطع شد. غالباً بلافاصله بقتل رسیده، آیا تو ازین کلمات چیزی درک میکنی؟

گاریسون سرخود را به تومیدی چنانیده جوابداد من فقط همان چیزی را درک میکنم که شما میکنید یعنی «کسی که امور کوه هارا اداره میکند... فکر میکنم در منطقه حرم تهلکه یی وجود داشته. البته تهلکه یی که سر مردان آزموده موسسه ده را میتواند به آسانی بخورد.

من هم درست نمیدانم. از نظر اربابان ما آن منطقه برای ما ارزش معادن بزرگ طلا را داشته است. بعداً ما ناکسوس قرارداد داد. قرارداد ما باین میلیونر هم ماه آینده تجدید خواهد شد.

میدانی که زنده او برای ما نسبت بمرده اش ارزش بیشتری دارد. او هم برای ما حیثیت یک معدن طلا را دارد. اما راجع به گریج...»

گاریسون در حالیکه از تعجب گوشهایش زنگ میزد به عجله گفت:

«گریج گفتند... او که دیگر به صف مستعفی شدگان پیوسته است.

من دوباره او را ببیدان آوردم. او اکنون در جزایر یونان مشغول خوشگذرانی است ولی آمدنش نزدیک است.

آیا این ماموریت را به او واگذار میکنم؟ لومیس نگاه مریزانی به گاریسون افکند.

بررسیه:

«حسنات میکنی؟

گاریسون بالحنی صمیمانه جوابداد:

«خیر. هرگز.

و در صورت همه جز بروقی مراد است. در این لحظه احتیاج بکمک دارد ولی در هر حال بگانه کسی که بتواند گلد حل این معمای مشکل را بنابد، همان اوست. تویشت من

لومیس با کمی تغییر لحن گفت: «کوش کن بارها برایت گفته‌ام و اینک برای آخرین بار تکرار میکنم وقتی نزد من ایستاده یی ایمن چنین قیافه احمقانه بخود میکنی.

بعد در حالیکه انگشت خود را روی خریطه بیشتر می‌فشرد علاوه کرد: «عند مسقط، گویند و همان باموافق اند، وضع موجود خیلی خوب است. یعنی بامخالف است. این بد است ولی خوب آنهارا از خود گرفتاریهایی دارند و نمیتوانند برای ما سبب دردسر شوند. اما اصل مایه دردسر ما این جاست. سپس در قسمت جنوب یمن جزیره کوچکی را زیر انگشت اشاره اش قرارداد و توضیح کرد که این جزیره خود مختار «زارب» است، جمهوری خود مختار زارب. در این مورد چه میتوانی بر معلومات من بیفزایی گاریسون؟

گاریسون گفت: در حال حاضر ایمن

جمهوریت نزدیک است بدست رقبای مادرایه و حزب مخالف آن از قویترین احزاب در آن ساحه بشمار میرود و ادامه این وضع بالاخره به نفع این حزب افراطی تمام خواهد شد. ناصر هم چندان ازین جریان راضی نیست.

لومیس: و ما هم کورفرز را ببخودانه از دست میدهیم. نمیدانم چرا؟

گاریسون در حالیکه سعی داشت ناراحتی خود را بروز ندهد، گفت:

زارب دروازه دوم یمن است. واقعاً در آنجا سرمایه خیلی بند آورده اند. معادن بزرگ نفت در آنجاست ما یعنی انگلیس فقط ۷۰٪ فیصد آنرا بدست می آوریم و زارب هم مثل ما... پنج فیصد بقیه بچیب یک علیو نی یونانی سر ازیز میشود. نامش غالباً ناکسوس است در حالیکه محافظت ساحات نفت خیز تماماً به عهده افراد نظامی ما است و تمام مصارف را هم ما می پردازیم.

لومیس افزود: تقریباً ما یقیناً خبر ناکسوس هم بموقف موجود تغییر می خواهد داد.

گاریسون پرسید: چرا؟ اگر او به صف زاری می پیوندد حصه فعلی خود را هم از دست خواهد داد.

لومیس: آیا کسی بنظر تو نمیرسد که برای بر آوردن چنین آرزوی او را در قضیه قرار دهد؟

گاریسون: چه فایده دارد؟ در حال حاضر ما از کویت مقدار بیشتری بدست می آوریم. لومیس نگاهی به او افکند و گفت: «خدا یا! من تو واقعاً امروز خوب کار میکنی پسرا مصر ما از خاک خود بیرون راند، مگر لازم است از همه جا رانده شویم؟ ما بزارب یک قرارداد ۴۰ ساله داریم. ما از آنجا نفت میگیریم و در عوض مسایل امنیتی شانرا تضمین میکنیم. تنها کار ما همین است و می خواهیم وضع موجود و چاراشفتگی نشود. البته یک کار دیگر داریم و باین انگشت خود منطقه واقع بین زارب و یمن را روی خریطه نشان داده افزود: اینجاها را حرم میگویند. بگو به بینم راجع باین چه میدانی؟

او هنوز دچار این اندیشه هابه انبوه کافه های روی میز خود می نگریست و سگرتوش که چندین بار راجع بگادیر نسون نزد خود بعنوان یک مرد دلخواه و جذاب، اندیشیده بسود، عجالتاً این اندیشه را کنار نهاده خطاب به وی گفت:

«کنفرانس و رسالت ۱۱ دایر می شود. تنها یک موضوع مطرح خواهد بود. مساله شرق میانه. اسناد مربوط به آن، همه روی میزتان قرار دارد.»

گادیر نسون که وضعی ناراحت بخود گرفته بود پرسید:

«آیا مستر لومیس چیزی برای شما...» ولی بعد جمله خود را ناتمام گذاشت و بجای آن گفت: «بگو به بینم باز هم مثل همیشه ولی هر چه باشد دیگر عادت کرده ام.»

سگرتوش بطور ناخود آگاه گفت: «به آن مرد تنبل بگو بحرکات خود وقت بیشتری بکند.» وضع مستر لومیس چندان گذشت گزیده بنظر نمی آید. بعد از لحظه توقف به عجله توضیح کرد من فقط آنچه را او گفته است، تکرار کردم.»

گادیر نسون کار خود را تا پنج دقیقه مانده به ۱۱ خاتمه داد. و بسوی دفتر کسار لومیس پیشی رفت و دید و زبان رئیسش منتظر اوست. در حالیکه ساعت تام ۱۱ قبل از ظهر نشان میداد با احتیاط دق الباب کرد و متعاقباً داخل شد.

لومیس مرد تنومند و خوشن بود. قیافه اش اکثراً سرد و بی تفاوت و لحن کلامش در پرتو چشمان زیر نگاه زیرکانه او از خشونت، صاحبش حکایت داشت. موهای سرخس چنان آشفته و نامرتب بود که بوی چند لحظه قبل در میان خرمی از کاه سرنگون شده و تازه از آن بیرون آمده است. بینی بزرگش تمام چهره او را تحت الشعاع میگرفت.

گادیر نسون فهمیده بود که رئیسش در حالت متضاد وارد. یا تقصیر میکرد یا خیلی جدی میگرفت و امروز در حالت دومی قرار داشت. لومیس گفت:

«امروز هم تمام سروقت آمدی. آیا خواهشی داری؟

گادیر نسون فهمیده بود که رئیسش در حالت بخاک یکسان شده بود بلا اراده جوابداد: «خیر آقای من...»

و لومیس ادامه داد:

«در هر حال راجع بمسایل پولی نخواهد بود. مکتوبی از محاسبه رسیده و نوشته اند دارائی نیست. آزاد هستی این موضوع را چگونه تحلیل و تجزیه کنی ولی اگر امکان میداشت خودم نیز چنین خیالی در سر داشتم. لومیس سپس با دقت از خانه یی خود خریطه بزرگی را بیرون آورده باز کرد و بعد افر و ختن چراغ روئیزی و توجه آن بسوی مرکز خریطه جانی را باین انگشت اشاره خود به گاریسون نشان داده گفت: این شرق میانه است. گاریسون تصدیق کرد: بلی آقای من.

ادامه داد. وقتی نزدیک يك عمارت غیرمسكون رسید صدای قدمهایی که او را دنبال میکرد ، تند تر شد ولی شبیل هنوز هم بروی خود نمی آورد. فکر میکرد اگر بدویدن شروع کند ، از عقبش امکان فیر زیاد ترمی شد و بایسن آسانیا در آن قسمت خلوت شهر کسی بدادش نمیرسد . روی این ملاحظه قدمها را کند تر کرد و به آواز پای تعقیب کننده گوش فراداد. حتم داشت کاری را انجام خواهد داد. از خودش مطمئن بود .

تعقیب کننده خیلی نزدیک شده بود. قدری دیگر هم صبر کرد تا حریف بوی قریب تر شود و بعد یکباره بسوی او گشت و با مشت سنگین خود ضربت کشنده و مدعشی بچانه - باریک مردك حواله کرد . بعد باز دستهایش و برا بیائین کشیده ضربت دیگری روی الاشته انواخت . کاردی که بدست مردك برای يك لحظه درخشیده بود ، رها شد و آنسوی تنه اش فرو افتاد. شبیل لگد سختی هم روی عینك زانوی مرد زد و بدین ترتیب به مقاومت او کاملاً پایان داد. مرد ازجا نمیتوانست بجنبه گویا استخوان کمرش شکسته بود. یقه اش را گرفت و پشت او را بدیوار تکیه داده پرسید :

« کی هستی ، چه میخواهی ؟ »
وقتی دید مردك جواب نمیدهد سیلی کشنده بی بروی او زد و ناشناس درحالیکه از شدت درد نفس نفس میزد جوابداد :

« بلوخ . بلوخ بزرگ می خواست پولهای ترا برایش ببرم »
شبیل گفت :
« ولی مرد بدشانسی هستی .

بعد خودش را در سایه قرار داد و چهره مرد ناشناس را یکبار دیگر بدقت نگاه کرد. مردك قیافه عادی داشت . البته اش معمولی و گفتشایش هم نیمه داشت بود . درجیبش هم مقداری سكرت عادی و ۲۰ فرانك سوییسی وجود داشت . مرد كوچكی که در مغز كوچك خود افكار نادرستی پرورده بود . آنوقت سیمای شبیل روشن شد و بالحنی شوخی آمیز خطاب به وی گفت :

« تراز اول هم چندان شانس نداشته ای . بعد دشته كوچك و تیزی را ازجیب درآورد و علی الرغم فریادیاس آمیز او رشتنه رادرپهلوی چپ مردك فروبرد . مردك زانوایش خم و بعد سرپا روی زمین دراز شد . شبیل دشته خود را از قفسه او بیرون کشید و بعد از آنكه با جاکت مرده پاکش کرد ، درجیب خود قرار داد . نگاهی به لباسهای خودش افکند که میادا خونین شده باشد . همه چیز درست بسود او میدانست که اگر رشتنه از ناحیه پهلوی فرو برده شود ، خون زیادی بیرون نمی زند .

آنگاه شبیل بسوی عمارت مخروبه و قدیمی حرکت کرد . درویشترین دکان طبقه اول پلاك «ت .ك .» سونك . عتیقه فروش را بنظر آورد تصمیم گرفت به سونك از مردی که چند لحظه قبل گشت ، حرفی نزند . شاید سونك ازین حادله خوشش نمی آمد .

شبیل زنگ در را بصدا درآورد . یکنفر

وقتی مقابل يك در باز رسید ، داخل شد . سونك در آنجا منتظرش بود . سونك از اهالی چین شمالی معلوم می شد . قامتی بلندورنگی قهوه ای مشخصه او بشمار میرفت . لباسی شیک بسبك ایتالوی ها در برداشت و گل سرخی روی یقه اش جلب توجه میکرد . با داخل شدن شبیل ازجا بلند شد . يك لحظه بسوی تازه وازی نگریست و بعد پیش آمد :

دوست عزیزم ، دیدن تو از نزدیک یکی از آرزوهای قلبی من بود و بعد دست شبیل را گرفته او را بطرف روشنائی کشید و افزود :
« تیريك میگویم قیافه جالبی برای خودت درست کرده ای . شبیل سبسی عکسی را که از شبیل به او فرستاده بودند ، از روك میسر کشیده نگاهی به عکس و نگاهی به شخصی که روبروی او ستاده بود . افکند . آنگاه سری از روی حیرت جنبانیده گفت : واقعاً شگفتی آور است . يك انگلیس بتمام معنی . خوب شبیل بگو به بینم و یسکی میل داری یا كوكا ؟

« كنيك بهتر است . »
صدایش اندکی سرد بود .

« معذرت می خواهم . تصور میکردم مثل قهرمانان كیفنگ اکت خواهی کرد . »
بعد روبرو سومی که کنار در ایستاده بود گردانیده بزبان چینیای چیز هایی سفارش داد . آنمرد خارج شد و چند لحظه بعد باریك بوتل كنيك و دو گیلانی برگشت . آنها را روی میز جابجا کرد و خودش دوباره بیرون رفته مردوم صحبت را تنها گذاشت . سونك مردو گیلانی را بر کرده به شبیل تعارف کرد بنشیند . سلامت هم يك يك جرعه نوشیدند . سونك شروع کرد :

« این چیز كوچك که بمن فرستاده یسی علاقه ام را جلب کرده است . شبیل درحالیکه جرعه جرعه از مشروب خود را می نوشید ، جوابی نداد . توگوئی اصلاً ذهنت آنجا نبود . سونك ادامه داد :

« جدأ خوشم آمده است . چیزی است که در آرزوی آن بودم . »
« آه که اینطور ؟ »

« شاید تو ارزش این چیز را بخوبی ندانی اساساً برای ارزیابی آن یكدنیا معلومات لازم است . »

سبسی ازجا بلند شده روکی از آلهاری را گسود و فوطی وزین اما كوچکی را روی میز برار داد . بعد از میان لوازم مختلف الماری پارچه كوچك آهنی را بیرون آورد که بشکل مخروطی درست شده بود وقتی سونك سران آنه را بطرف فوطی قبلی پیش برد صدای جرق جرق از داخل قفل شنیده شد . هر قدر آله را نزدیکتر کرد آواز جرق جرق بلندتر گردید . سونك گفت :

« این مخلوطی از یورانیم و کوبالت است که میلیونها دالر میارزد میتوانی بگوئی آنرا از كجا بدست آوردی ؟ »

شبیل جوابداد : در قله يك كوه واقع در حرم . آنوقت يك مامور وززیده در آنجا داشتیم . فعلاً از نزدیکان فاكسونس ملیونراست و دختر امیر حرم نیز در اختیار اوست . بهمین زودیا فراز داد را روبراه میکند زیرا امیر عجله دارد هر چه زودتر مال را بفروشد .

سونك گفت : خیلی خوب شد . ماجه وقت میتوانیم آنرا بخریم چه این سودا نفع زیادی برایش و تو خواهد آورد و از فروش آن ماهم ملیونر خواهم شد .

شبیل ، باردیگر بسكوت پرداخت . ولی سونك جوان حرکی از روی ناراحتی كرد و سبسی نزدیکی مخروط كوچك به قوطی دیگر گردیده صدای بلند جرق جرق هر دو را دچار وحشت ساخت . سونك به عجله ازجا بلند شد و آنها را در طبقات جداگانه الماری خویش جاداد تا از خطر احتمالی دور باشند . سبسی سونك كه از سكوت معتمد همكارش ناراحت معلوم می شد بالحنی التماس آمیز گفت : شبیل آياتو - میل نداری در بدست آوردن این ثروت لایتنهای باتو شريك و همكار شوم ؟ آخر اگر تو معدن را بلدی من طریقه فروش بیتی آنرا میدانم .

ونگاه حریف او بصورت شبیل میخکوب ماند .

شبیل خندید و این خنده احساسی را در او بیان میکرد که از شخصیت مهم بودن نشأت میکند . خیلی سردوق آمده بود :

« طبعاً من سعی خواهم كرد تمام آن در انحصار شركت من و تو باشد . ولی يك تگرانی وجود دارد که چون در ساحات نزدیک حرم



تفحصات نفی تقریباً نتیجه داده بنابراین هوشیاران انگلیس از آنجا دست بر نخواهند داشت . بعید نیست معدن انحصاری ما و تو را نیز در دست در اختیار خود بگیرند و برای ما جزاء وافسون چیزی باقی نگذارند . البته در حال حاضر خطری نیست زیرا آنها بیشتر صنایع نفی شرفیانه سرگرم اند و باین ساحت التفات جدی نمیکند اما قبول سراحتمالی شرط تجارت است و ما باید سعی کنیم در عمل پیشقدم باشیم و هر چه بیشتر استخراج کنیم بیشتر ثروتمند خواهیم شد .

سونك حریفانه گفت : تو بیایور ومن بهر قیمتی که دلما بود آبش میكنم مطمئن باش .

• • •

« سوی ون » از زندگی خود راضی نبود آرامش و آفتاب را غنیمت میدانست و سواحل زیبا و آفتابی بیروت این نعمت را بدیدار به او عرضه میداشت .

بعد هم تکی مرسدس بنز در خدمت او بود تا بورا بگردشگاه های دلفریب ، رستورانهای ساحلی ، سوپرمارکتها و قهوه خانه های خیال انگیز و مرموز ببرد و بیاورد . این ظاهر امر بود . ولی حقیقتاً همه این خوشیهای و راحتی جنبه نمایشی و تصنعی نداشت ؟

در حالیکه دریکی از قهوه خانه های ساحلی نشسته و یسکی وسودا می خورد باین چیزها فکر میکرد . در عین حال نگاهش روی تن و بدن های سیبید ، قهوه ای و برنزه شده زنان زیباروئی می لغزید که در حاشیه پلاژ خرامان خرامان و بیخیال قدم میزدند یا زیر چتر های رنگارنگ آفتابی دراز کشیده بودند . آیا این مناظر لذت بخش بیک دنیا نمی آید ؟ سوی ون این را از خودش می پرسید و بی شبیه جواب آن مثبت بود . علاوه لبنان برای او آوری از تنهایی و خطر بود و بیش از هر چیز دیگر ازین امنیت لذت می برد .

موقعیکه سایه پی برای او افتاد ، سر برداشت و بیلا نگریست کسی پهلوی او ایستاده بود چهره آشنائی بود زیرا عکس او را از مدت ها درجیب داشت و ازین به مشابیهت بحدی دچار حیرت شده که نفسش را بزحمت بیرون داد . شبیل گفت : سلام مارك . دیر که نرسیدی ؟

« خیر . . . خیر . . . بچه مناسبیت ؟ بنشین لطفاً :

شبیل نشست . روی مایوی خودش يك بالاپوش مخصوص پلاژ در برداشت . رنگ وجودش به چاکلیت های شیردار میمانست . بلند ، باریک و عضلاتی بود . در میان سینه و بین دو رشتنه قهقهه هایش يك قسمت وجودش نقطه سیبیدی را نشان میداد می شد فکر کرد خاطره يك پلاستی قدیمی یا جای سوختگی با سگرت باشد .

مارك سوی ون ، بدان نقطه خیره شد و لحظه بعد دوباره بچهره اش نظر دوخت . باورش نمی آمد .

به تمام معنی يك قیافه انگلیسی . عاقبت آنچه را فكر میکرد بزبان آورد :

« شبیل ! من بچشمان خودم نمیتوانم اطمینان كنم . »

شبیل خندید . خنده اش هم مثل چهره اش عوض شده بود . گفت :

« در سويس بهترین جراحی پلاستیک میکنند و سبسی من یکی از بهترین جراحان رسیده بود . كاملاً تغیر کرده ام ، نیست مارك ؟ »

« آنهم چگونه تغییر ؟ چنین چهره ای را در كجا میتوانی به بینی ؟ شاید در آردو ، شاید

بقیه در صفحه ۶۳

هزار و یک



مضمون به مجله ژوند و ن فرستاده اند اینکه دراول عکس خود به چه کسی فرستاده اند بما مربوط نیست مساله شخصی شما نیست کنجکاوی زیاد هم درین قسمت یک نوع فضولی خواهد بود پسر حال چون مضمون شان با همه شیوایی دور و دراز بودو در دوروی کاغذ نوشته شده بود و از جانب دیگر مطالب آن تکراری بود نتوانستیم آنرا نشر کنیم. باز هم بخاطر اینکه نگویند شر مندوک ژوندون ناجوان بود عکس شانرا چاپ کردیم امید است این دو ست عزیز گا هگا هی برای ما مضمون بنویسند و یادی از ما بکنند ... در ضمن خوبست که آن شخص یعنی کسی که عکس دوست ما را دو باره بوی مسترد کرده بداند که محمد یعقوب جان ایوبی کم آدم نیست عکسش را نشر کردیم. به امید همکاری های ایوبی جان بامجله ...

گهتر فلم هندی را میتوان دید که رقص و خواندن نداشته باشد و شاید علت پر فروش بودن فلم های هندی در بازار های ممالک شرق همین چیز باشد سینه های مثل اینکه گنجاندن صحنه های رقص را جز حتمی یک فلم میدانند یکی از دوستانم که بالای این مساله انتقاد میکرد و میگفت با بقیه در صفحه ۶۲

نظر انداخت و دختری را در کوچه دید...
بقید ما چرا را خودتان میتوانید حدس بزنید.

گرچه این تحفه مالایق احسان تو نیست
بازگار بست که ازما بشما می ماند

دوست عزیزی بنام محمد یعقوب

ایوبی یک قطعه عکس خود را با

یک مضمون دور و دراز به اداره



مجله ژوندون فرستاده بودند تا نشر کنیم، در عقب عکس شعری که در فوق از نظر تان گذشت نوشته شده بود و بعد دو باره خط زده شده بود چنین فهمیده میشد که ایشان این عکس به کس دیگری داده شد برای وی نوشته بودندو بعد عکس شان دو باره بدست خود شان رسیده و آنها آنرا همراه یک

تفنگچه پلاستیکی بخریم و رخت و لباس کاوبای بسازیم.
درین اثنا یکی از مهمانان دیگر گفت:

بعضا حرف های اطفال آنقدر غیر منتظره و عجیب است که انسان نمیداند چگونه حرف او را ما ست مالی کند و جبران نماید، همین چند روز پیش در نزدیکی پل باغ عمومی با یکی از دوستانم مواجه شدم که او را چندین سال ندیده بودم باید اضافه کنم که طفلم هم همراهم بود و من همیشه از راه باغ وحش می بردم و گاهگا هی شوخی هایی میکردم.
دوستم بعد از احوالپرسی برای

اینکه طفلم را ناز دوده باشد دستی برویش کشیده گفت:
جان کاکا... نامکت چیست؟

طفلم گفت:

شمیم.

کجا میری؟

بما باغ وحش میریم.

جان کاکا ... مره همراهت باغ وحش نمیری؟ طفلم دفعتا در در جا بش گفت:

نه... هنوز برای شما قفس ساخته اند... دوستم تکان خورد و من در حالیکه از شرم سرخ شده بودم کوشیدم موضوع را عوض کنم.
یک نفر دیگر از مهمانان قصه کرد:

طفل پنج ساله ای دارم که یک روز آتش جنگ شدیدی را بین من و خانم روشن کرد.

من روز نامه را مطالعه میکردم و زنم تازه چای آورده بود، پسر پنج ساله ام از کلکین خانه به کوچه نگاه میکرد، دفعتا صدا کرد: بابا جان.. بابا او نه همو قندول گفتم: چی؟

او نه همو که دیروز گفته بودی زنم کنار کلکین رفت و به کوچه

در مجلسی چند نفر از دوستانم راجع به اولاد های خود و شیرینکاری های شان صحبت میکردند، مادر ها شکایت می نمودند و پدر ها راجع به اینکه گذشت زمان چقدر تغییر در روحیه اطفال وارد کرده است داد سخن دادند یکی میگفت: بخدا طفل امروز با طفل دیروز مقایسه نمیشود، وقتی که ما طفل بودیم هیچ چیزی را نمی فهمیدیم حتی در ۱۲ سالگی به اندازه طفل شش ساله امروز چیز نمیدانستیم. سوالات عجیب اطفال بعضا انسان را به شگفتی می اندازد براستی وقتی که ما خرد بودیم آنوقت معمول نبود که به هر سوال اطفال پاسخ گفته شود، بیشتر والدین قهر میکردند و اطفال را از فکر کردن به هر چیزی باز میداشتند.



گرم همین گفتگو بودیم که بچه پنج ساله یکی از مهمانان که در بیرون با سایر اطفال بازی می کردن وارد سالون شد، او کلاه شیو به سر داشت و لباس های مثل کاوبای های امریکایی بود به مجرد داخل شدن بخانه تفنگچه پلاستیکی خود را کشیده بطرف مهمانان نشانه گرفت و ...
تیو تیو تیو تیو ...
پدر طفل گفت:

نگاه کنید... اینست نتیجه بردن این پدر... به سینما. بمجردیکه یک فلم کاوبای را دید ما را مجبور ساخت که برایش



شاك چيست و چه علل دارد ؟

اعراض شاك کدام و چطور با این مریضان رفتار شود.

شاك عبارت از خالیست که دوران خون در تمام بدن خصوصاً انساج محیطی و دماغ تأمین نگردیده و این عدم تأمین یا از اثر تنقیص در مقدار خون و یا از اثر توسیع شراین و آورده بوجود آمده که در نتیجه اورا انساج و اشتعال آکسیجن به حجرات مختل گردیده و اعراض شاك ظاهر میگردد که اگر تداوی و معالجه نگردد بزودی بحیات مریض خاتمه میدهد.

علل و اسباب شاك زیاد لا کن مهمترین علل آن که همه روزه مابه آن موجه هستیم ذیلاً تقدیم میشود.

۱- شاك های تزفی: عموماً میت این نوع شاك زیاد و کثرت بیشتر دارد از اثر خو نریزی های داخلی و خارجی که بواسطه صدمی و جرحه با آلات قاطعه و تصادفات ترا فیکمی و غیره بوجود می آید مقدار زیاد خون ضایع گردیده و مقدار باقی مانده خون نمیتواند سبب اروا و انتقال مقدار کافی آکسیجن با انساج و حجرات گردد و شاك با اعراض آن ظاهر میشود.

۲- شاك های تر ضیقی یا ضربوی: درین نوع شاك از اثر تر ضیق شدید که سبب تخریب عضلات و کثر استخوان های مختلفه بدن میگردد تخریب انساج و تخریش الیاف عصبی و درد شدید شاك پیدا میشود.

۳- شاك های عصبی این نوع شاك از سبب خا دثات عصبی پیدا میشود که شخص بصورت آنی بیک ضربه روحی مبتلا گردیده مثل خبر بسیار بد و یا خبر خا دثا تیکه مریض از آن بسیار ترس دارد که بنام شوک های عصبی یا روحی یاد میشوند.

۴- شاك های برقی: شاك ها با تطبیق بعضی ادویه مثلاً پنسلین و انسولین شاك ها از اثر ضیاع سیروم

و یا پلازما خون مثلاً در موقع اسهالات شدید و یا سوختگی ها و غیره.

اعراض شاك: درموقع شاك ضربان قلب سریع یعنی تعداد نبض از ۷۵ مراتبه فی دقیقه بیشتر می گردد. نبض خیطی یعنی حبس نگردیده فشار خون از ۱۲۰ تنزیل نموده عرق سرد در تمام بدن و جود مخصوصاً روی کف دست و پیشانی پیدا و چه مریض خا سف بدن آن سرد و مریض دلبدی دا رد تنفس در مریضان ابتدا سریع و بعداً عمیق میگردد مریض ارای عطش شدید بوده در ابتدا مریض با هوش بوده لکن بعداً بیهوش گردیده و این ضیاع شعور و خامت مریض را اعلام میدارد.

قبل از اینکه طبیب بیاید و یا مریض به شفاخانه انتقال یا بد اعتما مات و قایوی و حفاظت ذیل اتخاذ گردد.

اگر شاك از سبب خو نریزی بوجود آمده و این خو نریزی از باعث جرحه اطراف علیا و سفلی یعنی دست و پا ها با شد نخست از همه کوشش شود تا خو نریزی توقف نموده و جرحه توقف نموده و جرحه توسط يك تکه گاز معقم و پاک خوب فشار داده شود تا از جرحه خون خارج شود و یا اینکه توسط کدام رابر طویل و یا کدام پارچه تکه قسمت بالاتر از جرحه خوب بسته شود تا مانع خو نریزی گردد و باید بخاطر با شد که هر نیم ساعت بعد پارچه رابری یا تکه صرف به رای چند دقیقه محدود باز گردد تا نوا حسی پائینتر از جرحه ارواء گردد و انساج تموت نکنند.

و مریض از هوای تازه تنفس نماید در صورتیکه شاك بواسطه تر ریتی و یا کسر بوجود آمده باشد مریض آرام بوده و جای شکستگی بدون مداخله ثابت نگهدا شته شود و فوراً به شفا خانه انتقال یا بد در



شاك های عصبی و روحی مریض باید آرام در بستر بخوابد از تشبهات و تخریشات عصبی جداً جلوگیری شود و باید برای مریض از مسکنات عصبی داده شود در واقعات جروح داخلی و یا راس و یا کسر اگر مریض بو ضعیف نشسته یا ایستاده باشد خطر ناک است در صورت مشکلات تنفس راس و صدر مریض بلند نگهدا شته شود در غیر آن در زیر پاهای مریض در روی تذکره و یا فرش با لشت مانده شود تا اطراف سفلی نسبت علوی بلندتر بوده و جریان خون بیشتر طرف راس و صدر حرکت کند که نهایت ضروری و حتمیست.

برای حفظ حرارت بدن مریض پوشانده شود و حرارت با یدمعتدل باشد در مو سم گرم یا پوشانیدن بدن ضرورت ندارد تطبیقات گرم از قبیل مشکوله و تکر گرم در وقایع شاك عموماً مضر میباشند صرف در مو سم بسیار سرد بر ای جلوگیری از برودت بدن استعمال شده میتواند خلاصه از تطبیق حرارت اضافی در وقایع شاك جداً احتیاط گردد صرف حرارت بدن بدرجه ۳۷ درجه سانتی گرت محافظه گردد.

دادن مایعات در شاك مفید میباشد در صورتیکه مریض بیهوش و یا نیمه بیهوش جروح بطنی و غسیان نداشته باشد آب صحنی عادی که نه گرم و نه سرد باشد بهترین مایع میباشد بعضاً از اثر ضیاع خون مریض عطش دا شته متدرجاً کم کم آب داده شود.

بالاخره در وقایع شاك نزف کنترل شود کسر مرا قبت گردد سوالات بیجا و بی مورد از مریض نشود که مضطرب و نا رام میگردد حتی الو سع کوشش شود تا مریض استراحت جسمی و دماغی دا شته و در انتقال وی به شفا خانه و یا احضار طبیب اقدام فوری بعمل آید.

مسافرت

پرسو کف مهبان خود را در يك اتاق متوسط ورنج رهنمایی كرد. ممكن است ازمن آزرده نشويد، اگر شمارا برای يك دقیقه تنها میگذارم .

اورفت . ایوان پتروویچ وقتی تنها ماند - بدقت خانه را از نظر گذشت . اتاق باهزینه زیاد و ذوق عالی میله گردیده بود . میل گران قیمت از چوب سرخ . اینچاونجا چند گلدان گل و چند تابلو رنگ روغن نسبتا به اتاق يك هم آهنگی زیبا بخشیده بود .

ایوان پتروویچ اعتراف كرد، كه محبت از حد زیاد پرسو کف، و طولانی شدن غیبت او نشانه این است كه غذا در حال چیده شدن دوی میز است .

فرض میكنیم كه او میتوانست فرار كند . تنها كلاه را گرفتن و برآمدن . اما چون يك سلسله خطاها را مرتكب شده، يك گناه دیگر اضافه بر دیگران ابداء اهمیتی نخواهد داشت .

و چون او احساس گرسنگی شدیدی میکرد، پس این طرز قضاوت کسی آرامش ساخت . بلكی راحت میشد، اگر این سوال غیر قابل حل را میفهمید كه : آیا پرسو کف بر حسب تصادف به استیشن قطار آمده بود، یا کسی او را قبلا آگاه ساخته بود .

بعد از چند دقیقه بیان دولنگه درب صاحبخانه به همراهی يك خانم موسیاه و باز دیده ظاهر شد .

اجازه بفرمائید شمارا با خانم معرفی بنمایم ...

ایوان پتروویچ طوری تعظیم كرد، مثلیكه همیشه به خانمهای زیبا سر تعظیم فرود میاورد . تنها پاسر بدون خم كردن پشت . يكی از آشنایان او، سوار نظام محافظ ، خیلی زیبا این تعظیم را ادا ميكرد .

در اولین مرحله آشنایی ، من مجبورم از پیش شما طلب معذرت كنم . او این كلمات را با يك نزاکت جدی كه در اینگونه واقعات برایش عادی شده بود، ادا كرد - من همین الان از راه رسیده ام .

و شما هیچ لزومی ندارد معذرت بخواهید، خانم موسیاه اعتراض کرده ادامه داد هر قدر بی تكلف همانقدر بهتر، تنها بخاطر داشته باشید كه شما در پتروویچ بزرگ نی، بلكه به يك ناحیه دور افتاده ایی مهبان دوستی هستید ...

خانم خندید . آوازی كه از سینه اش بیرون شد، زیر و بسیار خوش آیند بود . اما خنده اش آهنگ دار، پرتاثير و لطیف بود . در حال رد و بدل كردن جملات با ایوان پتروویچ، خانم هیچگاه نگاه خود را از چشم او بر نمیداشت .

از همین نگاه های کنجكاوانه، مودبانه و كمی پرنوازش ایوان پتروویچ نتیجه گرفت كه ثمره تاثیري كه از خود بالای خانم بجا گذاشته بسیار مساعد است .

در آن میانه پرسو کف كه باز برای يك دقیقه غایب شده بود دوباره به اتاق ظاهر شد و آنها را بالای میز غذاخوری دعوت كرد .

این غذای ساده و گرمیانه را ببخشید - پرسو کف این را گفته و با يك احترام ایوان پتروویچ را كه كمی خجالت میکشید مجبور ساخت بدر وازه اول داخل شود .

اكنون ایوان پتروویچ بسیار كم مقاومت كرد، غذای ساده عبارت بود از صدف های ماکول بریان شده، پختنی با يك نوع سبوسه های خوش مزه كه در دهن آب میشد، گوشت سرد ماهی تاس، مرغابی وحشی، و میز بدون نقص

اما برای احتیاط او بی فایده نمی دانست كه به چهره خود نموديك چیزی مانند شكستن خوشی ابتدی بدهد .

خدا بهتر می داند . ممكن است حقیقتا با هم ملاقات کرده باشیم .

هجوم دشمن بالای او چنان غیرمنتظره بود، چنان غیر موافق با تمام تنوریا نظامنامه های جنگی بود، كه ایوان پتروویچ را در همان مرحله اول از میدان بدر برد .

پرسو کف متكبر و فعال با سرعت عمل و آداب معاشرت خود سیرانه ای میدان را متصرف شد و باید اعتراف كرد كه بسیار برق آسا متصرف شد .

يك پسر لنگ دراز در كرتی كاراخی بكس برآوردست ایوان پتروویچ گرفت و بعد از دو دقیقه ایوان پتروویچ خودش را كنار پرسو کف بالای سورتیه سبك نشسته دید كه دو اسب تندرو درجه اول كه جالبی آبی آنها را پوشانیده بود سرعت راه میبرد .

پرسو کف مانند بلبل سرخرف آمده بود، معلوم میشد كه او امروز مطلقا اتفاقی به استیشن قطار آمده است، «هوا بخورده» . او بسیار خرسند است كه ایوان پتروویچ محترم را می تواند از سرمای ناخوش آیند چاپارخانه هانجات ببخشد .

ایوان پتروویچ بیشتر خاموش بود، از سرعت حرکت همیشه كمی حالش بهم میخورد، او در یقه بالا زده بالا پوشش فرورفته و از درون خود را سوهان میزد، او برای اولام بود به سلام های پرسو کف تا اندازه لازم خشك جواب بدهد و به هیچ نوع از انواع نباید با او در تانی او به حیرت ماند كه چگونه همه وقایع به این سرعت اتفاق افتاد و برای (محاصره كردن) و دهان بسته حتی يك كلمه هم پیش او پیدا نشد . در لحن ملایم و روش محبت آمیز پرسو کف يك چیزی بود ، آنقدر آشكار و باطمینان ، كه مقاومت اصلا برایش غیر ممكن بود . ایوان پتروویچ با يك تكان دست زمام اندیشه را به سر نوشت سپرد .

گادی ران آمیهای تندرو را در دست مقابل منزل پرسو کف متوقف ساخت . يك عبارت ساده، بدون جلال ظاهری، اما از قرار معلوم ساختمانی موافق با احتیاجات زندگی و آسایش همیشه بود، از همان خانه های تريك اریایی كه گذشته نظیرش به كثرت دیده میشد . شما میفهمید كه پرسو کف با آواز پراز مهربانی و گرم ایوان پتروویچ را مخاطب ساخت - ممكن است در خانه من بعد از این همه زحمت سفر كمی رفح خستگی نماند .

خير، خير، عاجزانه از شما اظهار امتنان میكنم، ایوان پتروویچ با حرارت اعتراض كرد برای من قطعا قدغن است .. برای من آنجا .. كارهای مختلف است .

این آخرین تجربه بود كه ایوان پتروویچ برای اعلان استقلال خود کرده . پرسو کف چنان شیرین و چنان سنجیده قبولانده، كه او باز هم تفهیم چگونه مجبوره اطاعت شد .

ایوان پتروویچ با تمام انكار و معذرتها، تقریبا از سورتیه برداشته و به خانه برده شد و بر علاوه زیر بازوهایش را گرفتند : از يك جانب صاحب خانه و از جانب دیگر پسر لنگ دراز در كرتی آبی كا ز اخی كه بكس را نقل مبداد .

از راه بدر كردن او آسان نیست . طبع او هیچكاری بكار این پرسو کف كه حسابات پولهای انتقالی را نشان نداده، ندارد . از همه مهمتر، بر قرار ساختن اصل عدالت میباشد كه بر هم خورده است . در حقیقت در این بازرسی قریب الوقوع او مجبور به بازرسی بعضی اسناد و حساب پول های باشد . این هم يك گوشه ناخوش آیند وظیفه است .

ایوان پتروویچ شنیده بود كه در دنیا دو دفتر حسابداری ایتالیایی وجود دارد . كه كلمه ترانسپورت در آخر صفحه نوشته میشود و با يك خط درشت نشانی میگردد . بیشتر از این دانش او در این قسمت گسترش نداشت .

آیا این موضوع آنقدر مهم است . ایدانها لازم است كه این پرسو کف اسرار آمیز بدون معطلی بدست بیاید . تا با رفتار خشك و بیغرضی پرسو کف او را میبوسد بسازد .

و بعد او خودش همه چیز را كه لازم است نشان خواهد داد . هر چه كه نگویم فهم مردم برتری بزرگی است، و آن دست کسی خواهد بود كه از آن استفاده کرده بتواند .

بدین شكل ایوان پتروویچ در روز و شب اول تنها عادی بود، ولی در روز دوم با تر تكان و خستگی راه عصبانی شد .

پرسو کف نباید مبدل يك دشمنی شخصی او گردید كه قابل شنیده ترین گوشه مالی بدون معطلی بود .

بالاخره قطار متوقف شد ایوان پتروویچ بكس خوش ساخت خود را گرفت (او خوش نداشت بكاری كه خودش قادر به انجام آن میباشد پول خرج كند) عینك زمانی خود را گذاشت و به چهره خود چنان تصویر بزرگ با مهابت داد كه همه روزه در چهره آمر خود میدید . او از قطار فرود آمد .

ایوان پتروویچ هنوز در قدم ترفه بود كه از عقب خود آواز کسی را شنید .

اگر اشتباه كنم، ایوان پتروویچ هستند . ایوان پتروویچ هنوز رو برنگشته اند بود كه همان آواز ادامه داد :

اقتضای دارم خود را معرفی كنم : پرسو کف، آواز اوشیرین ، صمیمانه و در عین زمان پرتاثير بود .

ایوان پتروویچ در مقابل خود يك جثه تنومند، ناموزون مردانه را دید كه صورت چار كنچاش را يك بینی به شكل گچالو وطنسی زیست داده بود . لب های ضخیم اش با يك تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر يك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و كنجكاوانه نگاه میکرد .

مرامی شناسید پرسو کف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

آخر ما يك روز در پتروویچ با هم ملاقات كردیم .

خواهش میكنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

اخر، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و با اگر اشتباه كنم در منزل (پروویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در يك حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید، صورت جدی او را يك ریش مد روز زینت می بخشید، پانگاه های خونسردانه و چشمهای سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محكم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره كل را جلب کرده بود .

متنبا به این جوان هنوز موقع تمرینش میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیند را تسخیر كند ولی از آنجا نيكه او تحت حمایت سرنوشت قرار داشت پس فرصت هم با نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت، دريكی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای تند داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق كارش روان شد، در بین راه بطرف ایوان - پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنياند .

ایوان پترو وچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی كامل با قدمهای محكم داخل اتاق شد . امر دست بكمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف كلكین بردش، آنجا عینك زمانی خود را با نظم جابجا کرده، ابرو هارا بالا زد و با لب زیرین خود قیافه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دكمه واسكت زیر دست خود گرفت، تمام این علامات شاید از نظر يك آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد كه صحبت تا اندازه شكل اسرار آمیزی به خود میگیرد .

ام ... می بینی چاتم ، رئیس بالحن موقر ادامه داد ، شما يك وظیفه جدی پیش رو دارید . بگذارید این كار برای شما مثل كه می گویند .. او، چه نام دارد؟ آه، يك سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فكر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم كرد .

در همین روز ها من يك نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانی کرده نگاه كنید ... يك سوء استفاده را مكشوف میسازد . شما می دانید ما درجه موتیم هستیم ؟ از يك طرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد، چطور میتویس و بعد خود متاثر میشوی، شما میفهمید، در این كار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. او ... چه اسم دارد .

حضرت اجل، مانور كردن ؟

درست، درست .. شما بروید ... اما نه بشكل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی .. بلی خود شما میدانید كه در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بدر، خواهد خورد .. در آن همه چیز مفصل توضیح شده است .

ایوان پترو وچ وچ حرکت كرد، مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت كه پلان عملیات آیند را خوب بر رسی كند، او قلبا امر را تحسین میگرد كه این وظیفه مشكل را به او سپرده و نه به کسی دیگر، او مجبور حسرت بین عدل و رسوایی مانور كند، ایوان پترو وچ در اینگونه مواقع بی همتا هست .

اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیر زمانی نمیشد كه از يك موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و با يك دامن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احقانه به رحم میاوردی - دیگری را با نان چاشت نرم میسازي و سومی را از راه اعتصار بنفس بدرام میسازي .

ایوان پترو وچ وچ شرافتمند هست، او با تقواء، خشك و طبیعت انسانی را خوب میشناسد .

تو نمند، ناموزون مردانه را دید كه صورت چار كنچاش را يك بینی به شكل گچالو وطنسی زیست داده بود . لب های ضخیم اش با يك تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر يك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و كنجكاوانه نگاه میکرد .

مرامی شناسید پرسو کف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

آخر ما يك روز در پتروویچ با هم ملاقات كردیم .

خواهش میكنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

اخر، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و با اگر اشتباه كنم در منزل (پروویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در يك حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید، صورت جدی او را يك ریش مد روز زینت می بخشید، پانگاه های خونسردانه و چشمهای سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محكم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره كل را جلب کرده بود .

متنبا به این جوان هنوز موقع تمرینش میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیند را تسخیر كند ولی از آنجا نيكه او تحت حمایت سرنوشت قرار داشت پس فرصت هم با نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت، دريكی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای محكم داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق كارش روان شد، در بین راه بطرف ایوان - پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنياند .

ایوان پترو وچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی كامل با قدمهای محكم داخل اتاق شد . امر دست بكمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف كلكین بردش، آنجا عینك زمانی خود را با نظم جابجا کرده، ابرو هارا بالا زد و با لب زیرین خود قیافه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دكمه واسكت زیر دست خود گرفت، تمام این علامات شاید از نظر يك آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد كه صحبت تا اندازه شكل اسرار آمیزی به خود میگیرد .

ام ... می بینی چاتم ، رئیس بالحن موقر ادامه داد ، شما يك وظیفه جدی پیش رو دارید . بگذارید این كار برای شما مثل كه می گویند .. او، چه نام دارد؟ آه، يك سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فكر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم كرد .

در همین روز ها من يك نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانی کرده نگاه كنید ... يك سوء استفاده را مكشوف میسازد . شما می دانید ما درجه موتیم هستیم ؟ از يك طرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد، چطور میتویس و بعد خود متاثر میشوی، شما میفهمید، در این كار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. او ... چه اسم دارد .

حضرت اجل، مانور كردن ؟

درست، درست .. شما بروید ... اما نه بشكل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی .. بلی خود شما میدانید كه در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بدر، خواهد خورد .. در آن همه چیز مفصل توضیح شده است .

ایوان پترو وچ وچ حرکت كرد، مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت كه پلان عملیات آیند را خوب بر رسی كند، او قلبا امر را تحسین میگرد كه این وظیفه مشكل را به او سپرده و نه به کسی دیگر، او مجبور حسرت بین عدل و رسوایی مانور كند، ایوان پترو وچ در اینگونه مواقع بی همتا هست .

اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیر زمانی نمیشد كه از يك موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و با يك دامن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احقانه به رحم میاوردی - دیگری را با نان چاشت نرم میسازي و سومی را از راه اعتصار بنفس بدرام میسازي .

ایوان پترو وچ وچ شرافتمند هست، او با تقواء، خشك و طبیعت انسانی را خوب میشناسد .

تو نمند، ناموزون مردانه را دید كه صورت چار كنچاش را يك بینی به شكل گچالو وطنسی زیست داده بود . لب های ضخیم اش با يك تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر يك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و كنجكاوانه نگاه میکرد .

مرامی شناسید پرسو کف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

آخر ما يك روز در پتروویچ با هم ملاقات كردیم .

خواهش میكنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

اخر، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و با اگر اشتباه كنم در منزل (پروویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در يك حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید، صورت جدی او را يك ریش مد روز زینت می بخشید، پانگاه های خونسردانه و چشمهای سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محكم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره كل را جلب کرده بود .

متنبا به این جوان هنوز موقع تمرینش میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیند را تسخیر كند ولی از آنجا نيكه او تحت حمایت سرنوشت قرار داشت پس فرصت هم با نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت، دريكی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای محكم داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق كارش روان شد، در بین راه بطرف ایوان - پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنياند .

ایوان پترو وچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی كامل با قدمهای محكم داخل اتاق شد . امر دست بكمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف كلكین بردش، آنجا عینك زمانی خود را با نظم جابجا کرده، ابرو هارا بالا زد و با لب زیرین خود قیافه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دكمه واسكت زیر دست خود گرفت، تمام این علامات شاید از نظر يك آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد كه صحبت تا اندازه شكل اسرار آمیزی به خود میگیرد .

ام ... می بینی چاتم ، رئیس بالحن موقر ادامه داد ، شما يك وظیفه جدی پیش رو دارید . بگذارید این كار برای شما مثل كه می گویند .. او، چه نام دارد؟ آه، يك سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فكر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم كرد .

در همین روز ها من يك نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانی کرده نگاه كنید ... يك سوء استفاده را مكشوف میسازد . شما می دانید ما درجه موتیم هستیم ؟ از يك طرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد، چطور میتویس و بعد خود متاثر میشوی، شما میفهمید، در این كار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. او ... چه اسم دارد .

حضرت اجل، مانور كردن ؟

درست، درست .. شما بروید ... اما نه بشكل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی .. بلی خود شما میدانید كه در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بدر، خواهد خورد .. در آن همه چیز مفصل توضیح شده است .

ایوان پترو وچ وچ حرکت كرد، مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت كه پلان عملیات آیند را خوب بر رسی كند، او قلبا امر را تحسین میگرد كه این وظیفه مشكل را به او سپرده و نه به کسی دیگر، او مجبور حسرت بین عدل و رسوایی مانور كند، ایوان پترو وچ در اینگونه مواقع بی همتا هست .

اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیر زمانی نمیشد كه از يك موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و با يك دامن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احقانه به رحم میاوردی - دیگری را با نان چاشت نرم میسازي و سومی را از راه اعتصار بنفس بدرام میسازي .

ایوان پترو وچ وچ شرافتمند هست، او با تقواء، خشك و طبیعت انسانی را خوب میشناسد .

تو نمند، ناموزون مردانه را دید كه صورت چار كنچاش را يك بینی به شكل گچالو وطنسی زیست داده بود . لب های ضخیم اش با يك تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر يك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و كنجكاوانه نگاه میکرد .

مرامی شناسید پرسو کف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

آخر ما يك روز در پتروویچ با هم ملاقات كردیم .

خواهش میكنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

اخر، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و با اگر اشتباه كنم در منزل (پروویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در يك حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید، صورت جدی او را يك ریش مد روز زینت می بخشید، پانگاه های خونسردانه و چشمهای سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محكم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره كل را جلب کرده بود .

متنبا به این جوان هنوز موقع تمرینش میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیند را تسخیر كند ولی از آنجا نيكه او تحت حمایت سرنوشت قرار داشت پس فرصت هم با نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت، دريكی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای محكم داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق كارش روان شد، در بین راه بطرف ایوان - پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنياند .

ایوان پترو وچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی كامل با قدمهای محكم داخل اتاق شد . امر دست بكمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف كلكین بردش، آنجا عینك زمانی خود را با نظم جابجا کرده، ابرو هارا بالا زد و با لب زیرین خود قیافه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دكمه واسكت زیر دست خود گرفت، تمام این علامات شاید از نظر يك آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد كه صحبت تا اندازه شكل اسرار آمیزی به خود میگیرد .

ام ... می بینی چاتم ، رئیس بالحن موقر ادامه داد ، شما يك وظیفه جدی پیش رو دارید . بگذارید این كار برای شما مثل كه می گویند .. او، چه نام دارد؟ آه، يك سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فكر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم كرد .

در همین روز ها من يك نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانی کرده نگاه كنید ... يك سوء استفاده را مكشوف میسازد . شما می دانید ما درجه موتیم هستیم ؟ از يك طرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد، چطور میتویس و بعد خود متاثر میشوی، شما میفهمید، در این كار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. او ... چه اسم دارد .

حضرت اجل، مانور كردن ؟

درست، درست .. شما بروید ... اما نه بشكل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی .. بلی خود شما میدانید كه در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بدر، خواهد خورد .. در آن همه چیز مفصل توضیح شده است .

ایوان پترو وچ وچ حرکت كرد، مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت كه پلان عملیات آیند را خوب بر رسی كند، او قلبا امر را تحسین میگرد كه این وظیفه مشكل را به او سپرده و نه به کسی دیگر، او مجبور حسرت بین عدل و رسوایی مانور كند، ایوان پترو وچ در اینگونه مواقع بی همتا هست .

اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیر زمانی نمیشد كه از يك موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و با يك دامن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احقانه به رحم میاوردی - دیگری را با نان چاشت نرم میسازي و سومی را از راه اعتصار بنفس بدرام میسازي .

ایوان پترو وچ وچ شرافتمند هست، او با تقواء، خشك و طبیعت انسانی را خوب میشناسد .

تو نمند، ناموزون مردانه را دید كه صورت چار كنچاش را يك بینی به شكل گچالو وطنسی زیست داده بود . لب های ضخیم اش با يك تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر يك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و كنجكاوانه نگاه میکرد .

مرامی شناسید پرسو کف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

آخر ما يك روز در پتروویچ با هم ملاقات كردیم .

خواهش میكنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

اخر، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و با اگر اشتباه كنم در منزل (پروویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در يك حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید، صورت جدی او را يك ریش مد روز زینت می بخشید، پانگاه های خونسردانه و چشمهای سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محكم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره كل را جلب کرده بود .

متنبا به این جوان هنوز موقع تمرینش میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیند را تسخیر كند ولی از آنجا نيكه او تحت حمایت سرنوشت قرار داشت پس فرصت هم با نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت، دريكی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای محكم داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق كارش روان شد، در بین راه بطرف ایوان - پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنياند .

ایوان پترو وچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی كامل با قدمهای محكم داخل اتاق شد . امر دست بكمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف كلكین بردش، آنجا عینك زمانی خود را با نظم جابجا کرده، ابرو هارا بالا زد و با لب زیرین خود قیافه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دكمه واسكت زیر دست خود گرفت، تمام این علامات شاید از نظر يك آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد كه صحبت تا اندازه شكل اسرار آمیزی به خود میگیرد .

ام ... می بینی چاتم ، رئیس بالحن موقر ادامه داد ، شما يك وظیفه جدی پیش رو دارید . بگذارید این كار برای شما مثل كه می گویند .. او، چه نام دارد؟ آه، يك سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فكر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم كرد .

در همین روز ها من يك نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانی کرده نگاه كنید ... يك سوء استفاده را مكشوف میسازد . شما می دانید ما درجه موتیم هستیم ؟ از يك طرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد، چطور میتویس و بعد خود متاثر میشوی، شما میفهمید، در این كار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. او ... چه اسم دارد .

حضرت اجل، مانور كردن ؟

درست، درست .. شما بروید ... اما نه بشكل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی .. بلی خود شما میدانید كه در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بدر، خواهد خورد .. در آن همه چیز مفصل توضیح شده است .

ایوان پترو وچ وچ حرکت كرد، مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت كه پلان عملیات آیند را خوب بر رسی كند، او قلبا امر را تحسین میگرد كه این وظیفه مشكل را به او سپرده و نه به کسی دیگر، او مجبور حسرت بین عدل و رسوایی مانور كند، ایوان پترو وچ در اینگونه مواقع بی همتا هست .

اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیر زمانی نمیشد كه از يك موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و با يك دامن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احق

بی نتیجه

مترجم: ولی لطیفی

قطره ازلیکیور غلیظ و گلوگیر را نوشید. شب زمستان بطور مشهور تاریک میشد. نور سرخ رنگ شعله های بخاری دیواری در صحن اتاق بالای آئینه و روی سقف میلرزید. سایه های عجیب و غریب تخیلی لرزیده و با هم مفشوش میشد. یک رخوت شیرین و گرم تن او را فرا گرفته بود.

ایوان پتروویچ سیگار داییش بینی آورده و دور عطراکین آنرا با شگافهای شگفته ای بینی اش تنفس میکرد. حضور یک زن زیبا، که هر لحظه بیشتر او را مجنوب میساخت، همراه با راحت لذت بخش بعد از غذا، او را بکلی نرم ساخته بود. او آهسته گفت:

«وضع عجیبی است. هیچ چیز انسانها را بهم اینقدر نزدیک نمیسازد، مانند بخسازی دیواری و فضای نیمه تاریک. چرا اینطور است؟ پرسویکف در سایه های پنهان زینتی اصلایده نمیشد. درخت کلمات ایوان پتروویچ - پرسویکف خود را خم کرده تا قدح مبهان را بپراند. وضعتا بطرف چهره او نظر انداخت. نگاه او دقیق و آزمایش کننده بود. مانند طبیبی که محتاطانه بعد از نوشیدن داروی تازه برای مریض خود عکس العمل او را مشاهده میکند. ایوان پتروویچ خودش جواب سوالاتش را داد.

«من فکر میکنم همه کسانی که پیش بخاری می نشینند حالت مشابه دارند. شاید یک حالت صلح آمیز متفکر و کمی اندوهگین. بعد از ایوان پتروویچ سرچرخانده و حتی چشم هارانتنگ کرد. اما از سبب روشنی - پرسویکف را که در تاریکی نشسته بود ندید.

حیاط نه روشن و نه تاریک بوی خوشی از اتاق استشمام شد (او هوای اتاق را تنفس کرد) یک کمی بوی عطر، یکی کمی بوی لاک و بوی چوب پیانو. گرم، نیمه تاریک، خواب آور، چیزهای بخاطر زنده میشد توگویی آدم انتظار چیزی نامعلوم را دارد.

او خاموش بود و بطرف والتیناسرکیفنا نگاه میکرد. او فکر کرد که خانم طرز صحبت او را ارزیابی میکند و دوباره نگاه نوازش گر خود را به چهره او لغزاند. اما خانم در حالیکه سر را به پشتی دیوان تکیه داده بود بدون حرکت با دست های بسته بروی سینه، نشسته بود. ایوان پتروویچ از تمام صورت خانم تنها دهن و زیر زبانش را میدید.

«یک چیز اسرار آمیز و شاعرانه دلم میخواهد ایوان پتروویچ ادامه داده و بدون عقب نشینی به قسمت روشن چهره والتیناسرکیفنا نگاه میکرد و در عین زمان فکر میکرد که این پرسویکف «حله گر» او را از گوشه تاریک خود با دقت تعقیب میکند.

«افسوس که شاعر نیستم. و یا چقدر خوب میشد اگر به یک افسانه طولانی و حیرت انگیز گوش فرا میدادیم و باور میکردیم مثلثیکه در طفولیت باور داشتیم.

او خاموش شد. در اتاق تنها آواز سوختن ذغال بگوش میرسید. پرسویکف ناگهان بسرعت از جاییش برخاسته و چوکی خود را پس زد و در حالیکه نرم بالای قالین قدم میگذاشت به ایوان پتروویچ نزدیک شده او را مخاطب ساخت.

«ایوان پتروویچ، شما لطفا مرا غفر کنید. من احتیاج دارم. همین الان برای انجام کاری بقیه در صفحه ۶۷

وقتی خانم میخندید. اول خنده در چشماش میدرخشید و بعد به لبهایش سرایت میکرد. که این حالت خانم را از یاتو جلوه میداد و به تیسش رنگ یک نوع صمیمیت میداد. صرف غذا تمام شد. والتیناسرکیفنا پیشنها کرد قهوه را در اتاق دیگر بنوشند.

«اینست گوشه دوست داشتنی من - خانم به گوشه نزدیک بخاری دیواری اشاره کرد. بخاری دیواری که نزدیک آن یک دیوان راحت یاد و چوکی بازو دار گذاشته شده بود از بانی قسمت های اتاق تماما جدا بود. از یک طرف بایبانو، و از جانب دیگر بانخل های برگ پهن پر شاخ و برگ و یک آئینه سه پله پوشیده بایته های عشقه پیچان احاطه شده بود. در همین گوشه قهوه بالیکو روسیگار ترک داده شد.

ایوان پتروویچ شرافتمند که وجدانش اکنون موجودیت خود را نشان نمیداد، در چوکی بازو دارای عمیق فرو رفته و بالیهای نیمه بسته چند

ها وقتی سر هجیان میآمد که تسپاراجع به خود قصه کند.

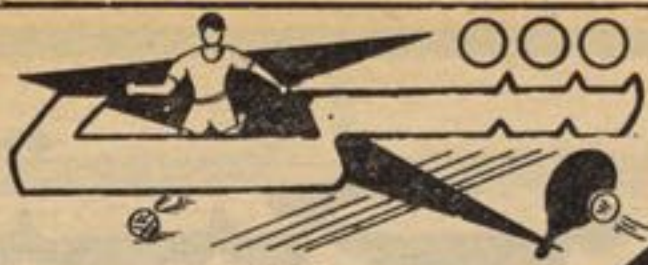
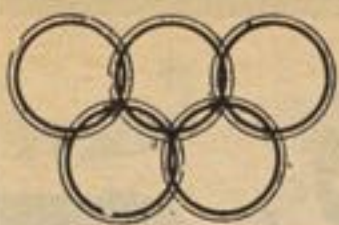
از همین سبب وقتی او را میشنیدند، تفاوت بین زن و شوهر معلوم بود. پرسویکف با حواس پرتی گوشش میداد: گاه با دقت مبالغه آمیز، گاه غرق در افکار خود اصلا گسوش نمیداد. اگر ایوان پتروویچ او را شخصاً مخاطب قرار میداد، پرسویکف سراسیمه بلی، میگفت و یا خندیده و دقتاً علاوه میکرد.

«شما این ماهی را یکبار امتحان کنید. آنرا چه قسم یافتید، مثل یک دسته گل.

والتینا سر کیفنا بایک کلمه هم صحبت اوراق قطع نکرد. وقتی ایوان پتروویچ سرش را به جانب او چرخ میداد خانم چشم هارا از بشقاب برداشته و با دقت به چشمان او نگاه میکرد و گاهی نگاه اش به لبها و میلفزید که ایوان پتروویچ نیز به نوبه خود ناخود آگاه همان کار را میکرد. این کار در عین زمان که برایش لذت بخش بود او را ناراحت هم میساخت.

چیده شده بود. بالای میز، صرف نظر از فصل زمستان، یک دسته بزرگ گل آفتاب پرست خودنمایی میکرد. «از گل خانه شخصی» طوریکه بعد تر پرسویکف با تیسیم خود پستدانه ای توضیح کرد. عقب میز پیش خدمت خوش قیافه ای بادننگش های جبر خدمت میکرد. شراب که تقدیم میشد بسیار لطیف و قیمتی بود. نه از اینهای که در ولایات مبهان نواز با برچسب های رنگارنگ دوست دارند، بلکه یک شراب واقعی و کهنه فرانسوی. با هر جرعه ایوان پتروویچ رطوبت عطراکین را احساس میکرد. مانند آنکه در سینه اش خشم شدید متصفانه آب شود، و گوش مالی های خشن خاموش گردد. صحبت عقب میز بیشتر روی ماجرا های سفر در قطار چرخ میخورد. و این موضوع به ایوان پتروویچ موقع داد. تاراجع به حوادث سفر سال گذشته اش در خارج قصه کند. او میتواند بسیار خوب با خوشمزگی صحبت کند. اما مانند بسیاری از خود پستد





درد



جام جهانی یعنی چه؟



برازیل بر گزار شده بود در صد ر همه فو تبال های جهان د ید. در مسابقات سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ یعنی در جام های دوم و سوم ایتالیا به مقام قهرمانی راه یافت. - مسابقات سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۶ به نسبت موجودیت جنگ جهانی دوم بر گزار نگردیده و در مسابقات سال ۱۹۵۰ طو ریکه قبلا تذکر رفت او رو گوی فاتح جام جهانی فوتبال گردید.

- آلمان در سال ۱۹۵۴ و برازیل در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲ و انگلستان در سال ۱۹۶۶ و باز هم برازیل در سال ۱۹۷۰ جام جهانی را فتح کرده و برای همیشه آنرا تصاحب نمود. این تاریخچه جام (ژول ریمه) بود که برازیل برای همیشه باسکه قهرمانی آن را برای خود نگهداشت و سال ۱۹۷۴ آغاز دوران جدید جام جهانی فد را سیون بین المللی فوتبال است که شهر میونخ آلمان برگزار میشود.

بقیه در صفحه ۶۵



پلی بازیکنی که برازیل با قدرت پاهایش جام فیفا را برای همیشه تصاحب نمود

خوانندگان محترم ژوندون اطلاع دارند که در سال ۱۹۷۴ در شهر مونیخ آلمان مسابقات جام جهانی آغاز خواهد شد. از همین اکنون ممالک مختلفه جهان برای اشتراک در مسابقات مذکور آمادگی گرفته و مسابقات مقدماتی جام جهانی در حوزه های مختلفه جهان جریان دارد که در بعضی آنها نتیجه معلوم و در بسیاری از حوزه ها تا هنوز معلوم نشده و تا حال تثبیت نگردیده که کدام تیم میتواند در مسابقات جام جهانی منعقد مونیخ آلمان اشتراک نماید، اینک پیرامون جام جهانی فوتبال و تاریخچه آن خدمت خوانندگان ارجمند ژوندون تقدیم میدارم امید مورد دلچسپی قرار گیرد.

- جام جهانی فوتبال ۴۵ سال قبل یعنی در سال ۱۹۲۸ به ابتکار (ژول ریمه) رئیس فد را سیون بین المللی فوتبال که از اتباع فرانسه بود پایه گذاری گردید. دوسال بعد یعنی در سال ۱۹۳۰ نخستین دور آن برگزار شد که طی آن تیم ملی او رو گوی قهرمان گردید.

کشور او رو گوی قهرمانان خود را یکبار دیگر در سال ۱۹۵۰ زمانی که مسابقات جام جهانی در

بناغلی نادر علی فردوسی عضو تیم منتخبه عایشه اردو

چهره های ورزشی

پیغله نسرين متعلمه صنف دهم
لیسه عایشه درانی.



ژوندون

دارای شانزده سال عمر میباشد. به ورزش بی اندازه علاقه داشته و تقریباً مدت پنج سال میشود که باسکتبال میکند عقیده دارد که برای انکشاف و ارتقا سپورت بر علاوه زیاد شدن کلب های ورزشی باید اطفال را از سن کودکی به سپورت رهنمایی و تشویق کرد تا آینده درخشانی به ورزش داشته باشد.

از زمان کودکی به ورزش منجمله فوتبال علاقه داشته و مدت پنج سال میشود که در تیم اردو فوتبال میکند چنانچه برای دادن مسابقه چندین دفعه در داخل کشور و یک دفعه هم در اتحاد شوروی سفر کرده خاطره خوشی که از فوتبال دارد این است، که با تیم فوتبال جمهورییت مردم چین در سال ۱۳۵۱ در کابل، توانستند مساویانه

مسابقه را خاتمه دهند.



در دلد ورزشکاران

ورزشکاران لیسه غازی



با سکتا لیست های لیسه غازی

جزء نام اصل آنها نمیتوان در یسن لیسه سرخ کرد .
وقتی انسان سر صحبت را می کشد به هر طرف سخن کشانیده میشود یک ترازین ورزشکاران رشته سخن را بدست گرفته در مورد ورزش درمعا رف مخصوصا با سکتکیال چنین گفت :

در نور نعمت اخیر با سکتکیال نسوان که در چمنایوم پو هنتون کابل دایر شده بود بخوبی ثابت ساخت که معلمین لیسه های نسوان چه کرده اند و چقدر زحمت کشیده و خود را تکلیف داده اند ؟
ما وقتی میدیدیم که دختران معا رف با همه استعداد یکد داشتند و با همه ذوق و علاقه ای خاص نمی توانستند کاری را از پیش ببرند گناه را اولاً بدوش مربیون و بعد از آن بدوش ادارات و اگر از آن هم فراتر قدم گذاریم بدوش ریاست تربیت بدنی و زارت معارف می گذاریم زیرا از یکطرف مربیون آنها کمتر به ورزش شان علاقه قویا اگر علاقمند بودند اصلاً چیزی نمی دانستند زیرا ما خوب می فهمیم که عده ای زیادی از معلمین ورزش مادر کشور های خارج غیر از سپورت چیز دیگری مثل دندان سازی و غیره را تحصیل کرده ولی وقتی بوطن باز گشته اند منحیت معلم سپورت قبول شده اند بدون آنکه به شباهت نامه آنها توجه شده باشد و آنها نیز با این عمل خشنود شده اند زیرا با شامل شدن به حیت معلم توانسته اند از رفتن به خدمت زیر بیرق خود را کنار گذارند .

از جانب دیگر عده ای زیادی از ادارات لیسه های نسوان تو چه به ورزش و ورزشکاران نداشته و اکثر آنها تیم های راهم اگر ساخته اند زاده ذوق و استعداد خود و ورزشکاران بوده در مورد ریاست تربیت بدنی باید گفت که از همه مهمتر اینکه تبعیض میان ورزشکاران را روا داشته و قتی به تشویق و قتی به تنبیذ فو تبالیست های معارف نظر اندازی شود با سکتکیا لیست هافرق زیاد داشته و همچنان آنقدر تشویقی که فو تبالیست ها می شود نرسد

آینده ای جوانان کشور و بسبب و ضح و پیشرفت برق آسای آنان در همه امور عموماً و در ورزش خصوصاً ایمان کامل داشته و روزگاری را انتظار داریم که قهرمانان مامدال های طلا در گردن آویخته و در صدر قهرمانان جهان قرار گیرند .

ورزشکاران لیسه غازی و ضح کنو نسی ورزش را در لیسه خود چنین بیان کردند :
درین لیسه فعلاً به جزء از با سکتکیال که از بقایای گذشته مانده و جوانان با سکتکیالیست این لیسه یک ابتکار عمل را در دستر شدن این رشته بدست گرفتند که بر علاوه نگهداری تیم قوی با سکتکیال برای لیسه غازی هر یک از آنها چند نفری را که تعداد شان از پنج الی پانزده نفر میباشد از صفوف مختلفه را تحت تربیه گرفته اند که اگر با سکتکیالیست های کنونی لیسه غازی فارغ التحصیل شوند کدام مشکلی احساس شده و خلائی کمبود ورزشکار احساس نمی شود و مامیتقن هستیم که اگر این عمل دوام نماید چنانکه فعلاً لیسه غازی حریفی در معارف ندارد هیچکامی هم نخواهد داشت درین لیسه تیم ورزیده با سکتکیال موجود بود که میتوانست و می توانست را که ادعای قهرمانی داشته باشند از بسا در آورند .

یسکتن ازین ورزشکاران گفت که در لیسه غازی بعد از با سکتکیال تیم فو تبال هم است ولی نمی توانند مثل با سکتکیال ادعای قهرمانی کنند .

اگر از آن هم بگذریم دیگر کدام سپورتی در لیسه غازی وجود ندارد که مانام آنرا تیم ورزشی بگذاریم زیرا آنچه که از گذشته های بسیار دور باقی بود در اثر فارغ التحصیل شدن شاگردان یا بعضی عوامل دیگر در یسن چند سال اخیر ازین رفته امیدوار هستیم دوباره احیا گردد .

میگویند بهترین ورزشکاران انلیک والیبالیست بوکسنگک و غیره در اختیار این لیسه بود ولی حالا جزء با سکتکیال که واقفاً رقیب ندارد بعد از آن شنا و پد رجه دوم فو تبال را میتوانیم یاد آور شویم اما از سایر رشته های ورزشی

داده و میگویند وسایل تشویق آنها را به هر نوع ممکنه میسر گردانند . روز های را همه ای ورزشکاران این لیسه بیاد دارند که مدیر موصوف از پول شخصی خویش برای ورزشکاران شیر و غیره مواد خوراکی تهیه مینمود گرچه با خوردن شیر در یک روز کدام تأثیر مادی بالای جسم یک ورزشکار را رد نمی شود اما تأثیر معنوی آن خیلی زیاد بوده و این حرکات و لو بسیار ناچیز هم باشد تأثیر بسزا بهر وجه ورزشکاران داشته نه تنها باعث تشویق آنها شده بلکه به تعد اد ورزشکاران افزوده شده زمینه برای تیا ر ز استعداد های نپخته مساعد گردیده و قتی تعداد ورزشکار زیاد شد امید بمان آمدن بهترین قهرمانان از آنها ممکن به نظر مینماید .

در حالیکه کنون همه مردم کشور بیک اتحاد و هم آهنگی خاص و بیشتر از پیش ضرورت داریم دیده میشود که یک عده ای خاص هنوز هم در هوای گذشته پریده و میخواهند چلسو اتحاد و همبستگی جوانان مخصوصاً ورزشکاران را گرفته مانع رشد آنها شده نمی گذارند قدمی به پیش گذارند و ازینکه نام پدی کمایی نکند نمی گذارند مسابقاتی بر گذار شد و ورزشکاران زحمات و استعداد های نپخته ای خویش را بر رخ بکشد و ثابت سازند که در نهاد همه اولاد این خطه استعداد بس ارزنده نپخته است که اگر زمینه تیار از آن مساعد گردد و کسی مانع رشد آن ها نکرده و مامیتقن هستیم به زود ترین فرصت بهترین قهرمانان در المپیا جهانی می فرستیم .

ما ورزشکاران لیسه غازی متقن هستیم این عناصر که تاهنوز پارزیم جوانان و مسردم خواه ما آشنایی کامل ندارند این ها بالاخره یا راهی را که رژیم جوان مامیخواهد تعقیب خواهند کرد و یا بکلی نابود خواهند شد بعد ازین عصر سنگ اندازی بروی جوانان نیست بعد ازین سدها خواسته های مردم ماورزیم ورزشکاران جدی و فعال را مورد نوازش قرار

یکی دیگر از لیسه های مرکز شهر کابل که گذشته های خوب ورزشی داشته و ورزشکاران پر قدرت را تحویل جامعه خویش نموده لیسه غازی است این لیسه که روز گاری دارای عده بیشماری ورزشکار در ساعات مختلفه سپورت داشت و در هر مسابقه ای به رخ ورزشکاران مکاتب مختلفه شهر کابل میکشید بدبختانه درین سالهای اخیر با فقر سپورتمین گرفتار بود و جز با سکتکیال در هیچ رشته ای ورزشکاران و رزیده نداشته و با هیچ لیسه ای نمی تواند بدرستی رقابت نماید علت این همه عقب رفتن لیسه غازی درین رشته ای حیاتی نبودن استعداد یا کدام چیز دیگری نیست یعنی نه میدان های ورزشی اش تخریب شده و نه از تعداد طلاب آن کاسته شده نه ذوق ورزشی از میان شاگردان آن از میان رفته و نه کدام عامل عده ای دیگری باعث آن شده که زاده شاگردان آن لیسه باشند .

علت عمدی ای این عقب رفتن را چندان از شاگردان این لیسه که متعل ورزش را در میان ورزشکاران معارف روشن گذاشته اند و آنها عبارت بودند از : شایخو محمد عمر ، محمد بانور ، عبدالغفور ، شاه زمان ، فریدون ، نعمت الله ، محمد نعیم ، ذبیح الله ، محمد حکیم احمد شاه و وحید الله .

ضمن مصاحبه ای چنین توضیح نمودند :
در لیسه ای غازی قبلاً مدیری موجود بود که از جهات مختلف و طریقه های خاص ورزش را میان شاگردان لیسه غازی گسترش داده و در امر پیشرفت آن از هیچگونه تشویق مساعدت و همکاری با ورزشکاران در یسخ نمی نمودند این شخص که مبالغی سپیلی مدیر عمومی معارف ولایت ننگرهار است در دوره کار خود ساعتی آرام نمی نشست و در امر پشتر شدن ورزش هیچ زحمتی را بر دوش ورزشکاران نمی گذاشت میدانها را برای تمریم می نمود ، مسابقات را به تنها یی دایر میکرد بلکه در هر مسابقه حاضر شده و ورزشکاران جدی و فعال را مورد نوازش قرار



فوتبال لیست های لیسه غازی با معلم ورزششان

مردی بانقلاب

تا اینجا داستان :

گفتار مأمور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مأمور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

دقیقاً میتوانید گفت که در چه واو هم اظهارات بنت و پولیس را تصدیق نموده نتیجه تحقیق در کینگس بریج همانچیز بود و الک رخ مو ترا بطرف هوا سپام بر گردانده اظهار داشت (آقای بنت من از شما معذرت نمیخواهم. شما بو وظیفه من آشنا هستید و یقین دارم موقف من را تقدیر خواهید کرد). بنت غم غم کنان جواب داد: (من را از خواب سحر گاهی بیدار کرد

اعتراض نکرده ام وظیفه وظیفه است اما من این حق را دارم که بدانم چرا شما از تمام انسانهای روی زمین نسبت به من سوءظن پیدا کرده اید؟) الک موتر را متوقف ساخته گفت: (خوبست به امتداد سرك پیا ده برویم اینطوری من بهتر میتوانم صحبت کنم.

آنها از موتر پیاده شده، یک لحظه بدون آنکه حرفی زده باشند قدم زدند و آنکاه الک به صحبت پرداخت. (بنت! شما از دو نگاه مورد سوءظن من واقع شدید. شما مرد مرئی هستید. چه هیچکس نمیداند که از کدام مدرک استمرار معاش میکنند؟ شما از خود در آمد و شغل معینی ندار ید و بفوا صل غیر ثابتی از منزل غایب میشوید هیچکس نمیداند که شما به کجا می روید. اگر شما مرد جوانی می بودید، در آنصورت بشما سوطن پیدا میکردم که يك زندگي خصوصي غير از زندگي با اعضای خانواده تان دارید. اما شما از این گروه مردم نیستند. این نکته اول سوءظن من نسبت به شما بود که گفتم نکته دوم سوءظن من قرار ذیل میباشد: هر باری که از منزل غایب میشوید، يك سرقت بزرگ درجایی رخ میدهد و من معتقدم که این دزدی باند بقیه ها میباشد. من میخواهم تیئوری خودم را بشما تشریح کنم بقیه ها از لحاظ استعداد ذهنی بطور عادی آخرین صنف بشمار میروند و در بین تمام اعضای باندیک چنین مغزی وجود نخواهد داشت که حتی يك چار مغز را بصورت صحیح بشکنند. اما من ضمانت می کنم که

بقیه در صفحه ۶۴



حادثه در نیمه شب

ترجمه: زهرا سدید

موتورش را خاموش کرد و از آن خارج گردید. به آهستگی شروع به پیشروی سوی ایوان قصر نمود. نقش های بون او روی راهرو بجا مانده و پله های زینت زیروتن او خم میگردد. در کدام یکی از این اتاقهای مغروریه برید فوراً زندگی میکند. افلاک در کجاست. خدمتکاران صادق و باوفای این قصر کجاستند. آیا این قصرهای لوح است. او که بکلی آثرا میشناخت.

به آهستگی در حالیکه روی پنجه های پا حرکت میکرد سوی پنجره های که دارای پرده های افتیده بود به اطاق نشیمن وصل میگردد. پیش رفت تا داخل آنرا مشاهده نماید. در این اطاق لی یگروزی جای خورده بود. اما حالاسفقت فروغلتیده و روی پارچه کلفت و سخت پلستر در هم شکسته فرش گهنه و فرسوده روی اطاق خوابیده بود.

قسمت مرمری بخاری دیواری درهم شکسته بود. وسامان و اشیای گران بهای که روی آن قرار داشت دزدیده شده بود. شاید توسط اشخاص مغرب و یا شرور که دروازه را شکسته بودند و نام های زشت را روی دیوارهای داخلی رسامی کرده بودند این کار صورت گرفته بود. تمام این ها چگونه میتواند درست باشد؟ برید فوراً هر روز از این جابه قصر و یورلی می آمد.

برید! او قدم دیگری از این پنجره های شکسته در داخل اطاق مغروریه و از این رفته نشیمن برداشت و ناگهان سراپایش را ترس زاندا الوصفی بر لرزه در افکند. او به حقیقت باور نکردنی و مسلمی رو برو گردیده بود.

ناگهان فریاد کشید و سوی برنده بدوین برداخت. آوازی که از بون های او روی سنگفرش عاتولید میگردد مانند آواز ماشین پلنین انداز میگردد. در این لحظه پله بالایی زینت وزن او را تحمل کرده نتوانست و او در هوا معلق ماند و بروی به پائین لغزیده و روی سنگریزه های محل پارکینگ افتید. بزحمت خود را دو باره تکان داده و شروع به بدوین سوی موتورش نمود. انجن موتربا آواز سیهانگی غرید و تا اندازه که امکان داشت شروع به پیش روی سوی جاده باریکی که یکی از شاهراه ها می انجامید نمود. برمه های خشکیده و خزان زده زیر تایرهای موتورش صدای ترس آوری تولید میکرد و در هوا مانند ابرهای هم کرده آشیان جرخ میخورد. وقتی که به شاهراه رسید جسمش را بیکسو متمایل ساخت تا بدین ترتیب نفس تازه نماید. دستش را بلند کرده و مشاهده نمود که صورتش خونی است. از دستکولش آئینه کوچکی را در آورد و تا جای که میتوانست گوشت که زخم مؤلده را پاک نماید. هنگامی که در آئینه متوجه چشمان فرو رفته اش گردید با خود گفت:

— های لوح از بین رفته است. هیچکسی در آنجا از چندین سال به اینطرف زندگی نمی نماید. مادر کلان برید فوراً کجا است؟ شک و تردید معلق و پیچیده مغزش را به بازی گرفته بود. بایک تصمیم ناگهانی دستکولش را در گوشه گذاشته و دوباره موتورش را حرکت در آورد.

در هنگام برگشتنش جاده طوری دیگری معلوم میگردد و نسبت بدفعه قبل فرود داشت آرامی و سکوت این جاده باز مزه های از دحام ترافیکی که از فاصله تقریباً دوری بگوش میرسد بشکل يك مانع در آمده بود. طوری معلوم میگردد که از دنیای واقعیت بدور افتاده

بقیه در صفحه ۶۲

بود باشد. برمه های جوانجا روی هم انبار گردیده و این انبارهای برگ بکلی قا بسل اندازه گیری بود. اما لی متیقن بود که خانم لاریس مادر کلان برید فوراً در این جا زندگی کرده و هنوز هم از فلسفه گوشه گیری از دنیا و مردمان مورچه مانندش پیروی مینماید. در آنجا بعضی علاماتی از عبور و مرور بمشاهده میرسد. لی به پیش رفت. این پیش روی دقیقانه و به آهستگی صورت میگرفت. به ساحت میتوان گفت که در این لحظه لی را ترس برداشته بود. زیرا بمجرد شنیدن آوازی که از شکستن شاخه های خشکیده و برگهای از درخت پائین افتیده که از زیر تایر موتورش بر میخاست ارتعاش شدیدی سراسر بدن او را فرا میبرد. این جاده خاکی بالاخره به يك پارکینگ دائری شکل ختم گردید.

پارکینگ مذکور سوی ایوان بزرگ و بازی که در قسمت پیشروی قصر قرار داشت ادامه میافت و همین که لی به آنجا رسید و بدنه قصر بکلی در دیدگاهش قرار گرفت نفسش به شماره افتید و ترس زاندا الوصفی او را در بر گرفت.

های لوح بخوابه مبدل گردیده بود. پنجره هایش بازو خالی بود. اطاقها از نداشتن فرنیچر خیر میدان. شیشه پنجره ها شکسته و از بین رفته بودند مانند خفره های سیاه سوی انسان ذهن کجی میکرد. قسمت عقبی قصر سوخته و از بین رفته بود و نشانه های سیاه و سوخته آن در گوشه و کنار پراکنده گردیده بود. در دروازه ورودی قصر بدون پرده باز بود. اما در پهلوی آن پنجره های دراز اطاق نشیمن بسته مینمود. بوی این همه خرابی و از بین رفتن را میشد در داخل و خارج قصر استشمام کرد.

برای چند لحظه لی نمیتوانست که از جایش تکان بخورد. مطمئناً او در حالت خواب بود. برید فوراً نمی توانست که هر روز از این جا بگذرد و این اوبه و یورلی بیاید. او ماشین

که از آنجا در روز های بد میضی خبر گیری نماید و کمک های لازم را از آنها دریغ نکند چیزی نگفت. در حالیکه مادر کلان برید فوراً قادر نبود که از شدت مریضی از بسترش بر خیزد چطور برید فوراً این حق را بخود داده بود که از لی درخواست ازدواج نماید؟ آیا این کار تناسب با شرایط فعلی داشت؟ بهر صورت لی چند دسته گل باخود برداشت و جهت ملاقات و عبادت مادر کلان برید فوراً روان شد.

لی دسته از گل گلاب را باخود برداشته و از آقای بیکس خواست که گلها را به موتورش ببرد. هنگامی که از دالان بزرگ و طولی پارکینگ قصر خارج میگردد و موتورش را به پیش میراند و سوی هدفش یعنی های لوح روان میگردد از مشاهده فضای آرام و معطر آن روز تابستانی غرق لذت گردید. آفتاب نور افشانی میکرد. شبنم های که روح را تازه میکرد هنوز هم روی درختان میرقصید و تناسب عجیبی با گرمی آرزو پدید آورده بود.

هنگامی که لی به نزدیک دروازه ورودی های لوح رسید دوجار اشتباه شد یا به عبارتی دیگر نتوانست که در اولین قدم راه اصلی را پیدا نماید. در آنجا اصلاً دروازه ورودی وجود نداشت. اما او از هنگام طرولت خود که چندین بار به آنجا آمده بود چشم انداز قدیمی قصر را بخاطر داشت. حالا در آنجا علف های هرزه روئیده بود و گل های زینتی بشکل نفرت آوری پژمرده شده و منظره خوفناکی را پدید آورده بود.

با داشتن سؤطن لی داخل راه موترو گردید. راه مذکور طوری معلوم میگردد که از مدت زیادی است که مورد استفاده قرار نگرفته و تا بر کدام موتوری روی آن بوسه نزده است. آبنایرهای موتو برید فوراً نتوانست این جاده خاکی را به یاد بوسه بگیرد؟ هر روز او به اینجامی آید و میروید پس بطور قطع جای تایرهای موتورش باید در آنجا نقش ببندد. لی طوری معلوم میگردد که در حال موترو دانی روی برمه های خشکیده که ثمره خزان سال گذشته

در پشت پرده چشمان بسته اش حواش فرعی و ابهام آمیز که در جریان نصف آرزو رخ داده بود دوباره در مغزش تکرار میگردد. منظره متوجه بودن و ثابت ماندن چشمان باز و دریده جوزف که متوجه او گردیده بود. داغی و سوزشی که در دستانش هنگامی که او دستش را روی پیشانی جوزف گذاشته بود. آواز بر خورد بدن و زدیة جوزف که از سقوطش از بالای سقف مقبره یونانی با علف های هرزه تولید گردیده بود دوباره در مغزش جان گرفت.

آیا این واقعه و یا این عقیده که جوزف بعد از سقوطش سوی اوبانگاه های دیگر میدید و بانگاه های آشنا و دلسوزی او را برانداز مینمود و طوری وانمود میکرد که درباره او مشوش و پریشان است خنده دار و خیالی باقی نبوده است؟

و بعد از آنکه آندوبه جوزف کمک کردند و او را به اطاقش بیزار زحمت و جان کنی بردند و هنگامی که لی رویش را دور دازه و سوی دروازه باز جیت با خبر کردن آقای بیکس برای سرپرستی و مواظبت جوزف ذوبیده بود و گفته بود که میروید تا بیکس را از ماجرا آگاه سازد لی متوجه گردیده بود که چشمان جوزف دقیقانه و مشتاقانه متوجه او بوده و میخواهد که نسبت این همه زحمت و تلاش قدر دانی اش را به او بپسند. این نگاه عازان نگاه های بود که به آسانی میشد در لابلای آن مشتاق بودن و مشوش بودن را درک کرد. اما لی، همه این تصورات قسمتی از خیالات و کابوسهای نیمه شبی اش بود که در لحظات بیداری و از جابردن هابه آن سر دوجار میگردد.

در هنگام صبح تا اندازه زیادی خواب آلود مینمود. قادر به فکر کردن زیاد نبود. طبیعتاً او نمیتوانست که روی موضوع به آن بزرگی و اهمیت مثل پیشنهاد ازدواج برید فوراً فکر نماید. زیرا در این لحظه به اندازه ذله و کساله بود که به زحمت میتوانست مفکوره ها را دنبال هم قرار بدهد و آنها را انسجام قانع کننده ببخشد. در لابلای میز غذاخوری تاجای که امکان داشت و او در خود سراغ کرده میتوانست میکوشید آن همه تصورات و کابوسها را در لابلای بازی کردن با کارد و پنجه روی میز پنهان کند و بطور غیر مستقیم تظاهر نماید که هنوز هم

آرزو دارد که بخوابد. آنتی طوری معلوم میگردد که این هيجان و دلواپسی ها و یازله گی او را مشاهده کرده نتوانسته است.

افکار آنتی همیشه طوری معلوم میگردد که با حواش گذشته رابطه ناگسستی داشته و گذشته های خیلی دور را در برگیرد. بسیاری از سخنانش یادگار و رونوشت بود که به شکل صحبت بکثرت عرض وجود میکرد. لی بکلی درک کرده بود بسیاری چیزهای را که آنتی میگوید شامل میشد به برید فوراً و مادر کلانش و حوادثی مربوط به وقت های که آنها جوان بودند و نزدیک همدیگر بسر میبردند و راجع به خاطرات که چطور آنتی روی اسب سوار میگردد و جهت ملاقات مادر کلان برید فوراً به های لوح میرفت.

در این وقت فکری بدماغ لی خطور کرد. های لوح! البته در آن ظه بعد از آنکه آنتی جهت استراحت بعد از ظهری اش به اطاق خود رفت لی به کمک موتورش سوی های لوح حرکت نمود تا از مادر کلان برید فوراً دیدن نماید. لی از قصدش کسی را آگاه نساخت و مخصوصاً به آنتی کسیکه درباره صحت و سلامتی روحی و جسمی دوستان قدیمی و فعلی اش فوق العاده خود را دخیل میدانست و هر وقت آرزو میکرد





زنانه و دخترانه



ترجمه حکیم ناهض

طفل شما

غسل دادن طفل در بین تب

صابون مخصوص اطفال هر نوعی که باشد، پارچه نرم برای شستشوی طفل (لیف بسیار نرم یا امثال آن) کدام روی پاک از پارچه بسیار نرم و یا پنبه تعقیب شده یا دستمالهای

قبل از آن که به شستشوی طفل آغاز نمایید، اطمینان حاصل کنید که همه و سائل مورد ضرورت به دسترس شما قرار دارد و توصیه ما به مادران چنین است:



مخصوص پنبه‌ای که رطوبت را جذب نماید، برای خشک کردن بینی و گوش‌ها پیراهن، لته (پارچه‌ها که غرض جلو گیری از سرطوب شدن و کثیف گردیدن بدور پاها و قسمت‌های پائین بدن طفل پیچانده می‌شود، پن یا بار بند) و امثال آن در نظر گرفته شود. شستشوی طفل منحصر به تب نیست، بلکه می‌شود که در طرف کلان فلزی و پلاستیکی نیز غسل داد. آبی که برای غسل دادن طفل بکار برده می‌شود گرمی و یا درجه حرارت آن باید در حدود درجه حرارت طفل باشد. داشتن یک عدد ترما میتر برای مادران کم تجربه خوب است و لی می‌شود که اندازه گرمی آب را بوسیله آرنج یا بند دست مورد آزمایش قرار دهید. در آغاز بالای طفل کم آب بریزید تا خوب مطمئن شوید که طفل را درست محکم گرفته‌اید. بقیه در صفحه (۶۳)

ساعت بنددستی خود را پیش‌بند روی لباس مورد استفاده قرار دهید...



یک زن تیز هوش، گنجی است و یک زن زیبا و تیز هوش، قدرتی! «ژرژ هریدت»

قلب زن هرگز پیر نمی‌شود. «۹»

زن یک آلت مسو سیقی دلکش است، گمان این ساز عشق است و مرد نوازنده آن. «استانداال»

آرایش و تزئین منزل

میل خانه را از نگاه سادگی و آسانی حمل و نقل، گنجایش و مخصوصاً از زانی آن انتخاب می‌کند و دنبال زرق و برق پیوده نمی‌رود، چه او میداند زیبایی در سلیقه است نه در پول. بطور مثال: با استفاده از تکه‌های نساجی و ساختن پرده‌های ارزان و خوش رنگ با میل ساده که ساخته دست هموطنان خود ماست با انداختن چند روکش خوش رنگ و زیبا زینت بخصوصی

زنیکه می‌خواهد با تحولات مثبت اجتماعی همگام باشد. بر علاوه اینکه در دیگر امور زندگی مطابق ایجا بات زمان پیروی نموده و حرکت میکند از مود و فیشن و آرایش زمان در قسمت لباس و چهره نیز بی‌خبر نمی‌باشد خصوصاً در قسمت تزئین و ترتیب منزل توجه داشته و با مهارت تمام آنرا می‌آراید و شکی نیست که آشیان آراسته زنا شوهری، معرف سلیقه یک



به آن بخشیده و باید اتاق آراسته از پول کم تر تیب و تزئین کرد که از یک طرف از نقصان پولی جلوگیری بعمل آمده و از طرف دیگر حکایت گر سلیقه عالی می‌ر من خانه باشد. و هم چنان خانی که می‌خواهد منزل را فضای صمیمانه بخشد میداند از درآمد ماهانه به چه شکلی استفاده کند و کدام راه را بیمایند که البته درک این موضوع موفقیت تام یک زن شوهر دار است. «آشفته»

خانم شوهر دار است. عده از دختران جوانی که تازه بمنزل شوهر می‌روند یا اصلاً جز خود و لباس خود به منزل توجه نداشته و یا اینکه برای آراستن و مله کردن خانه راه افراط را می‌پیمایند. به این معنی که ایشان می‌پندارند آراستن منزل حتماً با میل های گران قیمت میسر است و در قدم اول زندگی مشترک شوهر را ازین ناحیه نا راحت می‌سازد. در حالیکه زن فهمیده با سلیقه خاص



ما و مود



ایشم دو نمونه از تازه ترین لباس که برای شما انتخاب گردیده است .

آداب معاشرت

چگونه کودک را تربیت نمود؟

آموختن آداب معاشرت به اطفال در آوان طفولیت خیلی ضروری و طبیعی است. چون اطفال هر چیز را از والدین خود توسط تقلید می آموزند، باید والدین همیشه مراقب اوضاع و کردار خویش باشند تا طفل از کارهای نا پسندشان بیروی نکند.

این نکات را برای اطفال باید آموخت :

اول- اطفال باید هنگام ورود يك مهمان به خانه به وی سلام و احترام نماید البته با اشخاص مسن هم دست باید داد اما نباید وی را مجبور کرد تا به تمام اشخاص صیقه



که اطفال در سینما، مغازه و سرویس غالمقال و سرو صدا نموده اند . باید به ایشان فهمانده شود چنان اعمال نا پسند است .

پنجم - اطفال در بین صحبت نباید مداخله کرده و پیش زبانی کنند این یکی از عادات نا پسند است که اکثر اطفال از آن خوش شان می آید..

ششم - پیش آمد اطفال با خدمتکار باید بسیار مؤدبانه و صمیمی باشد و شخصیت وی را به حیث يك انسان و هم نوع احترام نمایند. (ملالی هما فضلیار)

پخت و پز

خوراکی از مغز گوسفند

هشت دانه تخم مرغ را گرفته سفیدی و زردی آنرا بصورت جدا گانه بهم بز نید تا کاملاً مخلوط شود. بعد هشت قاشق شورباخوری آرد سفید را بین تخم مرغ بریزید و بهم بز نید و چهار دانه مغز گوسفند را در آب جوش بد هید. و قتی که پخته شد، از آب بیرون بیا و رید و رو سنت روی آنرا بکنید و هر بقیه در صفحه (۶۳)

گنگنه

نکته ها

* بوسه بلی است میان دو قلب.
* صدای بوسه مانند توپ بلند نیست ولی اثر آن زیاد تر است.
* بزد گترین خاطره هر مرد وزنی اولین بوسه شان است
«فرستنده: م. ق. صاعده»

کار تون ها از: شل سیلورشتاین

نوشته متن از: جلال نورانی

نویسنده و مدیر مسئول



تا که رسید پیش مدیر مسئول .
مدیر مسئول باز هم نوشته اش را
خواند و گفت: از نوشته شما بقت
بهر است ولی ... ولی ... را منت
بگویم هنوز هم سست و ضعیف
است.



دنیای روز نامه نگاری دنیا ی عجیبی است مدیر های مسئول
هر کدام ذوقی دارند جدا از ذوق دیگران، نویسنده گان هم آدم های
عجیبی هستند، بهر حال برای اینکه با تهیه کننده فوتو رو مان هم چشمی
کرده باشم یک کار یکا تور رو مان درین صفحه تقدیم میکنم ... اینطور
شروع میشود ... بود و نبود یک نویسنده بود و یک مدیر مسئول ...



سوژه ام باز هم فکر میکنم . میکوشم
آنها بهتر بنویسم .

نوشته خود را مقابل مدیر مسئول
گذاشت . مدیر مسئول یک صفحه را
بدقت خواند . آنگاه با خوشو نسی
که معمولا هر مدیر مسئول از آن



مدیر مسئول گفت : برا در
خواهش میکنم در جملات نوشته خود
اندکی دقت نما ... اگر آنها دو باره
بنویسی و جملات ضعیف آنها
اصلاح کنی شاید نوشته خو بی
شود.



واو چنین کرد ... دو باره نوشت
اینکار چندین سال رادر بر گرفت
ولی او دست بر دار نبود.



بر خوردار است دل جوان نویسنده
را شکست و گفت: قابل نشر
نیست .

این «نویسنده» میخپوا ست
نویسنده شود ... یزی بفکرش
گشت، فوراً آن مطلب را که ساعتها

روزها، ماه ها و حتی سالها در باره
آن فکر کرده بود بروی کاغذ آورد ...



او حیران و متفکر بر گشت
فکر کرد که باید نوشته خود را
اصلاح کند و لو هر قدر دیر شود
و هر قدر از عمرش بگذرد.

او در جریان این نوشته جوانی
خود را پشت سر گذاشته بود
چندین بار مرا جمعه کرده بود ولی
نوشته اشرا مسترد کرده بودند.

ژونون



در یکی از روز های سرد پاییز
او نوشته تصحیح شده خود را زیر
بغل گرفته باز هم رفت و رفت ...



نویسنده حیران و متفکر بر گشت
در دلش میگفت می. افسوس که
قدر نویسنده را درینجا کسی نمی

داند. در اینجا اصلا تشویق نیست
چه بیرحم اند این مدیران مسئول.
خوب من میدانم چه کنم در باره



صبح ریشش را تراشید ...
هنوز جوان بود و بشاش، نوشته

خود را زیر بغل گرفته بطرف اداره
روزنامه ای براه افتاد ...

مدیر مسئول جدید آمد و نوشته
اورا خواند...



مدیر مسئول جدید گفت:
- این نوشته قابل چاپ نیست...
اگر يك تجديد نظر از آن بکنید قابل
نشر خواهد شد. پایان



وبعد مدیر مسئول بیچاره د چار
سکته قلبی شد و فوت کرد... بلی...
بیچاره مرد.



مدیر مسئول جدیدی با يد تعیین
میشد، نو یسندده منتظر او بود...
باید منتظرش می بود.

مدیر مسئول مضمونش را خواند،
گفت واه واه حالا خوب شد...
صفحات دیگر را هم خواند.
مدیر مسئول گفت: بلا نموده ای،
واقعا مضمون جالبی است...



بخواندن بقیه نوشته اش ادامه داد.



از نوشته او لذت برد هورا و
آفرین گفت، ستایشش کرد، بو جد



آمد و نوشته او را شگوار خواند...
نوشته بینظیری که از هر نگاه قابل
نشر بود... واه واه... آفرین...
زنده باد...



دفعه دیگر باز هم مو قعی که مدیر
مسئول نوشته او را خواند گفت: از
سابق بهتر شده، امید وارم با يك
تجدید نظر بهتر شود.



او باز هم برگشت اما امید و ار
بود، گذشت زمان هانطور يکه پشت
اورا خم کرده و پیرش ساخته بود
مدیر مسئول راهم پیر ساخته بود.



او عقب ما شین تحریر نشست
و بتفکر پرداخت نوشته خود را
اصلاح کرد، این کار مدتی را در بر
گرفت وقتی که نوشته خود را اصلاح
کرد گذشت زمان آنقدر پیرش
ساخته بود که نمی توانست با يك
چوبدست راه برود و از چوبدست
استفاده میکرد.



این واه واه گفتن و دست و پا
تکان دادن برای مدیر مسئول که دیگر
پیر و شکسته شده بود حمله قلبی
ببار آورد. او دستش را روی سینه
گذاشت و از درد نا لید...

درهوت فروشی

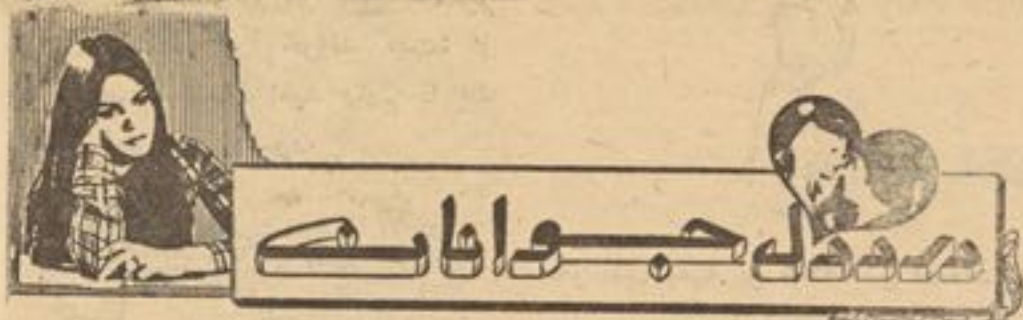
دختر بوت را برداشته گفت:
- بسیار خوب... من بوت را
میبرم فردا مادر کلانم آمده قیمت آنرا
بشما خواهد پرداخت.
دختر زیبا و قشنگی وارد يك مغازه
بوت فروشی شد و بوتی را برای خود
انتخاب کرد، از صاحب مغازه پرسید:
- این بوت چند قیمت دارد؟
صاحب مغازه جواب داد:
- برای شما يك بو سه.



زن: میدانم که از دوری مه رنج
میبری عزیزم

دخوانان

ژوندون



دخوانان

اگرچه باربار این گونه مطالب درمجله به چاپ رسیده اما نتیجه کمتر داده است. ولی من میگویم از دزد دل خود برای شما و از ظلم روزگار که در حق من روا داشته است حکایت میکنم.

- پنی من دختر ۲۲ ساله هستم که مکتب را نتوانستم ادامه دهم بهتر است بگویم که نگذاشتم که به تحصیل خویش ادامه دهم و از صنف نهم مجبور به ترک تحصیل شدم. کتون که سه سال است در خانه بدون کدام سرگرمی بسر می برم نمیدانم که چه کنم و نمیدانم که چرا پدرم مرا از ادامه تحصیل بازداشت.

دلیل که پدرم برای من میگوید این است: (دختری بسن و سال تو باید در خانه اش باشد و تحصیل هم تا به همین درجه برایش کفایت میکند.)

خواهش من از شما اینست که این نامه مرا بچاپ برسایید تا شاید دل سنگدل پدرم بر من نرم شود و من به یگانه آرزوی خود که ادامه تحصیل است برسم. بخدا اگر من گناهی و یا مسؤولیتی می داشتم هرگز این نامه را برای شما نمی نوشتم. من بحت یک دختر حق دارم که از مزایای تحصیلات عالی تری برخوردار بوده و دیپلوم داشته باشم و به آن افتخار کنم و علاوه بر آن میخواهم برای وطن خویش مصدر خدمت گردم.

آیا این آرزوی من گناه هست؟

و - ۱

نامه های رسیده

شاهلی فرید اکرم طهماس شعر شما به اداره مجله رسید این هم شعر شما. از شرقی وطن دیگر خورشید امل تابید از فیض رخس روشن گردیده جهان امروز خورشید امل باشد رخشند ز جسم پوری سیتاب عمل باشد، تابنده زمان امروز.

در شاهزاده نهضت چون سیل شتابانیم دیگر نتوان شنیدند، نایب و نه آن امروز دیروز گذشت جانا امروز نگر و فردا فرصت مقرر از کف ای نسل جوان امروز.

پروزی ما بسته در رشته بیداری است خواهی ترقی برخیز از خواب گران امروز سزایان شراب کاره هست از می عزت شو.

از ساقی دانش گیر این رطل گران امروز آسوده چسان باشد ملت چو تو آسائی داؤد صفت برخیز از بین کسان امروز شپکاری اردو را نازیم که در دشمن صد لرزه عیان دارد در پیکر و جان امروز آزادی جسم پوری کیف دگری دارد.

یعنی که بجسم ماست چون روح، روان امروز این عید مبارک را بنگر که به عید آمد این نور علی نور است در کشورمان امروز گویم بشما تبریک این عید مضاعف را عید است ز جسم پوری، عید رمضان امروز.

بیغله زینب ازلیسه عایشه درانی :

نامه شما که عنوانی اداره مجله ژوندون تحریر یافته بود بدست ما رسید. چون موضوع انتخابی شما به درد صنف جوانان نمی خورد از نشر بازماند. از همکاری تان تشکر.

شاهلی احمد علی از پروان مینه :

نامه شما به اداره مجله رسید ما هم با شاهلی فرید اکرم طهماس شعر شما در مورد سهم جوانان در خدمت اجتماع هم عقیده هستیم و امیدواریم که جوانان ما در عمل این ادعا را ثابت کنند.

شاهلی گل محمد (کاشفی) از مؤثر شریف :

شعر شما تحت عنوان «عیدت مبارک» به اداره مجله رسید. از همکاری تان تشکر به امید نامه های بیشتر شما.

شاهلی محمد ابراهیم (حلیم) از ولایت لوگر: از حسن نظر شما در مورد مجله تشکر. مجله ژوندون از شما و در خدمت شماست امیدواریم همکاری تان را با مجله خویش ادامه دهیم.

چرا عده از جوانان راه و رسم همی هارا

تحقیق سینما یند

هستند بسیاری از جوانان که به فلسفه همی هری پانی بندوباری علاقه پیدا کرده و آنرا عمل تقلید میکنند که دارای يك سلسله عوامل و انگیزه میا شد که بصورت مختصر تشریح میگردد.

سیر و سیاحت های طبقه همی هری ها در تمام نقاط جهان که از مدت چند سال به این طرف بازار گرم پیدا کرده و تعداد زیادی از این همی هری ها به بندوبار بایک عده جوانان سر و کار پیدا نموده و این عده جوانان بادیمن اخلاق چرکات شکل و قیافه آنها تحت تاثیر واقع گردیده و آهسته آهسته این بینه و بازی اثر خود را بر جوانان می بخشد.

چون اکثر جوانان در سن و سال پهرانی قرار دارند بادیمن این چنین اشخاص خواه مغواه زیر تاثیر آن قرار میگیرند.

ناگفته نماند که عوامل دیگری هم در این بینه و بازی بار بودن جوانان تاثیر دارد و آن استفاده نکردن در وقت و سالم از کتاب و مطالعه، بی توجه بودن اولیای جوانان و ده ها مسایل دیگر در مورد گرایش جوانان بسوی همی هری میباشد.



دخوانی راز

به خوانی کنبی کو شش و کپی چه به سپین زیر تو ب کنبی آرام او آسوده او سی.

.....

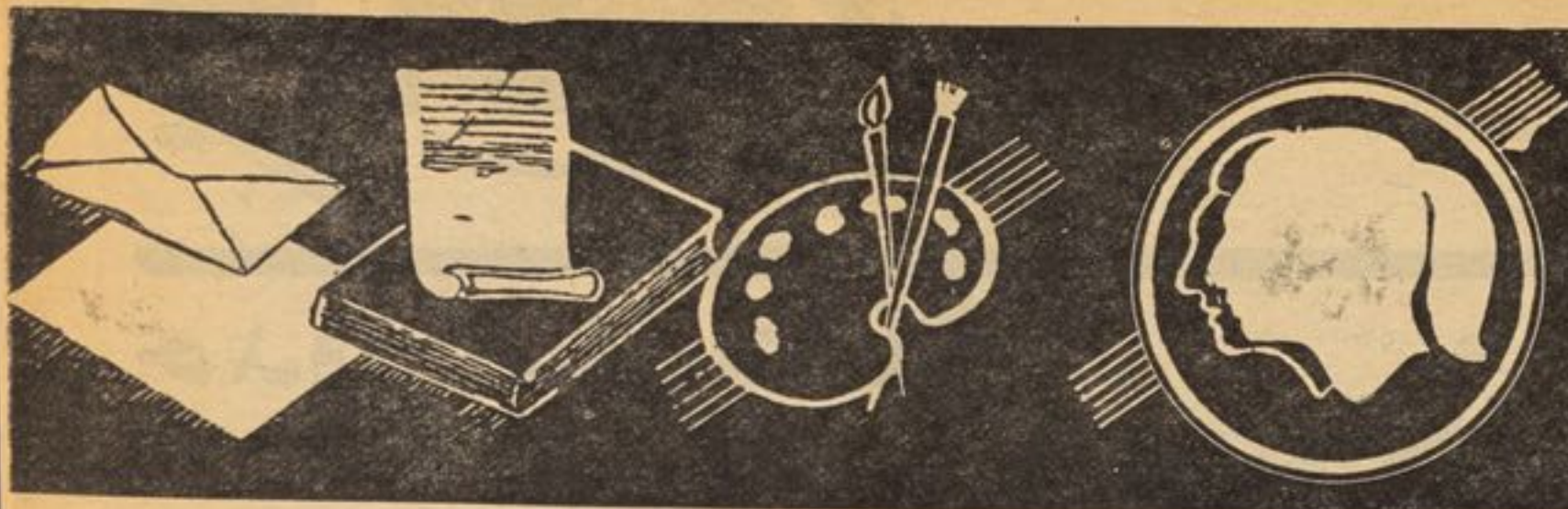
به خوانی کمی دیره لویه نیکمر غی دنورو سره کو مک او مر سته کول دی.

دخوانی نینه پر یا لیتوب دو طیفی سم سر ته ر سول دی.

(کاسیلوا)

دیو خوان واقعی او حقیقی سعادت به فضیلت تکیه لری.

(مولود)



شاگردان ممتاز



نام : غلام سخی الطاف

صنف : دوازدهم «ک» لیسه نادریه

سن : ۱۹ ساله

درجه : اول نمبر

علاقه : مطالعه

آرزو : میخوام در آینده یک نفر حقوق دان شوم



نام : شیرین آفا

صنف : یازدهم ب لیسه نادریه

سن : ۱۸ ساله

درجه : اول نمبر

علاقه : مطالعه

آرزو : میخوام تعلیمات خرد را در رشته

طب بیابان برسانم

چهره یک جوان هنری

به قیمت هفت و نیم هزار افغانی از نزد چند سال قبل خریداری کرده . باید بگویم همین خریداری تابلوی من که هم از زمان شروع کارم بود در تشویق و ترغیب من سهم مهم داشته و مرا جرئت بیشتر تا کار که از آن چند ماه محدود نگذشته بود آنرا دنبال کنم . وی در مورد قیمت ترین تابلویش چنین اظهار کرد .

بهترین اثرم در نقاشی تابلوی است نیمه کاره که شاید تابست روز دیگر آنرا تمام کنم و آن زندگی مردم بدوی ما را ترسیم کرده و فکر میکنم درین اثر احساساتم با موی و قلم بخوبی نمودار است .

اما در حصه دوم سوال می گویم یک تابلوی من بنام غروب و کاروان به قیمت یازده هزار افغانی بفروش رسیده است . که تا بحال معیار آخری همین بوده . هنگامیکه ازش درباره سبک و استادش پرسیدم جواب داد . من نمی توانم خود را مقید به کدام سبک بدانم اما میگویم هرچه احساس کردم نقش من کنم بعد هاسیک آن معلوم میشود .

وی در مورد رول نمایشگاه و به نمایش گذاردن آثارش در نمایشگاه چنین روشنی انداخت .

نمایشگاه ها در معرفی هنر رسامی و دیگر هنر بلوی بزرگ بروی چوب و تکه و همچنان یک تعداد زیادی تابلوهای خورد و متوسط را نقاشی کرده است در مورد اولین تابلوی حساب شده اش گفت :

اولین تابلوی برجسته من تابلوی است که منعکس کننده سیر زمین تاریخی بامیان و شهباز مجسمه سازی در آنجا است و آنرا یک نفر خارجی

تحفه داده شد . وی از هنر کندن کاری بر روی چوب آثاری هم دارد . نوریان که نقاب ها و مجسمه هار نیز می سازد می گوید . یک مجسمه ساخت دست من به قیمت ۲۵۰۰ افغانی بفروش رسیده است .

او معتقد دارد افغانستان با داشتن مناظر طبیعی میتواند برای هنرمندان مایه اقبال شود و هم چنان می افراید خود زندگی اصنامی تواند برای آفرینش فرآورده های هنری نقش موثر بازی کند .

و در آینده از خود هنرمندی به مفهوم اصلی آن بار آورد زیرا از وجود آوردن تابلوهای اشکال مختلف هیچگاه خسته نشده و در ادامه ترسیم آن هرچه بیشتر می کوشد باز هم در موففکارش پایانی نمی یابد و فقط استعداد ذوق وی در رسامی او را در لگرم میسازد .

به اجزای دیگر این هنرمند روی می آورد و به کندن کاری می پردازد که درین رشته هم از خود پشتکار نشان داده و علاقمند آن میگردد و آنرا تعقیب میکند و در نزد یکی از استادان این رشته در کشور سمت شاگردی رامیپذیرد و در نزد وی است که می آموزد تاجیزهای رادر روی چوب حک کندو ...

بالاخره به مجسمه سازی نیز علاقمند میگردد اما به مصداق گفتار خودش درین رشته بحالت خیلی ابتدائی قرار دارد و در رسیدن است تا تکنیک های اصلی آنرا در آینده بصورت فنی بیاموزد .

خوب از اینها بگذریم وی خطاطی و میناتور ی را نیز فرا گرفته که در اول پیشرفت های قابل ملاحظه نموده اما در میناتوری مانند مجسمه سازی در شروع آن قرار دارد و درین حال چیزی که از او توقع می رود مرام نوریان است و در عملی کردن آن هم ساکت نمی ماند یعنی دنباله این هنرها را رها نکرده و همیشه کار می کند و مشق و تمرین خویش را در آن اذیت بخشنده تا تجربه بیشتری بدست آورد .

نوریان که تا بحال اضافه تراشیت تا بلوی بزرگ بروی چوب و تکه و همچنان یک تعداد زیادی تابلوهای خورد و متوسط را نقاشی کرده است در مورد اولین تابلوی حساب شده اش گفت :

اولین تابلوی برجسته من تابلوی است که منعکس کننده سیر زمین تاریخی بامیان و شهباز مجسمه سازی در آنجا است و آنرا یک نفر خارجی

وی که بالحن خاصی صحبت میکرد تکلف را در گفتار دوست ندارد . جوانیست باقد نسبتاً بلند و اندام متناسب که دیدن وی بیشتره را قبل از صحبت با او بفکر هنر می اندازد زیرا چهره اش تقریباً کارش را هویدا میسازد .

او محمد عثمان نوریان نام داشته و به صنف دهم (وا) لیسه عالی حبیبیه می باشد که یکی از جمله جوانان پر استعدادان لیسه بشمار رفته و ستایشگران زیادی دارد .

نوریان که هنوز در سنین ۱۹ و ۲۰ قرار دارد از (۶) سال با نظر به هنر رسامی بصورت واقعی آن علاقه مند گردیده ازین جهت به مضمون رسم توجه بیشتر میذول داشته که این عطف توجه به این شق خاص (رسامی) در درجه اول استعداد فطری و در درجه دوم ذوق خودش بوده که اینها با تشویق و ترغیب محیط فامیلی و محیط مکتب (رفقا و معلمین) یکجا شده و هنر رسامی را برای وی بصورت آشکار کرده . که جلوه های خاصی با خود داشته است بدین معنی که رسامی و نقاشی دنیای به خصوص برای خود و ایجاد گرش دارد درک آن برای بعضی میسر است .

برای وی این چیز میسر گردیده است زیرا احساس کرده که میتواند توسط همین هنر احساسات خود را انعکاس دهد و چیزهای را برای دیگران تلقین کند که وی آنرا درک کرده است و به این شکل بتواند خدمتی برای مردم و جامعه که وی در آن زیست دارد انجام دهد و بخاطر این جوان که هنوز درین دنیای بیکران هنر آنقدر دست طولانداشته ادعاهم نمی کند که هنر مند است اما مدعی است که میتواند همین حالا در چارچوب شرایط خاص تا اندازه موفقی باشد و بسوی هنر و بسوی این دنیا گامها بردارد .



هنر پیشه شناسی



درین کلیشه شما شش نفر از هنر پیشه های هندی را مشاهده میکنید که هر کدام را بارها در نقش هیروی فلم دیده اید - اما در اینجا تصاویر آنها را به تغییر قیافه و مکیار شده مشاهده میکنید اگر موفق به شناختن آنها شدید اسمای شانرا برای ما بنویسید .

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جراب اسب نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام برپوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE - BRAND - SOCKS.

بابوشیدن جو دابای زیبا و

شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد

ملی خود کمک میکنید بلکه با عت

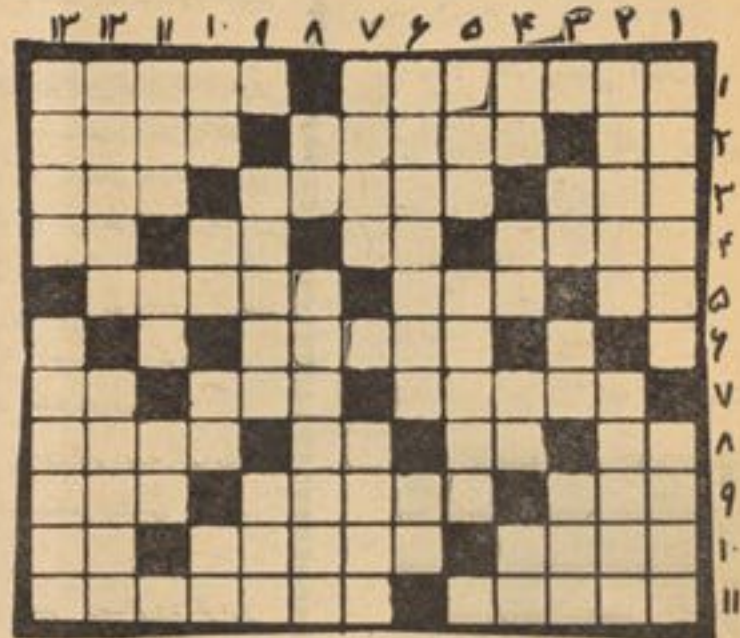
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیکی کابل

جدول کلمات متقاطع

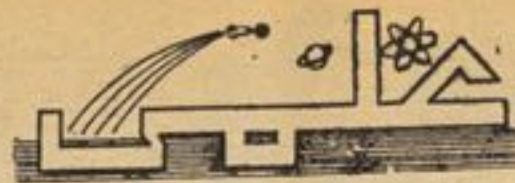
- ۱ - آله ذخیره کننده برق - عسکر افغان ازین صفت بر خوردار است .
- ۲ - آفت بی پایان - کوشش ها - همه آنها دوست داریم .
- ۳ - خواهش و خواسته - از میان آنها برق انتقال داده میشود مشک از اینجای آمو بدست می آید .
- ۴ - کابل از نظر جغرافیه چنین است - علامت جمع - زندگی کن دروازه .
- ۵ - اشاره بدور - کتاب ها - اینگو نه نماز بیست و هفت مرتبه نسبت به نماز های دیگر برتری دارد .
- ۶ - در پامیر بجوئید .
- ۷ - جاها و محل ها - منع کردن - آنها نباید شکست .
- شانه اش کن - چیز - در مکتب تب نیست - ربا عیا تشس معروف است .
- ۹ - شوکت - عکس العمل - سیا .
- ۱۰ - آسوده - منطقه ای بین کابل و قندهار - خود م .
- ۱۱ - دختر قهرمان افغان - کیمیاوی .



طرح از : عبدالزاق «جوهی»
متعلم صنف یازده لیسه تالقان

عمودی .

- ۱ - با... حله بر فتم زمیستان - از بوی خوشی لذت میبرد .
- ۲ - ملتیکه بابر قراری رژیم جمهوری در های سعادت را بروی خود باز کرد - جمع اول .
- ۳ - جزر نیست - راست در پشتو - بکن .
- ۴ - قفس - دو تایش دو میشود - آش - از آن آب می آید .
- ۵ - نسل - یایتختی در شر ق دور .
- ۶ - جلو آفتاب را میگیرد - مادر عربی .
- ۷ - دلبر را چنین میگویند - آواز خوان معروف هند .
- ۸ - نه در پشتو - از روسای جمهوری امریکا .
- ۹ - زمان ها - در آهنگ کمر باریک این کلمه را بجوئید .
- ۱۰ - همچنان بی چنان - یار بی پا - گرم نیست - نیم جانی .
- ۱۱ - اشاره به نزدیک - کاکا - بلی به انگلیسی .
- ۱۲ - آدم ماهر دارد - همیشگی .
- ۱۳ - همه از آدم های بد ... دارند .
- دارند - دارند منسوب بکشوری در اروپا .



برندگان جایزه نوبل در فیزیک

آکادمی علوم سوئد اعلان کرد که دو امریکایی بنام «ایوار گیوار» و «اساکسی» منقش شرکت جنرال الکتریک و «آی بی ام» و یک انگلیسی به نام «جوز فسن» از کمبریج برندگان جایزه نوبل فیزیک سال ۱۹۲۷ را بین خود تقسیم کردند.

آکادمی علوم سوئد کشف نامبر دکان را در مورد پدیده نقب زدن در جامدات اعلام کرد. «اساکسی» و «گیوار» هر دو در زمینه اجسام نیمه هادی و اجسام فوق هادی فعالیت داشته اند و «جوز فسن» به خاطر پیشگویی های نظری در مورد خواص جریان فوقانی از داخل یک مانع تو نسلی برنده جایزه نوبل شده است. این پدیده را تأثیرات «جوز فسن» نامیده اند.

آکادمی اعلام کرد که «اساکسی» و «گیوار» نیمی از جایزه ۱۲۲۰۰۰ دالری را بین خود تقسیم خواهند کرد و «جوز فسن» نیم دیگر جایزه را تصاحب خواهد کرد.

آکادمی اعلام کرد که تأثیرات «جوز فسن» تقریباً در تمام قلمرو های علم الکترونیک کار برد دارد.

آکادمی اعلام کرد که «اساکسی» ۴۸ سال دارد، در «اوزاکا» از شهر های ژاپن متولد شده است. او در سال ۱۹۵۹ درجه دکترای خود را در فیزیک گرفت. در سال ۱۹۶۰ در مرکز تحقیقاتی شرکت «آی بی ام» در نیویورک فعالیت داشته است.

«گیوار» ۴۴ سال دارد، در «برگن» از شهر های نروژ متولد شده و در سال ۱۹۶۴ دکترای فیزیک خود را دریافت داشته و هم اکنون در شرکت «جنرال الکتریک» در نیویورک مشغول کار است.

«جوز فسن» ۳۳ سال دارد و تحصیلات خود را در پوهنتون کمبریج به پایان رسانده و از سال ۱۹۶۷ تاکنون معاونت ریاست پژوهش های پوهنتون کمبریج را به عهده داشته است.

تحقیقات سعدن در اعماق ۱۰۰۰ متری

اقیانوس هند

است از جمله تلو یز یو نه ای زیر دریا سوند های مختلف دستگاه های نمونه برداری و دور بینهای عکاسی این کشتی تحقیقاتی در سال ۱۹۷۲ در سواحل ها وائی و کالیفرنسی موفق به کشف منابع عظیم نیکل و مس گردید.

کارخانه کشتی سازی المانی در حال حاضر سرگرم ساختن کشتی دیگری بنام اکسپلو را است که برای تحقیقات نفت و گاز در کرانه های هند بکار خواهد آمد.

پانزده سال پیش اولین کشتی تحقیقاتی بنام پرو سپکتا در یکی از کارخانجات کشتی سازی جمهوری اتحادی آلمان ساخته شد و از جانب شرکت های بزرگ نفتی بین المللی برای سنجشهای دریائی مورد استفاده قرار گرفت در این بین به انطباق احتیاجات جدید کشتی های تحقیقاتی مختلف ساخته شده اند که برجسته ترین آنها کشتی والوید یا بتو سطن همان کارخانه آلمانی می باشد.

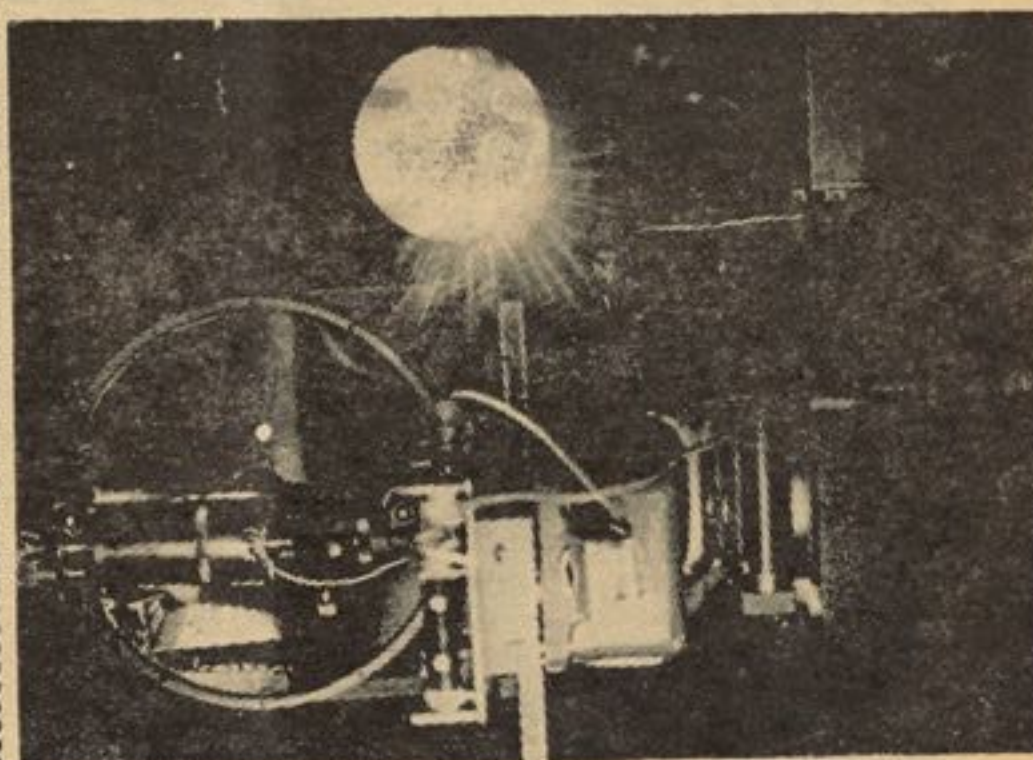
والویدیا مجهز به مدرن ترین لایه اتوار ها و دستگاه های علمی

دلیر له و برانگو خخه دالو تکوپه لار شونده

گشی استفان کیزی

علمی او عملی پلوه په زپه پوری ده مثلا دلیر له ورا نگی خخه تر اوسه په مختلفو طریقو داتمو سفیر دکترا تیا او په خرا به هوا کبزی خمکی ته دبنکته کینو دپاره دالو تکوپه لار بنو دنه کبزی استفاده شویده.

په دی وختو کبزی دلو یډ یخی سا بییریا دیوی طباعتی دستگاه په وسیله یو کتابچه «دلیر له ورا نگی فضا تسخیر وی» نو میږی اود شه وروی اتحاد دعلو موداکاډمی غړی پرو فیسر ولادیمیر ژو یوف



پوهان همدا اوس دلیر دسیستم خخه داستفادی په غرض دمسکو په هیوا یی ډگر کبزی از موینی سرته رسوی. مونږ په دغه برخه کبزی دلو یو تحقیقاتی مرکز ونو سره په امریکا، برتانیه، فرانسی او جاپان کبزی ارتباط لرو

زمونږ انستیتوت دیوه داسی علمی بنار دجوړیدو دپاره لاره اواره کړیده چه همدا اوس یو شمیر تحقیقاتی دستگاوی پکبزی شته.

دو هم عکس دتسو مسک په بنار لومړنی عکس دلیر درو دارو په ونلیفه داتمو سفیر دخیږ نی او کبزی دهغه علمی بنار یو معماری شوی موډل ښیي.

لیکلی دی بازار ته وړاندی شوی دی. کتاب مؤلف په سا بییریا کبزی دفضا یی څیړنو دانستیتوت دنوی تحقیقاتی مرکز آمر دی. نو موږی پرو فیسر وایی: «مونږ دخمکی په اتمو سفیر اود نو رو سیا راتو په اتمو سفیر کبزی دو پا نگی دڅپو

ترویج په برخه کبزی څیړنی کوو په نتیجه یی تر اوسه پوری له



رابرت گرافز شاعر

چارتر هوس بنام «مرد کثیف آلمانی» معروف بود. مادرش او را در همان آوان تولد تر پیه نظامی داده بود. دیدار رو برت گرافز در مجورکا این اندیشه را در ذهنم زنده ساخت که من به ملاقات پر سپیرو در جزیره پنیا نشرفته ام. عشقهای گرافز و روابط او با زنان خیلی رومانتیک و در بعضی موارد توأم با عشق افلاطونی بوده است او در مورد عشق قطعه شعری دارد. «عشق احساس را در درون

سخنرانی‌ها و نامه‌ها زنده میکند».

فقط با اندوه و سکوت طولانی.

چون کشف حقایق تازه.

چگونه من هفته ای بر بستر مریضی می مانم.

بدون حتی يك لحظه غفلت از اندیشه های يت.

ممکن نیروی در درون من

باعشق گریزان يك زن

مرا به آنطرف بکشد.

و آیا اگر برایت نامه ننوشتم مرا دوست می داشتی؟

گرافز در زندگی نامه اش خود را قربانی «نیروی سحر آفرین شعر» می خواند. او فقط دو بار در زندگی کاری یافت. بار اول بحیث پروفیسور لسان انگلیسی در قاهره و بار دوم بحیث پروفیسور شعر در اسکس فور، در همان حالیکه تد ریس می نمود لحظه ای از یاد دور نبود.

او زندگی اش را با نوشتن ناول بخصوص ناول های تاریخی چون تاروس (۱۹۴۳) رب النوع کلاریوس (۱۹۳۸) لمب نهم (۱۹۴۰) پشم طلایی (۱۹۴۴) آنان بیلی مقدس را بداد زدند ۱۹۵۷ جزایر بسی عقلا (۱۹۵۹) و دو کتاب غیر داستانی اش بنام الهه سفید (۱۹۴۷) همچنان نوشته های اپو لیسوس، لوکان و سیونیوس را ترجمه نموده و اولین فرهنگ لغات جدید اساطیر یونانی را تدوین نموده است.

گرچه با از دست دادن قوه بینایی اش فکری میشد که گرافز دیگر اثری نیافریند. ولی شخصیت پر کار و فعال او لحظه ای از کار نمی ایستد و قتیکه راجع به شعرش صحبت میکند. در لحنش شور و هیجان فراوان دیده شده و لحن صدایش تغییر محوسی میابد او می

مسافرت بی نتیجه

بروم. والنتینا سرگینا پانیسلی و بدون چرخاندن سر از او پرسید: بزودی بروی خواهی گشت.

نمی فهمم عزیزم. شاید پس از يك ساعت و یاد ساعت. يك کاری فوری است. تو سعی کن که برای ایوان پتروویچ ملال آور نشود. من خدا حافظی نمی کنم.

او بدون آواز بالای نوک های پنجه پا برآمد و دروازه را در عقبش محکم بست.

تا وقتی که آواز قدمهای او در اتاق خاموش نشد. نه خانم صاحب خانه و نه مهمان. يك کلمه هم بین خود ردید نکردند. ایوان پتروویچ تصور میکرد که در این خاموشی بین آنها يك نزدیکی غیر قابل رفع استوار شده است.

خانم سیاه مو او را تر به سخن آمد.

الان شما گفتید که بوی لاک است و بعد تر راجع به طفولیت حرف زدید. بگوید، آيا گاهی باشما اتفاق افتاده که کدام بوی لاکم آواز يك تابلوی مکتب از گذشته هارا پیش نظر شما مجسم بسازد. مخصوصا يك خاطره گذشته را که بسته به بوی لاک می بینید وقتی من بوی لاک تازه را احساس میکنم. همان لحظه چنین تابلوی پیش نظر من ظاهر میشود: من بسیار کوچک هستم. هفت، هشت سال دارم و درو

پطرف دیوار دريك کنج ایستاده ام. شاید مرا تنبیه کرده بودند. نمی دانم. دیوار پوشیده از يك رنگ تصاویری غلیظ بود. من با ناخن هایم رنگ را از دیوار جدا میکردم.

درین وقت آفتاب غروب میکند. در روی اتاق يك لکه چهار کنج از کلکین، مطلقا آتشگون آوفتاده است از يك جای نامعلوم. یا بوی لاک، یا بوی سیب میاید. شما حتی نمی توانید تصور کنید که چگونه ناگهان اندوه و خوشی قریب میرسد. متاسفم که بازگردانیدن آن امکان ندارد. آيا باشما هم گاهی چنین اتفاقی افتاده است.

خانم موسیاه بایک حرکت طریف و ملایم سر خود را بطرف او چرخاند. چشمایش که همین

محیط بوده از ساختن تعمیر و سرک های جدید در دیبا و خط ساحلی جلو گیری شود. او با لحن شکایت آمیز گفت «من اینکار را کردم ولی کسی توجه ننمود همه چیز تغییر نموده است شما به کس اعتماد کرده نمی توانید ولی با این همه دگر گونی ها گرافز به مردم سر زمین آنجا سخت عشق و علاقه دارم. او می گوید «همه قسم حوادث شگفت آور که اتفاق بیفتد مطلب عمده اینست که دیبا توسط تپه های که در آن ها آهن است محاصره شده و ساحه مقناطیس را بوجود می آورد تقریبا تمام جای ها مقدس و مذهبی دنیا همینگونه است و ساحه مقناطیس چیز های شگت آوری ب مردم می آورد در ظرف هفت سال ما نه نفر را دیدم که خود را مقدس جلوه داده و حتی خویش را مسیح اعلام نمودند

دو نفر امریکایی یکی از امریکایی وسطی يك آلمانی و يك انگلیسی و این شگفت آور است.

لحظه از آتش جدا شده بود هنوز هم تصویر میم و پرازداد را کم نگرفته بود.

ایوان پتروویچ تنها اکنون زیبایی صورت او را کاملا درک و ارزیابی کرد: مهربانی رنگ، پراز احساس فوق العاده طریف بایشانی صاف و لبهای درخشان.

طفولیت ایوان پتروویچ، پرمشقت، خشن و بدون تحول گذشته بود که راجع به آن هیچگاه دوست نمداشت حرف بزند.

اما به سوال والنتینا سرگینا او چنان با مسرت و خوشی و رضایت جواب داد مثل اینکه خانم موسیاه گرانیهاترین خاطرات را در او پیدا ساخته باشد. او تقریبی اختیار به صحبت های راجع به افکار میم و احساسات طریف کشیده شد.

باز هم مانند وقت غذاخوری نگاه هایشان با هم تلاقی کرد.

خانم لب پایش را بادن آن گاز گرفت.

ایوان پتروویچ باز هم کمی ناراحت ولی لذت هم برد.

والنتینا سرگینا ناگهان نجو کنان گفت:

شما چرا چنین طولانی بطرف من نگاه میکنید.

اما خودش چشم بر نداشت. و برخلاف در چشماش يك خنده گستاخانه درخشید.

او غیبی منتظره بلند خندید و دست خود را بین چشم های خود و ایوان پتروویچ و بسیار نزدیک به چهره او حایل ساخت. که ایوان پتروویچ گرمی معطر آنرا احساس کرد. قلبش فشرده شده و لرزید. او خواست این کف دست نرم را بوسه دهد ولی جرأت نکرد. وقتی خانم مو سیاه دست خود را پس گرفت. او تاسف خورد که چرا اینکار را نکرد.

صحنیت ما با آمدن سه نفر استرا لیبی که بدیدار گرافز شتافته بودند بهم خورد.

هنگام خدا حافظی برایم هدیه ای داد که در آن مجسمه زیبای يك جنگجوی اترو سکان که بقرن نهم متعلق است بخشش نمود همچنان نامه ای که با ید به يك دختر در لندن می دادم همچنان نامه ای به خانم سفیر انگلیس در مادرید.

بعد از صحبت دو ستان نش فهمیدم که از مصاحبه ام را ضعی شده بود.

این مرد پر شور و با نشاط باباغ های زیتون و اشعار زیبا یش ترک نمودم و در همان هنگام آخرین سطور کتاب «خدا حافظ همه چیز» بیادم آمد.

«من چندان تغییر نیافته ام چه از لحاظ جسمی و یا روانی با وجودیکه نمی توانم بدون عینک روزنامه بخوانم و یا هنگام با لا شدن برزین سه پته را يك پته نمایم».

عشق با بیگانه‌ای

به يك محل تولد شده بودیم - به يك مکتب درس خواندیم. رفقای مشترک داشتیم زندگی ساده و بی درد سر می گذرانیدیم. و حتی آینده ما مانند چهار فصل قابل پیش بینی بود. هوک همیشه جزو زندگی ام بود او مهربان و رؤف بود. مگر هیچوقت نتوانسته بود ضربان قلبم را با احساس نا شناخته دو بالا کند. و همیشه با من گو سفند وار رفتار می نمود و اگر از حقیقت نشر مم مانند مات تیروی محرکه نداشت. و قتیکه پدر اندر هوک - مرد مز رعه به او رسید. در روز های آخر صحت مرد پیر و ضعیف در ست نداشت و لی هنوز نمی خواست تا لکام های کار را به هر ک بدهد. مز رعه کو چک بود و لی زندگی ما را سرو سامان می داد. و قتیکه پدرش مرد بد نیال خود قروض ز یا دی بمیراث ما ند. کدام غله خالی و وسایل زراعتی خراب بود. و لی هیچ چیز هوک و مرا از تلاش باز نداشت. با هم عروسی کردیم می دانستیم که به کمک همدیگر مزرعه گارت را می توانیم سر و صورت بد هیم.

کنون معلوم میشد که من و هوک به اوج زندگی رسیده ایم و پشت سر ما روز های دیر نده و طاقت فرسای کار و جود داشت. کار و پس انداز همند و امر اساس زندگی ما را می ساخت. من با همین چیز ها قناعت داشتم. ولی حالا در این مورد هیچ فکر نکرده بودم. چرا شخصی مانند مات فتنان از راه طولانی آمده. تا این راه نورا بمن نشان بدهد. راه بی اندیشه و بدون ترس که در آن فکر فر دا هیچ راه نداشت.

هفته دیگر گذشت روز های باران نا گهانی و سنگین با ساعت های کوتاه آفتابی بعد يك شب پس از صرف غذا که همه در کنار آتش نشستیم بودیم من به گفتگوی مات و هوک گوش میدادیم.

هوک پرسید: آیا خانواده یی نداری؟

مات هیچ جواب نداد هوک ادامه داد.

- خیر از کجا آمده یی؟

از اتو کردن کالا دست برداشتم تا سخن مات را بخوبی بشنوم.

اصلا من پدر و مادرم را به یاد ندارم. آنان هنگامیکه هنوز چون بوم زندگی را به رود گفتند و عمه (آن) مرا بزرگ ساخت. ناگهان مات بمن نگاه کرد مشوش بود من به اتو کردن ادامه دادم. هوک دو باره پرسید: آیا تو تا حال کدام کار معین و ثابتی نداشتی؟

- برای مدت کوتاهی به اصرار عمه (آن) در کار خانه ای کار کردم تا اینکه ... ناگهان سخنش را قطع نمود ما گر چه سرم را بالا نمودم ولی احساس میکردم که بمن می نگرند. به گیش ادامه داد: بعد به زندگی غرق شده و مانند ساعت کار می کردم. کار معین را در ساعت معین انجام میدادم. پس از اینکه عمه ام مرده کار را رها کردم تا کنون سرگردانم. مدتی سکوت بال گسترده. هوک بالحن پر شنیدار ادامه داد: بلحاظ خدا این چه قسم زندگی است؟

مات باخنده جواب داد: - زندگی بسیار خوب - ولی فکر نمیکنم برای شما و خانم پاول مناسب باشد.

ببالا دیدم. دوباره مات نگاه عایش که سرزنش بار نمود بمن دوخته شد.

سرخ شدم. در صدای هوک چیزی بود که از آن تأثر خواننده می شد. بیان داشت: - تلاش های ما همد فمند است. ولی از تو چه طور؟

مات خندید: - ولی من گنجینه از خاطر ها دارم.

آنان همچنان جر و بحث می کردند و لی من چیزی نمی شنیدم. با آنکه سرم پایین بود و لی اثر نگاه های مات را در پشتم احساس نمی توانستم. اتو کردن را ترک نموده و بیرون رفتم. و قتیکه چند لحظه بعد مات با من یکجا شد. به دروازه تکیه کرده بودم. لحظه ای هر دوی ما خاموش و بیحرکت کنار هم استاده شدیم. بعد پرسید: - ستاره را تا حال مطالعه کرده یی؟

شب صاف پر ستاره بود.

هزار و یک گپ

علم بزرگ و...

گنجا نیدن رقص و آواز و صحنه های اضافی تسلسل داستان فلم خلل می پذیرد دم يك سینما با من تصادف کرد. ما دو نفر با هم احوالپرسی میکردیم و گپ میزدیم چند نفر نزدیک ما به اعلان فلم همان روز دقیق شده بودند. یکی از آنها صدا کرد.

واه ... واه ... بچیم بریم که عجب فلم اسن ... می بینی ده پستکارت ها چند جای رقص داره بعد همان چند نفر با عجله بطرف غرفه فروش تکت دویدند.

حادثه در نیمه شب

شده است. و این دنیا دنیای خوشی، دنیای صحت، دنیای عمل و دنیای کمک بود. از چه کسی میتوانست که در این باره کمک بخواهد؟ پدرش که مشغول تحقیقات و حفريات باستان شناسی اش در آسیا بود. و او هرگز نمیتوانست که به پدرش برسد. لی نمیتوانست که به آنتی روی بیاورد و از اینکه دوباره به برید فور و بیوندد و از او کمک بخواهد پیش خود خجالت کشید.

لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر و اجر خداده و مستقیما سوی منطقه که در آنجا آتشی فامیل برید فور دفن گردیده بود. توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بود و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پتلوب و آن ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فراگرفت.

سرم را گشتاندم تا به او بنگرم. پیر مرد خطاب به کورد گفت: «ایسن بلند بالا، زیبا و رسامی نمود. چیزی نمی گفت...»

لحظه ای بعد در باز وانش قرار داشتم. لبانش از ذوق می لرزید. کورد با تشنت افکار رسید را و بوسه طلب معلوم میشد. لحظه ای مقاومت نکردم. بعد سایه هوگ را دیدم که به روی شیشه کلکیسن آشیز خانه حرکت کرد.

از او دور شدم و او سعی نکرد مرا باز دارد. بدوش خانه رفتم. خواستم تادر سایه عشق هوگ دوباره آرا مشم را بیا بم. هوگ از مهر بانی هایم در آنشب شکفت زده شد.

بدتر از مرگ

در شعبه خریطه وزارت خارجه ولی در هر حال در میان مردم عادی نخواهی بود .
- آیا از ظاهر من میشود شناخت من اصلاً کی هستم؟ در هر حال فوتوی مرادیه حال تو که می شناسی بکاره ام .

مارک سوی ون عکس او را داد. شیبیل آنرا بلافاصله سگرت خویش در داد و تمام موقعی که بخاکستر تبدیل می شد همچنان درست نگه داشته بود. بعد پودر آنرا در خاکستریانی فرو ریخت. مارک که باخوشی این حرکات شیبیل را تعقیب میکرد باخود می گفت مثل اینکه شیبیل بنوعی در معرض تهلکة قرار دارد. مارک از درک چنین موضوعی بخود لرزید .

شیبیل گفت: فکر میکنم دایتون پلیز دختر را آورده باشد. این بشکل یک سوال را نداشت. مارک فکر میکرد که جواب این سوال باید بخود شیبیل هم روشن باشد. معذرت که جواب داد :

- آری. بجزیره اش مراجعت کرد. این برای اوفقط یک گردش بود. و دختر اینک در اتاق خود انتظار می کشد .

- کسی هست که از بودن او در اینجا اطلاع داشته باشد ؟

- خیر. من تمام احتیاطهای لازم را رعایت کرده ام .

- میدانم. اصلاً تو آدم دقیقی هستی .
- پدرش امیر، اگر بقیمت توافق کنیم، بفروش مال حاضر است. از اینکه جنس بچه دردی می خورد، حتی روحش نیز آگاه نیست او فقط پول می خواهد برای آنکه ماشیندار بخرد .

درین موقع شیبیل چنان بشدت قهقهه زد که مارک تکان خورده پرسید: چه واقع شده؟ شیبیل گفت: عفو تقصیرات! آخر ببین این حریف برزوروه گوه کوبالت نشسته و تفنگک ماشیندار می خورد. اگر ذره بی عقل می داشت میدانست که اگر بخواند میتواند کره خاکری را واژگون کند .

- یعنی این ماده اینقدر قدرت دارد ؟
- پیش از قدرت تخمین ما. برای از بین بردن تمام جزایر انگلستان یک بمب تخم مرغی کفایت میکند .

- کجاست این روزها ؟
- طبعاً به عقل راست نمی آید اما واقع خواهد شد. در هر حال ما باین مسایلش کاری نداریم آنچه می خواهیم پول است و این ماده قیمتی ما را از درگیری و قلابچی بازی نجات داده به ثروت و سعادت میرساند .

مارک نکامی پسوی هتل افکند. دختر جوانی از زیننه های تراس هتل پائین می آمد دختری بود بارنک قهوه نی تیره و انبوه موهای سیاه. پیراهن سیبید پشت پلازی بش داشت شیوه رفتار، متانت چهره و زیبایی اصلیش برای یک لحظه چشم تمام مردانی را که در ساحل بودند، بخود خیره کرد .

مارک با انگشت خود او را به شیبیل نشان داد: اینک می آید. شیبیل فوراً از جا بلند شد و گفت: ملکه بیابانها... یک سفر دوسو تا فاصله طولانی با او واقعاً لذت بخشی است خوب مارک پیش از حرکت یکبار بامن ملاقات کن. تمیز اتاق من ۱۰۸ است .

- خوب .
- من ب جستجوی راهی استم که بتوانم بسپولت او را به «میسوس» ببرم. بی آنکه کسی را در جریان بگذاریم مامشغول یکسلسله کار های سری هستیم. میدانی که کار ما اساساً همین است. ب توهم یک مژده کوچک دارم. می خواهم داخل سرویس مخفی انگلستان شوم توجه فکر میکنی ؟
این را گفت و حرکت کرد و مارک با دمان باز

عمل بزرگ و تاثیرات آن

از راه چپ پشت دفتر بروید و دروازه دوم صبر کنید من بشما نشان میدهم .

تایلر در حالیکه بسوی کورد می دید گفت از هیچ کرده بهتر است تو کدام فرمایش داری؟
کورد بدون آنکه حرفی بزند سرش را شور داد فالون از پشت سر صدا کرد :

«من کمی گوشت مغز بسا نان می گرم .
تایلر غرشی نمود : «تصور می کنم دو بار بشما خاطر نشان کرده ام که صدایتان نبر آید .
«هر طوری میل شما است .
(فالون ! اگر من بجای شما بودم این مرتبه حرفهای را که می زنم درست بخاطر می سپردم.)

کورد اسرار ورزید : زود باش عجله کن ساند ویچ پرایت بر دارو زود بر گرد که معطل نشویم جانی زود باش راه دور و درازی در پیش داریم .
تایلر از موتر فرود آمده از عقب پیر مرد روان شد و گوشه عمارت دفتر را دور زده به یک دروازه نزدیک شد کورد با چشمهای فشرده آنها را می دید زیرا آفتاب مستقیماً از سمت مقابل می تابید سپس به طرف فالون برگشت .

کورد فر یاد کشید) بهتر است به حرفهای برنر توجه کنید او نسبت بشما عاقلتر است فالون سکوت اختیار کرد معذرتا دستهای متشنج خود را بهم میساید، گاهی مشتتارا گره میکرد و زمانی کف های دست را بهم می چسپاند ولی دستبند مجال باز کردن دستها را به او نمیداد.

بقیه در شماره آینده

پخت و پز

کدام از مغز ها را چهار قسمت کنید یکصد و ده گرام روغن را داغ کرده، هر قسمت از مغز ها را داخل مایع تخم مرغ و آرد کرده با قاشق پیرون آورده در روغن بیا ندا زید. وقتی سرخ شد و دم کرد از روغن بیاندازید، وقتی که سرخ شد دم کرد از روغن بیاندازید. سپس ۳۷۵ گرم کچالو را جوش داده پوست کنید و در ظرفی ریخته کمی مسکه روی آن بگذارید و گرم نگه دارید.

هنگام خوردن مغز ها را در ظرفی قرار داده و کچالو ها را به اطراف آن گذاشته و گندنه ریزه شده را رویش بریزید.

غسل دادن طفل

طفل را طوری بگیرد که سرش روی بند دست شما واقع شده و انگشتان همان دست شما بغل های طفل را محکم گرفته بتواند. اولتر روی طفل و سپس سر طفل را با پارچه نرم بدون استفاده از صابون بشوئید. آب صابون دار با یک پارچه مرطوب در حالیکه یکی دوبار به تمام قسمت های سر طفل تماس نماید پاک شود. اگر پا رچه بسیار تر باشد آب صابون بچشم طفل ریخته و سبب سوزش می گردد.

در حالیکه نشسته بود باقیمانده وقتی دختر جوان باو نزدیک شده با آنهمه زیبایی باشکوه و جاذبه خیره کننده کنار او نشست، کم کم دوباره توانست افکار خود را تنظیم کند و از آن حالت گیجی برآید. یکی از کارسونهائی که دوان دوان برای مهمانان ساحلی نوشیدنی های رنگارنگ می آوردند، اشاره کرده فرمانداد: یک بوتل لیموناد برای دختر جوان بیاورد. بعد بسوی او برگشته اظهار داشت:

- چه حال دارید ؟
دختر جوان سر خود را با تانکر جنبانیده جواب داد :

- چندان خوب نیستم. یکبار دیگر بمن نشان بدهید ازین انگشتی چطور میشود استفاده کرد؟ من نتوانستم موفق شوم.

فصل سوم

چهره سرخ لوئیس از عرق می درخشید. پیراهنی که بتن داشت مثل صافی دیگ آب چکان شده بود. کلیه خیلی کوچک بود. هوای دم کرده داشت و بوی ماهی خام آمیخته با بوی شراب جدا ازت کننده بود. در پیرون نیز گرما وضعی کشنده داشت. برقیکه از ریگهای صحرایی در پرتو آفتاب انعکاس میکرد چشمان لوئیس را ببرد آورده و بهمین دلیل بازم بهوای داخل کلیه شکر می گفت. ساکتین کلیه هر چند در جای خفته خود از ناراحتی تپوتلاش داشتند، زنده شمرده میشدند. وقتی لوئیس اظهار کرد که داخل کلیه خیلی تاریک است

مامور پولیس چون که همرا او بود بشتاب پنجره کلیه را کشود و پسرده آنرا عقب زد. شمع آفتاب بلافاصله تاریکی غلیظ را از هم پاشید. لوئیس یک لحظه به صورت ماهی گیر پیر و زنی خیره شد. چنان بنظرش آمد که آنها از اینکه دوازده وارد پزیان انگلیسی حرف میزنند، خوشحالند. ولویک کلمه از صحبت آنها را نمی فهمیدند معذرت آواز ولحن لوئیس در آنها ایجاد اطمینان میکرد. چهره هایشان پوشیده از شیارهایی بود که نشان گذشت روزگاران را در خود حفظ داشت و هر دو چهره های سرد، مغرور و جدی یونانی بود. با وجود کبر سن نیرومند و مقاومت معلوم می شدند.

این خصوصیت طبیعی و نژادی آنان بشمار میرفت .
اکنون روشنی ثانویکترین گوشه کلیه پهن شده بود. آنجا یک نفر دیگر در میان لوازم ماهی گیری پرو افتاده .

ناتمام
اکنون روشنی ثانویکترین گوشه کلیه پهن شده بود. آنجا یک نفر دیگر در میان لوازم ماهی گیری پرو افتاده .

ناتمام
اکنون روشنی ثانویکترین گوشه کلیه پهن شده بود. آنجا یک نفر دیگر در میان لوازم ماهی گیری پرو افتاده .

ناتمام
اکنون روشنی ثانویکترین گوشه کلیه پهن شده بود. آنجا یک نفر دیگر در میان لوازم ماهی گیری پرو افتاده .

پیمچرواگام کوشه دیگری

بقیه صفحه ۱۹

يك مشوره عمومي و يك تحقيق و سروی منطقوی به مشكلات خيلی زياد دوره ها و كرنو لوجی مؤقتی آنرا تائيد و يا توضيح نمود.

صورت اعمار و دوره های ساختمانی:

الف: تا جائيكه در سطح كاوش و درپاره از حفاری قلبی مطالعه آمد دوره اول ساختمانی كاوش غير قانونی نمبر (۱) مشتمل از يك ستو په مرکزی و عجالتا چندستوپه ديگر كه ستوپه مرکزی تو سط آنها محاط شده است و جود دارد.

ستوپه مرکزی از ساختمانی های اولی ساختمانی معبد است - پا ستوك خام و سنگ در يائی و كوهی و سنگ پر چال تا جائيكه دید ميشد از سطح خارجی ستوپه مرکزی كاوش نمبر (۱) بطرف شرقی در حدود ۱-۳۰ مائتی متر سطح و خلاء نيكه قبلا وجود داشت و ممكن ادامه آن با ارتباط به معبد دومی تبه ادامه ديگر ستوپه ها بوده باشد.

از منته های پر حوادث تا ريخی مؤيد يك سلسله عوامليست كه انسان های باستانی اندوره برويت تخيل افكار و تهذيب اجتماعی خود پديده های هنری زیبای بوجود می آورند و در پهلوی آن همه سامان

بقیه از ص ۴۱

بابا شيخ فرید

موضوعات اشعار شيخ فرید عشق، درد، فراق و مرگ میباشند. بايد تذكر داد كه مثل صوفیان ديگر برای فرید هم خدا محبوب بود.

در اشعار شيخ فرید مرگ هم تجليل شده و بعنوان مروس برای زندگی تعريف شده است.

فكر و فلسفه فرید بعداً تو سط كبير داس و گورو نانك مورد تقدير و تمجيد زيادی قرار گرفت. حتی گورو نانك كه مؤسس مسلك سيكها بود بعضی اشعار شيخ فرید را در كتاب مذهبی خود داخل نمود.

بابا فرید به زبان پنجابی شعر میگفت آنها كه زبان پنجابی را می فهمند ميتوانند از اشعار نغز او لذت ببرند.

صفحه ۶۴

مردی با نقاب بقه

بقیه صفحه ۵۰

- من به اندیشه و تصورات شما اعتراض نمی كنم. شیوه كار من طوری بوده كه باعث ایجاد سوء ظن در شما شده است. اما من دلیل خوبی برای این كار خود دارم در مورد سرقتهای كه همزمان با غیبت من از منزل بو قوع می پیوندد هیچ اطلاعی ندارم. واگر راجع به آن چیزی میدانستم بطور حتم از شما پنهان نمیكردم. اما يك خوا هشی از شما دارم كه درین باره در حضور دخترم حرفی نزنید.

ایلا در وسط دروازه باغ ایستاده بود كه مو تر نزديك شد و بادیدن انك لبخند از لبانش محو گردید انك از روی شعور در یافت كه اندیشه فعلیت مجهول برادرش و مشكلاتی كه رای به آن موا جبه شده اسباب ترس وی را فراهم ساخته است.

پدرش با كلمات كو تاه به او گفت: «آقای انك به اینجا آمده تانچند سوالی پیرامون حمله بالای آقای گاردون بعمل آورند». انك با خود فكر كرد كه جان بنت چه مرد دروغگو یی است و قتی ایلا با انك تنها ماند، از او پرسید: «آقای انك اتفاقی رخ داده است؟»

- من ماد موازل، هیچ چیزی نیست. من محض به خاطری اینجا آمدم تا تجدید نیروی حافظه كنم. برادر تان به شهر برگشته است؟

ایلا بالحن مطمئنی پاسخ داد: (او دیروز شام، به شهر باز گشت و یقیناً كار مناسبی پیدا کرده است).

انك در پاسخ ایلا اظهار نمود: این مطلب را چندین بار شنیده ام. من صرف امیدوار هستم كه دركار و بار رفقای خود شريك نشده باشد اما بهر حال شما می توانید بكلی آسوده خاطر باشید ماد موازل بنت ا من او را از نظر دور نمیكنم.

در شام همان روز باز پرس در حالیکه از اشتباه خود سخت افسرده به نظر می رسید به ديك گفت: (نمی فهمم چگونه شد كه نسبت به بنت مظنون شدم. فكر میكنم شتابزدگی دوران بچه گی دوباره در من بیدار شده است و می بینم كه روز نامه های عصر جریان سرقت را نشر کرده اند.

(ناتما)

ژونون

در راس این تشكیل اشخاص با هوش و زرنگی قرار دارند. البته این جوانهای كه بصورت نامنظم ازدحام دستبرد ها و سرقت زندگی می كنند در راس وجود ندارند. این چنین اشخاص برای كار های دقیق وقت و حوصله ندارند. آنها نقشه دستبرد شانرا سنجیده و فوراً عمل میکنند یا به هدف می رسند و یا اینکه نقشه شان به ناکامی انجامیده به چنگك پولیس می افتند. و قتی آنها پولی به كف می آورند به تقسیم آن می پردازند و آنگاه در يك نایت كلب با زنان و دختران به معاشقه و عیاشی می نشینند. تا اینکه جیب شان خالی شده مجبور به دستبرد زدن مكرر شوند. اما بقیه ها و سازمان آنها چند تن از اشخاص خبیر را هم بعضویت خود درآورده كه در خارج از تشكیل قرار داشته كار های فوق العاده را انجام میدهند) - (و شما تصور می كنید كه من یکی از آن اشخاص خبیر هستم؟) - (عین چیز را من میخواستم بگویم. دستبردی كه در منزل لارد فارملی زده شده، كار يك نفر استاد است و كاملاً به مهارت و استادی ساول موريس شباهت دارد.)

چشمهای تیز انك صورت بنت را برمه نمود اما هیچ حرکتی در قیافه بنت بمشاهده نرسید كه دلیل ناراحتی او باشد.

بنت به آرامی اظهار داشت: (من ساول موريس را بخاطر می آورم. هیچگاه او را ندیده بودم اما درباره اش حرفهای بسیار شنیده ام. مگر او بمن شباهت داشت؟)

انك لبهایش را جمع نموده سرش را روی سینه اش خم كرد و آهسته جواب داد: و قتی شما مطلبی را جمع به ساول موريس میدانید، اینرا هم میدانید كه او هیچگاه به چنگك پولیس نیفتیده و هیچكس غیر از دستیاران خودش او را ندیده است و شخصی را سراغ ندارم كه بگوید اگر يكبار دگر ساول موريس را ببیند، او را خواهد شناخت.

يك سكوت طولانی برقرار شد و بنت در راه نزديك شدن به مو تر انك دوباره سر حرف آمد:

مذهب و تقدس از باب الانواع پیشوایان و روحانیون را در تحت شعاع هنر و پدیده ایكه شا لوده عشق و علاقه ذهنی و پشری است تمثيل و توجیه میگردید. چنانچه ستوپه مرکزی كاوش نمبر (۱) نمایشگر استعداد هنری معماری و علاقه عمیق مذهبی مردمان آن سامان بوده كه در دوره های اولی حیات راهبی و دینی به اعماران مبادرت ورزیده بودند. ولی تا جائيكه دیده میشود معبد حریق مد هشدید و دوره اول ساختمان یا متر و ك شده و یا اینکه تو سط حملات (انوازیون) بكان آن عهد غارت و یا تخریب شده است.

بعد ها مؤیدان اعمار مجدد و زندگی جدید را آغاز نموده و به ساختمان بعدی از ۳۰۴ شروع گردیده اند. چنانچه بعد از ستوپه مرکزی سطوح دیگری بالای بوجود آمده كه در چهار بخش عمده یعنی فرش اولی، دو می، سومی و چهارمی انباشته میشود.

كاوش نمبر (۲) تپه پستكي الف: در سمت شمالی كاوش نمبر (۱) كاوش دیگری غیر قانونی صورت گرفته كه ميتوان بو ضوع در تعین و تائيد كاوشگران آموخته شد. غیر مجاز و حرفه یی بود. این كاوش بصورت اخص از بالائی سطح تپه كار شده و بدون اینکه توجه برای از بین نبردن سطح خارجی ستوپه و تزئینات مهندسی آن داشته باشد همه از بین رفته و یا اینکه اكثرأ تكه تكه شده است.

در كاوش نمبر (۲) قسمیكه در قبل تذكر داده شد يك دستبرد جاهلانه و بیرحمانه مانند كاوش نمبر (۱) صورت گرفته و به اثر این كاوش يك ستوپه مرکزی و ديگر ستوپه های فرعی كه غالباً در اطراف آن میباشند هویدا گردیده است.

هیات مؤلف سروی و مطالعات این حوزه در باره كاوش های غیر مجاز نظریه داده اند كه این عمل واقعا به سازمان علم باستانی نشناختی بیش از پیش صدمه وارد کرده و به مشكل ميتوانیم دوره های ساختمانی آنرا بادر نظر داشت كرنو لوجی آن تعین و چیزی بران گفت زیرا كاوشگران بدون توجه كاوش خود را از هر سوی كه میل شان تعمیل میشد انجام داده اند. (ناتمام)

جام جهانی یعنی چه؟

— (فیفا) یا قد راسیون بین المللی فوتبال در حقیقت فد را سیون بین المللی اتحادیه های فوتبال برگزار کننده این جام است که هر چهار سال یکبار مسابقات آن در یکی از کشورهای عضو برگزار میشود و هر کشور فقط میتواند بایک تیم به نام تیم ملی درین مسابقات شرکت کند.

— هر باز یکنی که در یکی از تیم های ملی بازی کرد از نظر فیفا متعلق به آن کشور بوده و نمیتواند در تیم ملی کشور دیگری بازی کند.

— مسابقات نهایی به اشتراك ۱۶ تیم برگزار میشود که از آن میان قهرمان دوره قلمی و تیم ملی کشور میزبان انتخاب شده رسمی بوده و بدون شرکت در مسابقات مقدماتی روانه مسابقات نهایی میشوند و چهارده تیم دیگر از میان جمع شرکت کنندگان دوره مقدماتی انتخاب میشوند، لازم به تذکر است که مسابقات مقدماتی در صورتی انجام میشود که تعداد شرکت کنندگان بیشتر از چهارده تیم باشند. این مسابقات مقدماتی بصورت منطقه ای برگزار میشود.

— جایزه ای این مسابقات (جام جهانی) فیفا است که به فاتح مسابقات داده میشود، فاتح، این جام را چهار سال نزد خود نگاه داشته و هنگامیکه مسابقات دوره نهایی بعد آغاز شد آن را به فدراسیون بین المللی می سپارد ولی نمونه ای از آن را که فیفا داده است برای خود نگاه میدارد، هرگاه کشوری سه بار فاتح جام جهانی شود، مانند برا زیل اصل جام را برای همیشه نزد خود حفظ کرده و آنرا تصاحب مینماید. و فیفا جام دیگری را برای مسابقات میگذارد طوری که در سال ۱۹۷۴ دیگر جام ساخته شده در سال ۱۹۲۸ دیگر وجود ندارد زیرا آن دیگر مال کشور برا زیل است.

— هر کشور یکبار در جام جهانی قدرت اشتراك را می یابد يك لوحه ای یاد بود از طرف فیفا دریافت می نماید. و کشورهای دوم، سوم و چهارم در جام جهانی يك يك تصدیق نامه نیز دریافت مینمایند.

— باز یکنان تیم قهرمان هر يك صاحب يك مدال طلا از طرف فیفا

شماره ۳۴ و ۳۳

می گردند و باز یکنان تیم های دوم و سوم هر کدام يك مدال نقره را صاحب میشوند و برای باز یکنان تیم چهارم يك مدال برنز تعلق میگیرد.

— در مسابقات جام جهانی هر برد دو امتیاز هر مساوی يك امتیاز و باخت هیچ امتیاز ندارد اگر چند تیم از نگاه امتیاز مساوی باشند همان تیم غالب است که تعداد گول هایش نسبت به دیگران زیاد باشد.

برای معلوم نمودن این نتیجه گول های خوردگی را از گول های زده کم میکنند حاصل تفریق هر تیم زیاد بود جلوتر می رود.

— وقت هر مسابقه قانونا نو دقیقه است که در دو دور یعنی ۴۵ دقیقه ای و در بین دو دور يك تفریح نیز داده میشود.

اگر در مسابقاتی که جبه ای نهایی داشته باشند در پایان وقت قانونی نتیجه مساوی باشد نیم ساعت وقت اضافی در دو وقت دقیقه ای با پنج دقیقه استراحت بین دو دور مساوی بده داده میشود و اگر باز هم نتیجه مساوی بود در زمان و محلی که کمیته ای اجرایی تعیین می کند یا با موافقت دو مسابقه تیم تکرار میشود که در آن بار حساب وقت اضافی مطرح است والی اگر در وقت اضافی هم نتیجه بدست نیامد سر نوشت را با ضربه ای پینالتی تعیین میکنند.

اگر باز هم نتیجه مساوی بود مسابقه ای سوم برگزار میشود و به همین صورت دوام پیدا نموده و بالاخره نتیجه حاصله ازان بدست می آید.

(بقیه از صفحه ۴۹)

ورزشکاران لیسه غازی

دیگر ورزشکاران اصلا روی آنرا نمی بینند مثلا تورها همه برای فوتبال داده شده در حالیکه باسکتبالست ها تا امروز روی آنرا ندیده اند.

در مورد اینکه آیا ورزشکاران لیسه غازی از جمنازیم کلب معارف استفاده میکنند؟ و اگر می کنند به چه ترتیب و در کدام موقع این عده سپورتمین هاجنین بیان داشتند: استفاده از جمنازیم اصلا مسود سوال نیست زیرا ما تنها در زمستان ازان استفاده می بریم آسم در هفته ای سه روز از ساعت ۱۰ و نیم صبح اول وقت خوب نیست زیرا اکثرا از خواب برخاسته روانه جمنازیم می شویم وقتی به آنجا می رسیم دوشك های پهلوانی را برداشته رنگ بو کس را جمن کرده و وقتی به تمرین آغاز می کنیم می بینیم تقریبا چهل دقیقه از ۹۰ دقیقه وقت معینه ای نگذاشته آیم در میان هوای کثیف و پر از

دنیا ی خنده آور...

روز بیرون رفتن وقتی مراجعت کردم فیصله نمودم که آن موضوع طرف پسند من نیست. من تما شاپیان را تخیل کرده نمیتوانستم که تمام شب نشسته دو مرد پیر را در يك اتاق يك هتل بد منظر تماشا کنند. بناء آنرا رها کرده و شروع به نوشتن يك درامی در مورد دو پیر مردیکه شر کای تجارتی بوده و یکی دیگر را متهم به تقلب چندساله مینمودند. هنگامیکه صحنه اول را تکمیل نمودم يك ماه رادر بر گرفته بود. بعد آنرا گذاشته و قتی چندروز بعد آنرا خواندم ناراضی بودم و با خود گفتم يك چیز ناقص دران وجود دارد.

بعد شروع به نوشتن درامی کردم که دران يك داکتر جوان عاشق يك رقاصه پالت که مصاب به مریضی رو سی بود شده بود. آن رقاصه مدل يك دختری بود که من میشناختم که برای يك لحظه نورمال بوده بعد دفعا پس از اراده میشد. و همواره روی شانه های معشوقه بود. این موضوع قابل تماس را در زندگی حقیقی تشکیل میداد. و وقتی که پرده اول آنرا تکمیل نموده متوجه شدم که نمیتوانم با آن دست و پنجه نرم کنم زیرا بسیار تا فر آورده بود.

به این ترتیب سه ماه گذشت و من کدام درامی برای فصل آینده نداشتم. درباره موضوعات دیگر نیز فکر کردم و هیچکدام را قابل قبول نیا فتم نگاه ثانی در پرده ای که تکمیل نموده بودم انداختم و مجددا آغاز به نوشتن آن کردم که دو نیم ماه نوشتن درام در بر گرفت پس به این حساب من شش ماه را صرف (پسران آفتاب کردم) که فقط سه ماه را نوشتن آن در بر گرفت.

وی از نگاه افکار و نظریاتش نیز احترام میشود عده زیادی طالب کمایی وی در قسمت بهتر ساختن سکریت های تئاتر میشوند اما وی فقط عده محدودی را انتخاب میکنند ۱۰ خیرا در مورد حذف جملات نا ما نوس در يك کتاب موزیکال جدید بنام (سیس) موا فقت نموده و موفقیت آخرین کتاب مدیون زحمات وی است.

در قسمت طرز دید اخیرش سایمن میگوید من فکر میکنم جهان تا اندازه ای احساس طراقت خود را از دست داده است. مادر حقیقت در يك عصر بیسودگی مانده دهه ۳۰ و ۳۰ زندگی نمیکیم. خداوند میداند که مامشکلات زیادی را نسبت به موجودیت دبیرش (تاتر) در مملکت متقبل میشویم. این يك کار طاقت فرسا نیست که بیرون رفته وقت خود را بخوشی بگذرانیم تصور نمیکیم جهان آنقدر وظیفه شناس باشد. اکنون باور عقب گشتن دو جنگ تغییرات انقلابی گفتار ها خود را در يك وقت خطرناکتر احساس میکنیم همین است که از کمیدی بخوشی استقبال میکنیم. اما کدام زمینه ریشه گیری عمیق برای آن موجود نیست.

(بقیه از صفحه ۴۱)

تاتر ک و تولد تر کیه

در سال ۱۹۲۸ قانون اساسی تجدید نظر شد و الفبای لاتینی جای الفبای قبلی را گرفت و این نقطه چرخشی تاریخ تر کیه معاصر است.

در سال ۱۹۳۴ به زنان ترك حق سیاسی داده شد و درین وقت حتی ممالك اروپایی چنین حق را به زنان نداده بود.

خطوط سیاست خارجی جمهوری در کلمات و صلح در داخل و صلح در خارج تیلور یافت.

آتاترك قایده ناجی و بنیان گذار جمهوری ترکیه بتاريخ ۱۰ نوامبر در ۱۹۳۸ در قصر دولما باج استانبول جهان را پس ر و د گفت. و بدنبالش يك ترکیه مستقل و قدرتمند بجای گذاشت.

سره دغه ډول عمليات کله کله په بريالي توگه سرته رسيږي. په سل گونو تنه چه دجراحی د غسی عمليات ورباندی شویدی، خپل ژوند جراحی په عملیا تو پوری مدیون گڼي. مگر مونږ تائید ولای نشو چه دغه مساله حل شوی شمیرل کیږي. په زیاترو هیوا دو کښی د سترگو د قرنی د پیوند په برخه کښی دهغه متود په بنا چه پرو فسور فیلا تف دشو روی اتحاد پوه طرح او تنظیم کړی، په زړه پوری تحریبی لاس ته را غلی دی، دغه ډول عمليات معمول شو او په زرگونو تنه خلک له پوند والی څخه خلاصون پیدا کړ.

دسوخیدو په مواردو کښی دپو سټکی پیوند په بریالی توگه سر ته رسيږي اودا امکان هم شته چه دانسان رگو نه په زیات اوږدوالی کښی تعویض شی. خو ددی سره سره د بدن دغړو دپیوند په مساله کښی تر اوسه لا داسی شیان شته چه حل شوی نه دی. دنورو مسالو په شان ددغو مسالو په حل کولو کی مهم ټکی دادی چه نه یوازی ډاکتران بلکه دمختلفو څانگو متخصصین هم چه ډاکترانو دپاره آلات اودستگاهوی دوا گانی او کیمیاوی ترکیبات برابروی، گډون وکړي. یوازی ددغسی گډی همکاري په صورت کښی دپه زړه پوری علمی کشفیاتو انتظار ایستلای شو.

دندې دټولو ډاکترانو

پرسوپ د تداوی دور نما په لومړۍ درجه کښی دجراحی متودو نو دتکامل په نسبت دکیمیای او بیولوژیکي و سایلو دټولو سره اړیکې لری. په حقیقت کښی مونږ اوس داسی مرحلی ته رسیدلی یو چه کولای شو نه یوازی د انسان ورځیره مواد هم دجراحی عملیاتو په ورځیره مواد هم دجراحی عملیاتو په وسیله لیری کړو اوانسان هم دغه راز عملیات زغملاي شی او په دی ډول دسرطان دناروغۍ دتداوی د مجموعی مسالې دحل دپاره لاره اوار یږي.

دطبابت علوم په آینده کښی هم زیار بامی داسی عمومی اغیزه ناک و سایل پیدا کړی چه ددغسی جراحی عملیاتو دسرته رسولو ضرورت له منځه یو سي. دجراحی په ځینو عملیاتو کښی دا امکان شته چه دیوه له کاره لویدلای غړی په خای له یو بل غړی څخه چه دانسان یا حیوان له بدن څخه اخیستل شوی وی، کار واخیستل شی. ویلای شو چه دغه مساله په فنی لحاظ حل شویده، دجراح دپاره دومره زیات گران کار نه دی چه دیوه غړی په خای بل غړی پیوند کړي. دزړه سپرو او پښتورگو په شان دغړو دپیوند د مشکل سره

ځانگه کښی متخصص ډاکتران بلکه زیاتره نور متخصصین چه په ازموینځیو او کلینیکو نو کښی فعالی چاری سر ته رسوي، په دغه برخه کښی زیات اړیکې سره لری. په وروستیو وختو کښی په طبی څپرو نو کښی دسرطان دځینو هغو شکلونو د کشفولو په برخه کښی دډاډ وړ لیدلی کیږي چه دویروس یا ځینو کیمیاوی موادو سره چه په ناوړو شرایطو کښی دانسان په ارگانو نو اود ارگانیزم په سیستم باندی منفی اغیزه کوي، نیولای.

اوس اوس دپو هانو ځینې نه دټولو دمطالعی په سطح کښی ده. ډاکتران بسا ید دانسان دروغتیا څارنه دهغه دژوند له لومړیو وختو څخه شروع کړي.

اوس اوس نه یوازی دسرطان دراز راز شکلونو د تشخیص او د انکشاف دمخنیوی په برخه کښی دمؤثرو متودو نو څېړنه کیږي، بلکه ددغی ناروغۍ دتشخیص مطالعه هم جاری ده، ځکه چه په لومړۍ مرحله کښی دمعالجی دپاره اقدام به بنی نتیجی ورکړي. باید ویل شی چه دخطر ناک

دتشخیص په مرسته زیات بریالیتوبونه لاس ته راوړي. په وروستیو لسو کلونو کښی په شوروی اتحاد کښی دزیاتو ناروغیو دتشخیص او تداوی په برخه کښی له هغی جملی څخه دشرائینو دتصلب دناروغۍ په تداوی کښی کټوری او ستړی نتیجی لاس ته راغلی دی. اوس اوس په شوروی اتحاد کښی دانسان دسر اوږدوالی په منځنی ډول ۷۰ کلو ته رسیدلی دی چه دغه کال وروستی حد نه شمیرل کیږي.

کومی څیړنې چه دزیا ترو هیوادو په لویو علمی مرکزونو کښی اودغه راز په شوروی اتحاد کښی چیری چه داورگانیزم دژوند بنسټ د علت اود زړیدو دژور را رسیدلو د مخنیوی د څیړنې دپاره مخصوص انستیتوتونه تاسیس شویدی، سر ته رسيږي، څرگندوی چه انسان کولای شی په منځنی ډول زیات ژوند وکړي.

دسرطان ناروغی چه د انسان له ډیرو خطرناکو ناروغیو څخه ده او علوم تر اوسه پوری دهغی سره دمبارزی دپاره پوره او اغیزه ناک وسایل په لاس کښی نلری، دمعاصر طب له پیچلی او مشکلو مسالو څخه ده. تر اوسه لا ددغی ناروغۍ دپراخیا او ددی علت کشف شوی نه دی. نه یوازی دټپونو پیژندلو په

بقیه صفحه ۲۳

آرام

همین حالا شما مستقیماً بکار هنری اشتغال ندارید، علت کناره گیری شما از کار مداوم در ساحه هنر چیست ؟

آرام می خندد:
- هنر مند محیط ما نباید انتظار داشته باشد تا از طریق هنر شکم خود را سیر کند، زیرا هنوز هم مشکلاتی است و هنر مندان گاهی جمع میشوند و گاهی دوباره پراکنده میشوند، بهر حال در زمینه هنر مثل سایر زمینه های زندگی امید قوی پیشرفت و تحول در دل هر هنر مند و هنردوست ایجاد شده که البته علت آن استقرار رژیم جوان جمهریت است، این رژیم آلودگی های جهان هنرا هم مانند آلودگی های دیگر خواهد زدود... من فعلاً بکار غیر هنری اشتغال دارم ولی هروقت از من بخواهند تمثیل کنم پاسخ منفی نخواهم داد، چنانچه تقاضای افغان فلم را هم لبیک گفتم و حاضر شدم در فلم نقش منفی را بازی کنم

می پرسد:
- برای پیشرفت هنر در کشور پیشنهادی هم دارید ؟

پاسخ میدهد:
- قبل برین صاحب نظران همیشه در مورد هنر ما در کشور ما نظریاتی ارائه کرده اند منتبھی این نظریات در ساحه عمل بکار گرفته نمیشد، فکر میکنم با این تحول عظیم زندگی دگر موانعی که سر راه هنر و هنر مند قرار

صفحه ۶۶

بترین خاطره خود را قصه کنید؟
آرام می خندد:

- بهترین خاطره ام، بهترین روزهای زندگیم و بهترین افتخاراتم را در زندگی فقط در زندگی هنری ام میتوانم سراغ کنم، زندگی هنری برای من همیشه خورشید بوده است...

- شما در فلم سوار کاران هم همکاری نموده اید ؟

- بلی در فلم سوار کاران من «دیل» عمر شریف بودم تمام قسمت هایی که از دور ویا پشت سر فلکیگیری شده من همتم و صرف زمانیکه چهره سوار کار نشان داده میشود از عمر شریف استفاده شده...

- راجع به هنر فلم سازی چه نظر دارید؟

- من معتقدم که هنر فلم سازی در افغانستان به پیش خواهد رفت زیرا ما مناظر خوب داریم داستان های محیطی خوب داریم و هنر پیشگان خوب .. در کشور ماقایه ها لچیره هایی است که خیلی بلند فلم میخورند ... زما نیکه با آرام صحبت میکردم گاهگاهی زن هنر مندش زرغونه که در فلم «اندرز مادرو نقش (فتنه) را پهمده داشت نیز وارد صحبت میشد، چنین حس کردم که این زن وشوهر هنر مند زندگی خوش و باسعادت دارند. آرام پنج سال قبل با زرغونه ازدواج کرده و تیره این ازدواج سه طفل است، آرام پسری هم از ازدواج اول خود دارد.

آرام تادم در مرا همراهی میکنند و با جمعیت زیادی دستم را می فشارد، من در حالیکه از گفتگو با هنر مند سابقه داری مانعند او راضی هستم باوی وداع میکنم تا یاد داشت هارا برای نشر در مجله تنظیم نمایم.

بقیه از صفحه ۲۸

دزیره خبری

دا پخپله د سختیو سره دمقابلی مشق او تمرین دی، دا پخپله ښیښی چه د مینې په لاره کښی رېږو نه او تکالیف باید و منل شی او کله چه انسان دمشکلاتو سره په مبارزه کښی شو، نو خود په خوده د قوی عزم له برکته کامیابی او بریالیتوب لاس ته راځي، همدغه د موفقیقت احساس دی چه په نیکه ر غی او سعادت تعبیر یږي... نو پکار دی چه همیشه دځان، کورنی او ټولنسی د خوشحالی په خاطر د عصر د هر ډول مشکلاتو سره مبارزه وکړو، د طبیعت له منابعو اود انسان د هنری پدیدو (څریکو) څخه پوره پوره گټه واخلو او پدی ډول پوه نیکمرغه، هو سااو بسیا ژوند وکړو.

(تربلی گنی پوری خدای پامان)
ژوندون



۱۶ روز در میان خون و آتش

تسلیم نشدند.

خطر بزرگ:

جنگ در دومین هفته خود وارد مرحله خطرناکی شد به این نحو که دو لتهای بزرگ مانند امریکا و شوروی علناً اعلام کردند که به یاری دوستان خود می شتابند و همزمان با این اطلاع امریکا از راه بحر و هوا سیل سلاح عصری را به طرف اسرائیل روان کرده و شوروی نیز به ارسال سلاح پرداخت هر دو قدرت بزرگ کشتی های خود را در مدیترانه تقویت کردند.



امریکا از آلمان سلاح زیاد به اسرائیل فرستاد و شوروی از کریمیه ارسال سلاح را به عرب ها از طریق یو گو سلاوی آغاز کرد. دو قدرت درین کار با اعلام تیاری حتی در مرحله جنگ نیز رسیدند.

فیصله نامه شورای امنیت!

بالاخره بتاريخ ۳۰ میزان شورای امنیت از طرفین نزاع خواست اور بند راعملی کند و در مواضع خود توقف نمایند.

مصر و اسرائیل اور بند راقبول کردند اما اسرائیل حتی بعد از اوربند به حمله در غرب کانال پرداخت و قسمت زیاد خاک مصر را تصرف کرد که شورای امنیت در جلسه دوم از اسرائیل خواست به خطوط روز اور بند برگردد اما اسرائیل تاکنون آنرا نه پذیرفته است و بدین ترتیب اوضاع بعد از جنگ هنوز آبستن حوادث جدیدی در شرق میانه است.

صفحه ۶۷



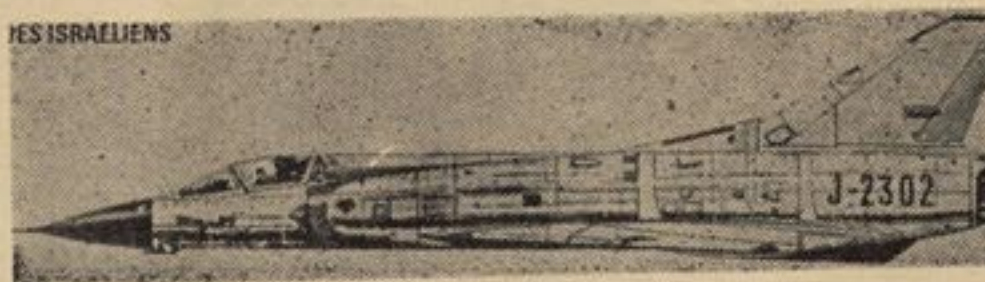
طیاره مک ۱۷ قوای هوایی مصر با سرعت ۱۳۰۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



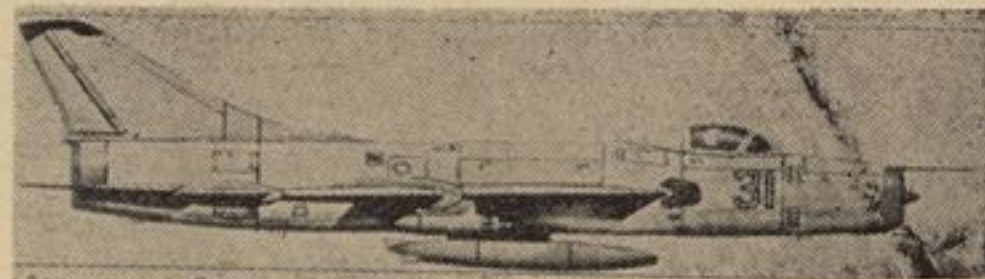
مک ۲۱ با سرعت ۲۲۵۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



فانتوم ۲ مربوط قوای هوایی اسرائیل با سرعت ۲۹۸۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



طیاره میراژ با سرعت ۲۵۷۰ کیلومتر فی ساعت پرواز



طیاره سوکوی مربوط قوای عربی مصر با سرعت ۱۴۶۰ کیلو متر فی ساعت پرواز

حمله به غرب کانال سوئز

اسرائیل در دومین هفته جنگ موفق شد با استفاده از عکس های هوایی که توسط طیاره های خارجی گرفته شده بود به جنوب کانال سوئز وارد شد. اسرائیل در این حمله که هدف آن محاصر ساختن قوای مصر در سینا از عقب بود از تانک های روسی که در جنگ ۱۹۶۷ از مصر به غنیمت گرفته بود و از یونیفورم مصری استفاده کرده آن دسته از قوای خود را وارد غرب کانال سوئز کرد عساکر اسرائیل به زبان عربی بخوبی حرف می زدند. قاهره گمان میکرد این حمله اسرائیل یک حمله کماندویی



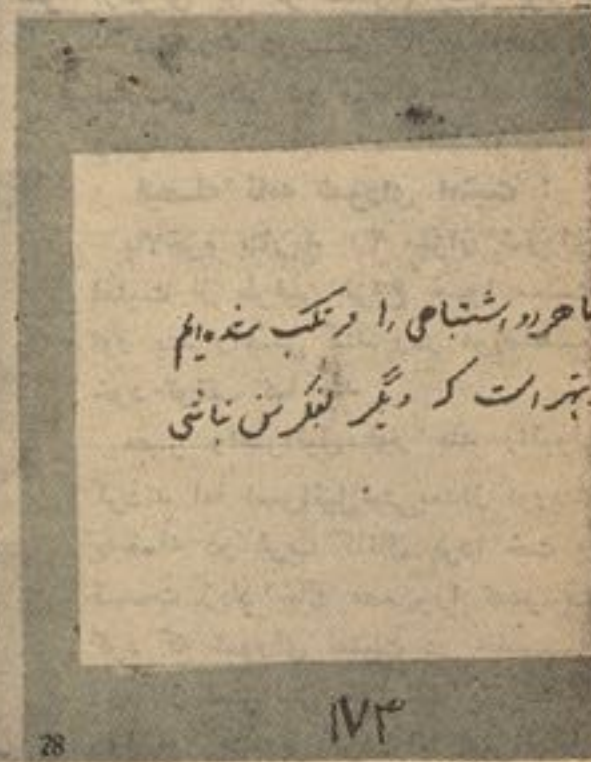
است و تا ۴۸ ساعت از حقیقتی مطلع نبود در حالیکه اسرائیل با کمک پلی که ساخته بود پیوسته قوای تازه وارد غرب سوئز میکرد. طیاره های اسرائیل نیز با پرواز های کوتاه قوای آن کشور را یاری میداد طوری که از خبر های واصله برمی آید قوای فلسطین قبلاً از این حمله اسرائیلی ها به افسران قوای سوم مصر اطلاع داده بودند و لی آنها به این خبر توجه نکردند در نتیجه مصر ازین ناحیه شکست جبران ناپذیر خورده بطوریکه اسرائیل حتی بعد از اوربند نیز در غرب کانال به فعالیت پرداخت و راه قاهره را بطرف مسیر سوئز بست و در نتیجه ۲۰ هزار عسکر قشون سوم مصر درین شهر در محاصره اسرائیل افتاد و ان عساکر شجاع هر روز بدون آب و نان کافی زندگی کردند ولی در مقابل اسرائیل

شماره ۳۳ و ۳۴

در شماره های گذشته خواندید:

حس خوش

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطرفروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همکارهای دوره شاگردی اشراست میزود، و تصادفاً در آنجا یک همکار سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و از آنجا که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقابلاً به یکدیگر را از دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همسنگه میشنود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینک بقیه داستان:





بقیه خبرها

انقلاب بری سعادت

وی در بیانان خود گفت که لازم است همه مردم افغانستان تحت رهبری قایم ملی مبارزات را برای تحقق ریفورم های بنیادی که هدف جمهوریت میباشد سپردند. قرار یک خبر دیگر دیپلوم انجیر پاجاگل به اتفاق والی پکتیا از جریان درس و تعمیری بنویسی سرحدات که در سال ۱۳۴۶ به مقصد تدریس جوانان ویرادران پښتونستان ماناسیس گردیده است بازدید نمود.

وزیر سرحدات مصارف و ساختمان تعمیری لیلیه را متناصب ندانسته هدایت دار ناموضوع بزودی تحت بررسی قرار بگیرد.

وی همچنان هدایت داد تعمیری منزله مدیریت سرحدات آن ولایت که برای پروژه پکتیا به گرایه داده شده است بعد از ترمیم اساسی بصورت مکمل بدسترس مدیریت مذکور گذاشته شود.

قرار یک خبر دیگر دیپلوم انجیر پاجاگل در اجتماع اهالی و شاگردان معارف لوی ولسوالی خوست بعد از ابراز تمیبات یک شاعلی محمد داؤد رئیس دولت به آنها مرام های جمهوریت را برای اعتلای کشور و آرامی مردم مخصوصا طبقات محروم توضیح نمود.

نماینده باختر اطلاع میدهد که درین اجتماع

نظام جمهوریت

زمینه پیشرفت را برای همه افراد کثرت و ریسر میسازد

مزاران نواز شاگردان و مردم ولسوالی رودات ولایت ننگرهار ولسوالی قرقرین و علاقهای فیض آباد ولایت جوزجان علاقهای کجکی ولایت هیلنده ولسوالی پنجوایی ولایت کندهار، تیرین کوت ولایت ارزگان، ولسوالی دای چوپان ولایت زابل، ولسوالی پنجشیر ولایت پروان و ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا ضمن محافل و مارتها از استحکام نظام جمهوریت استقبال بعمل آوردند.

در این اجتماعات عده از روشنفکران راجع به مزایای نظام جمهوریت که مظهر اراده مردم کشور میباشد صحبت نموده گفتند: جمهوریت عدالت اجتماع را تنظیم مینماید، زمینه پیشرفت را برای همه افراد کشور میسازد.

آنها همبستگی جوانان را در تقویه و تحکیم نظام جمهوری مقرر دانسته و ریفورم های بنیادی را متضمن یک آینده سعادت مند برای همه مردم کشور خواندند.

در این محافل نظام جمهوری را بهترین وسیله تامین آمل و آرزو های مردم افغانستان نامود کردند.

آنها در بیانیه های شان پشتیبانی کامل خود را در پیشبرد اهداف جمهوریت جوان ابراز نموده برای بقای نظام تحت قیادت قایم بزرگ ما شاعلی محمد داؤد وعده هرگونه ایشار و فداکاری را دادند.

آنها در حالیکه فوتوهای شاعلی محمد داؤد مؤسس نظام نوین را با خود داشتند شعار

دیپولیس اکادمی فارغانو ته بری لیکونو

ورکول شول

شروع کی دیپولیسو دتیر وخت اودن ورخی سره سم دیپولیسو دجنوبی اوروژی داساساتو دتطبیق په باب یازونه وکره اوزیاته پی کړه دی اکادمی په پروان کال کی دوه دیرش تنه کمپاران چه نه تنه پی دخیلو له طبیخه دی دیپولیسو دمنصبه ازانو په حیث ټولنی ته وړاندی کړیدی.

پدغه غونډه کی دژاندارم اوپولیسو لوی قوماندان، دژاندارم اوپولیسو دلوپی قوماندانی دارکان رئیس دکابل امتیه قوماندان، داخلی اوجارجی استاذانو او دیپولیسو منصبدارانو کبون کړی و.

دکورنیو چارو وزیر او دژاندارم اوپولیسو لوی قوماندان دغونډی په پای کی جناب لای اوار کتابخانه، داندخت، دسینما دتعمیری خونه ولسی اومخابراتی آلاتو دترمیمولو ورکشاپ روغتون دترافیکو خونه اود اکادمی موزیم مفصل وکتل.

کابل دایم ۱۵ (ب): دیپولیسو اکادمی دفارغانو بری لیکونه پروان ترغرمی وروسته دکورنیو چارو وزیر شاعلی فیض محمدخوا دوی ته ورکړل شول.

دکورنیو چارو وزیر دیپولیسو اکادمی دفارغانو دیری لیکونو دور کولو په وخت کی دخلکو او هیواد لپاره دیپولیسو دافرادو او منصبدارانو خدمت کولو په شاوخوا کی مطالب بیان کړل اودی ویل دافغانستان دتاریخ په نوی پانه کی باید دیپولیسو خوانان چه ټولنی حقیقی خدمتکاران دی دهیواد ملی گتی په نظر کی ونیسی اود عامه نظم او امن دساتلو لپاره دی له هرډول قریانی اوسربندلی نهډوه ونکړی.

دکورنیو چارو وزیر فارغانو ته دبر یالیتوب دمیارگی ویلو په ترڅ کی دیپولیسو اکادمی له ښوونکو نه خوښی وکړه.

دیپولیسو اکادمی قوماندان دغونډی په

کارگران پروان و تالقان تصمیم حکومت دایرایی بهیود وضع اقتصادی کارگران سودمند میدانند.

جمهوری کشور اظهار نموده برای تحکیم و تطبیق ریفورم های بنیادی هر نوع ایشارو فداکاری را وعده دادند.

کارگران موسسات مذکور توطئه اخیر خائنین را علیه رژیم جمهوریت تطبیق کرده ابراز امیدواری نمودند تا دشمنان وطن و مردم افغانستان به کفر اعمال شان برسند.

مراسم با شعار های زنده باد شاعلی محمد داؤد زعيم ملی افغانستان، پاینده باد نظام جمهوریت خانه یافت.

جاریکار ۱۲ عقرب (ب): کارگران موسسات صنعت و نساجی جبل السراج ولایت پروان و کارگران نمایندگی برق تالقان ولایت تخار از فیصله اخیر دولت جمهوری راجع به تعیین ساعات کار حداقل مزد و حقوق تفاعد کارگران ضمن محافلیکه روز پنجشنبه دایر شده بود استقبال نمودند و تصمیم دولت را در راه رفاه و آسوده حالی کارگران و بهیود وضع اقتصادی آنها و افزایش تولیدات در کشور مؤثر خواندند.

همچنان آنها پشتیبانی شان را از رژیم

بقیه صفحه ۵۱

حادثه در نیمه شب

وگل هار په آرامی روی قبر پنی لای شس گذاشت. آن گل ها برای او ارزش فوق العاده داشت. این گلها همان گلهایی بود که برای او خوشی و سعادت به ارمغان می آورد اما حالا به شکل کابوس ترسناکی درآمده بود. بعد از سوی موترش حرکت کرده و بسرعت سوی قصر ویورلی به پیش راند.

هنگامی که به آنجا رسید ایزابیل تا می کشش مشاهده نمود که از دروازه ورودی خارج گردیده و مکتو بهایی را که باید پست میشد با خود حمل میکرد. ایزابیل از دیدن او در تعجب عمیقی فرو رفته و گفت:

سلی! چه واقع شده است!

لی دستانش را روی صورتش گذاشته و گفت:

من ایتیم.

او میخواست که از کنار ایزابیل رد شده و داخل قصر شود اما ناگهان احساس کرد که نمیتواند این کار را انجام دهد. از راه رفتن باز مانده و در کنار چوگات دروازه خم گردید. سوی چشمان ایزابیل که حالا از حدمعمول زیاد تر فراغ گردیده بود نظر انداخته و متیقن شد که همین حالا به یک نفر ضرورت دارد. شخصی که قابل اعتماد باشد.

ناتمام

اظهار امتنان



بدین وسیله ترفیع دو کتور
نور احمد پناهی مدیر عمومی
ایمپدیو اوژی را به موصوف وفا میل
محترم شان از صمیم قلب تبریک
گفته مؤفقت بیشتر شانرا در پرتو
نظام نوین کشور از خداوند (ج)
خواهانم.
(از طرف محمد داؤد محمود یار)



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تېلفون : ۳۶۸۴۹

دکور تېلفون ۳۲۷۹۸

پنه: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۴

دیوی کبی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

انتیک و انتیک فروشان

می فروشیم که اینکار هم پول خوبی
عاید ما می سازد و هم از اشیای
بیکار استفاده اعظمی میکند...
جالبتر از همه این است که خود
شیای کهنه ای خارجی نیز نزد
توریستان با اهمیت بوده و علاقمندان
فراوانی دارد.
چاینک های شیشه یی، قطی های
چوبی دوا، گیلای های شکسته ،
تاپه های چوبی، با روت دانی ها و
آثار دیگری که همه خارجی بوده
و در دکانهای انتیک فروشی، بازار
گرمی دارد.
انتیک فروشان شهر ما، ابتکار
های جالبی نیز دارند.
«نصرتی» انتیک فروش سابقه دار
میگوید:
- روزی به این فکر افتادم که بایک



و این گوشه یی از یک انتیک فروشی است با سامانها و ظروف
عجیب و غریب و جالبش



دو نمونه از مود پائیز

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library